

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

«من قصدی جز اصلاح [جامعه] تا آنجا که بتوانم، ندارم، و توفیق من جز به [یاری] خدا

نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازمی‌گردم.» [هود: ۸۸]

﴿أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾

«آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟» [یوسف: ۳۹]

# توحید عبادت

«یکتا پرستی»

تألیف:

مصلح کبیر و علامه‌ی شهیر

آیت الله شریعت سنگلجی

۱۳۲۷هـ

جميع الحقوق الفكرية والطباعة محفوظة

جميع الحقوق محفوظة، ولا يسمح الإفادة من هذا الكتاب أو نقله في أي شكل أو واسطة، سواء أكانت إلكترونية أو ميكانيكية، بما في ذلك التصوير بالنسخ (فوتوكوبي)، أو التسجيل، أو التخزين والاسترجاع، دون إذن خطي من المؤلف.

عنوان فارسي كتاب

توحيد عبادت «يكتا پرستی»

عنوان عربي كتاب

توحيد العبادة

تأليف

مصلح كبير وعلامه شهير

آيت الله شريعت سنكلجي

متوفى سال (١٣٦٣هـ.ق) مطابق با (١٣٢٧هـ.ش)

ناشر

دار العقيدة للنشر والتوزيع

www.aqideh.com

چاپ اول / الطبعة الأولى

١٤٣٥هـ / ٢٠١٤م

ناظر علمي وفني

مجموعه مؤحدين

www.mowahedin.com

contact@mowahedin.com

دار العقيدة للنشر والتوزيع، ١٤٣٥هـ

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

سنكلجي، شريعت

توحيد العبادة/ الفارسية/ شريعت سنكلجي؛ ١٤٣٥هـ

١٦،٥×٢٤سم

ردمك: ٩٩٦٠-٥٦-٣٤٩-٩

١. التوحيد ٢. العبودية (الله تعالى)

أ. البديوي، خالد بن محمد (محقق) ب. العنوان

١٤٣٥ / ٤٥٤٣

ديوي: ٥٠٠.س٢٤٠

توزيع شركة

مكتبة العبيكان

المملكة العربية السعودية - الرياض - المحمدية

طريق الأمير تركي بن عبدالعزيز الأول

هاتف: 4808654 - فاكس: 4889023

هاتف مجاني: 920020207

ص.ب: 62807 الرياض 11595

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

- مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین ..... ۱
- مقدمه‌ی ناشر ..... ۵
- مختصری درباره‌ی شریعت سنگلجی ..... ۹
- ریشه‌های تفکر اصلاح‌طلبی و نوگرایی دینی شریعت ..... ۱۲
- گفتگوی شریعت سنگلجی با تاگور ..... ۱۳
- سفر حج و تابش نور توحید ..... ۱۴
- دیدگاه‌ها و عقاید شریعت ..... ۱۵
۱. امام دوازدهم و غیبت و ظهور آن ..... ۱۶
۲. شفاعت و تصور نادرست عوام شیعه ..... ۱۷
۳. ردّ شریعت سنگلجی بر عقیده «رجعت» ..... ۱۷
۴. نفی حیات جاوید حضرت عیسی و خضر و الیاس علیهم‌السلام ..... ۱۸
۵. تقلید و اطاعت از بزرگان و پیروی از احبار و رهبان، مهم‌ترین عامل  
گمراهی و عدم تعقل ..... ۱۹
- کتاب توحید عبادت و دعوت به ترک تمام انواع شرک ..... ۲۰
- عکس‌العمل علمای سنتی شیعه امامیه در مقابل اصلاح‌طلبی سنگلجی ..... ۲۲
- وفات مصلح کبیر ..... ۲۳
- آثار و نوشته‌های شریعت سنگلجی ..... ۲۴
- مشهورترین شاگردان شریعت سنگلجی ..... ۲۵
- سخن ویراستار ..... ۲۷

- ۲۸ ..... [مقدمه‌ی پسر مولف بر چاپ سوم کتاب]
- ۲۹ ..... مقدمه‌ی طبع دوم
- ۳۵ ..... دیباچه‌ی کتاب
- ۴۳ ..... ۱ تفسیر توحید و یکتا پرستی
- ۴۳ ..... اصل اول: آنچه در قرآن نازل شده حق است
- ۴۴ ..... اصل دوم: غرض از بعث انبیا و رسل، خواندن خلاق به خدای واحد است
- ۴۵ ..... اصل سوم: توحید بر دو قسم است:
- ۴۵ ..... ۱- توحید ربوبیت
- ۴۷ ..... ۲- توحید الوهیت و عبادت
- ۴۸ ..... الف- توحید در علم و گفتار
- ۴۹ ..... ب- توحید در اراده و عمل
- ۵۳ ..... حقیقت عبادت
- ۵۳ ..... اصل چهارم: در حقیقت عبادت و معنی پرستش است
- ۶۱ ..... ۲ در بیان عبودیت و بندگی
- ۶۴ ..... الف- عبودیت عام
- ۶۴ ..... ب- عبودیت خاص
- ۶۵ ..... پرستش حق تعالی تا وقت مرگ واجب است و ساقط نخواهد گردید
- ۶۷ ..... ۳ در بیان افضل عبادات و اختلاف مردم در آن
- ..... طریقه محققین اسلام در افضل اعمال و عبادات، و آن طریقه ابراهیمیه محمدیه
- ۷۰ ..... ختمیه است
- ۷۳ ..... ۴ انواع شرک
- ۷۳ ..... شرک بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر
- ۷۵ ..... اقسام شرک اصغر:

- ۱- به دست کردن حلقه یا انگشتر یا نخ یا امثال آنها برای رفع بلا یا دفع آن ۷۵
- ۲- تبرک به درخت یا سنگ و امثال آنها..... ۸۴
- ۳- ذبح و قربانی برای غیر خدا..... ۸۷
- علت پیدایش قربانی حیوانات..... ۸۹
- قربانی در اسلام..... ۹۰
- ۴- نذر برای غیر خدا..... ۹۴
- ۵- دعا و استغاثه به غیر خدا..... ۹۷
- ۶- تنجیم..... ۱۰۰
- عقاید صابئین..... ۱۰۰
- صابئه بر چهار فرقه منقسم است..... ۱۰۳
- مناظره امام حنفاء ابراهیم علیه السلام با صابئین..... ۱۰۶
- ۷- تَطْئِرٌ و تَشَائِمٌ..... ۱۲۱
- از چیزهایی که در جاهلیت شوم می گرفتند عطسه است..... ۱۲۸
- تَقَالٌ مستحسن و ممدوح است..... ۱۲۹
- ۵ سبب کفر بنی آدم، غلو در انبیا و صالحین است..... ۱۳۳
- ۶ در بیان حقیقت واسطه و وسیله بین حق و خلق..... ۱۳۹
- [وساطت وزیران در محضر پادشاه]..... ۱۴۷
- اقسام وساطت وزیران در محضر پادشاه..... ۱۴۸
- [آیهی ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾]..... ۱۵۳
- [شاهد بر اینکه وسیله به معنی طاعت و عمل صالح است]..... ۱۵۴
- ریاء، از اقسام شرک اصغر..... ۱۵۹
- شفاعت برای کسی نافع است که خداوند از او راضی باشد..... ۱۶۲
- نتیجه آیات و تحقیق در مسئله شفاعت..... ۱۶۵

- ۷ در معنی و حقیقت سببیت و اشتباه مردم در اسباب و عدم توجه  
 مشرکین به مسبب الأسباب ..... ۱۷۱
- ۸ آغاز بت پرستی در بشر ..... ۱۷۷
- پرستش مردگان ..... ۱۷۹
- اسلام برای حفظ توحید و سد راه قبرپرستی احکامی وضع فرمود ..... ۱۸۰
- زیارت قبور مؤمنین ..... ۱۸۳
- زیارت قبر رسول اکرم و ائمه هادین علیهم السلام ..... ۱۸۷
- سبب پیدایش بت و پرستش آن ..... ۱۹۰
- سنگ پرستی ..... ۱۹۱
- درخت پرستی ..... ۱۹۱
- برای حمایت توحید مجسمه سازی و نقاشی حرام گردید ..... ۱۹۲
- ۹ توحید مبدأ فضایل است ..... ۱۹۵
- ۱۰ در بیان سبب پیدایش شرک و خرافات در اسلام ..... ۲۰۳
- مصادر در کتاب توحید عبادت ..... ۲۰۹
- تصویر علامه شهیر و مصلح کبیر شریعت سنگلی رحمته الله ..... ۲۱۱
- واژه نامه ..... ۲۱۳

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت. دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه ندادند. آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتَک و جاهلان مُتَنَسِّک، بر قامت رعنا‌ی دینِ حق نشست و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنه رسول الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول،

مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده شیعه امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهادت شدند و قلم فرسودند و سخن دردادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی‌پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دل‌ق ازرق فام را      بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوا نام را  
هر ساعت از ما قبله‌ای بابت پرستی می‌رود      توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را  
حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره این بزرگواران بود - در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌داند و کوشید تا با ریشه‌ابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی ست برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تاسی از شیوه دین‌پژوهی و عیار سنجی مدعیان دینی و در سایه آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهایی یابند.



تلاش‌های خستگی ناپذیر این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

\*\*\*

## اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی ناپذیر مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

- ۳- جامعه مقلد، روحانی گرا، مرجع محور و مداح دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردند.
- ۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک نهاد، ثمره پژوهش‌های بی‌شائبه آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستان مسلمان در ایران فراهم کند.

\*\*\*

### چشم انداز

تردید نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت صلی الله علیه و آله مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کاران مجموعه موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگان جهاد علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگان راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق باشد.

باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.



## مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی‌اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه دوم قرن دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشید دین را در پس ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گردد برخاسته

نیینی که هر جا که برخاست گرد  
 نبیند نظر، گرچه بیناست مرد  
 تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشم مسلمانان به  
 حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن  
 آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی  
 در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن  
 آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و  
 دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا  
 خاستند و با شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه‌پرست، به  
 اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب  
 دین‌فروشان و بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از  
 پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفهٔ بارگاه  
 حق تعالی نمودند، و به راستی: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

[یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و  
 گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند، نور خدا  
 در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که  
 همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در  
 سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که  
 نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان،  
 مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن  
 است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده  
 است، کاملاً منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این  
 وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به

انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفع‌ای است از نفعات حق و نوری است از جانب پروردگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکریشان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافضلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی* می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا اینکه خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.



## مختصری درباره‌ی شریعت سنگلجی

آیت الله شریعت سنگلجی در سال ۱۳۱۰ هجری قمری، برابر ۱۲۷۱ هجری شمسی<sup>(۱)</sup> در تهران در خاندان علم و دانش تولد و پرورش یافت. پدرش حاج شیخ حسن سنگلجی، پسر عموی شیخ فضل الله نوری، است و جدش حاج رضاقلی، از اعظام فقها و روحانیون دانشمند و شجاع عصر خود بودند و آثار و احوالشان نزد اهل دانش و فضیلت معروف است<sup>(۲)</sup>. حاج رضاقلی از شاگردان آیت الله حاج شیخ حسن جواهری بود<sup>(۳)</sup>.

شریعت فرزند ارشد (از پسران) شیخ حسن بود. شیخ حسن در ابتدا نام پدرش - رضاقلی - را بر فرزند ارشدش گذاشت، ولی هنگامی که رضاقلی نوجوان همراه پدرش شیخ حسن به نجف رفت و کتابی از آثارش را به حاج سید محمد کاظم یزدی - مرجع بزرگ شیعه و صاحب کتاب عروة الوثقی - داد، یزدی روی وی لقب شریعت گذاشت، که از این به بعد به این نام معروف شد<sup>(۴)</sup>.

حاج شیخ حسن سنگلجی بعد از شریعت دو فرزند دیگری بنام محمد مهدی و محمد داشت. شیخ حسن در تربیت و تعلیم پسران خود جدیت و اهتمام بسیار کرد بطوری که هر سه در آغاز جوانی مقدمات را به پایان رساندند و به تحصیل علوم

---

۱- بعضی منابع تاریخ تولد ایشان را دو سال قبل از این، یعنی سال ۱۳۰۸ ق مطابق با ۱۲۶۹ ذکر کرده‌اند. (نک: رسول جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران «۱۳۲۰-۱۳۵۷ ش»، تهران، علم، چاپ سیزدهم، زمستان ۱۳۸۹ ش، ص ۱۰۱۶).

۲- حسینیقلی مستعان، محو الموهوم، تهران، شرکت چاپخانه تابان، ۱۳۲۳ ش، مقدمه، ص ۴.

۳- نک: سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای شریعت سنگلجی، فصلنامه امامت پژوهی، سال ۱، ش ۴، ص ۲۵۰.

۴- نک: رسول جعفریان، جریانها وسازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران، تهران، علم، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۹ ش، ص ۱۰۱۶ (متن و حاشیه)، به نقل از مجله «آینده» (سال ۱۲، ش ۳، ص ۷۳).

عالیه پرداختند. شریعت در تهران در محضر بزرگترین دانشمندان عصر خود درس خواند: خارج فقه را نزد مجتهد معروف تهران مرحوم حاج شیخ عبد‌النبی مجتهد نوری آموخت؛ در حکمت از میرزا حسن کرمانشاهی، در کلام از حاج شیخ علی متکلم نوری، و در عرفان از مرحوم میزرا هاشم ایشکوری و نیز در علوم و رشته‌های دیگر از استادان بزرگ استفاده کرد<sup>(۱)</sup>.

شریعت، از سال ۱۲۹۵ ش (۱۳۳۴ق/۱۹۱۶م) یعنی دو سال قبل از رفتن به نجف، با اینکه عمرش هنوز از ۲۴ سال نگذشته بود، به تدریس و تبلیغ مشغول شد. در ابتدا در منزل مسکونی پدری خود در محله سنگلج که دارای حیاط بزرگ بود صندلی گذارده و خود بر روی صفحه چوبی بر روی یک صندلی می‌نشست و همه هفته، شب‌های پنجشنبه سخنرانی می‌کرد. حاضران مجلس، اکثراً افسران ارتش و کارمندان دولت بودند<sup>(۲)</sup>، و در هنگام وعظ، سکوتی محض بر مجلس حکمفرما بود.

شریعت در سال ۱۲۹۷ ش و در سن بیست و شش سالگی، باتفاق برادر خود شیخ محمد سنگلجی، جهت تحصیلات علمی سطح بالا، به نجف رفت. در نجف فضل و احاطه علمی شریعت مورد تحسین و اعجاب استادان و مدرسین بزرگ حوزه علمی نجف قرار گرفت<sup>(۳)</sup>. او نزد سید ابو الحسن اصفهانی و ضیاء الدین عراقی - که نامدارترین علمای شیعه آن دوران به شمار می‌رفتند - درس‌های خارج را فرا گرفت.

۱- حسینقلی مستعان، مقدمه کتاب *محو الموهوم*، تهران، شرکت چاپخانه تابان، ۱۳۲۳ش، ص ۴.

۲- نک: نور الدین چهاردهی، *وهابیت و ریشه‌های آن*، سازمان چاپ و انتشارات فتحی، چاپ اول، پاییز سال ۱۳۶۳ ش (۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م)، ص ۱۵۹.

۳- مدرسی، مرتضی، *سیمای بزرگان*، ۱۸۲ و ۱۸۳، مرتضی مدرسی چهاردهی از شاگردان و همفکران شریعت سنگلجی بود، از این؛ از این روست که آگاهی‌هایی که در کتاب خود دست داده، از اهمیت بر خور دار است، یک نمونه از اهمیت گفتار او نام شریعت است که در بسیاری از آثار به اشتباه «محمد حسن» یا «غلام رضا» نگاشته شده است، یکی از منسوبان نزدیک شریعت نیز نام او را «میرزا رضاقلی» ثبت کرده است، وی همچنین نوشته که لقب «شریعت» را مرجع بزرگ شیعیان، آقا سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، به شیخ رضاقلی جوان داده بود (محمد حسن شریف الدین مشکور، «نام و نسب شریعت سنگلجی»، مجله آینده، ۱۲، (فروردین - خرداد ۱۳۶۳) ص ۷۳).



او پس از اینکه چهار سال و اندی را در نجف گذراند، تصمیم گرفت به وطن خویش بازگردد تا وظیفه‌ی تبلیغی خود را در تهران ادامه دهد.

شریعت پس از بازگشت به تهران، به مطالعه‌ی دقیق کتاب‌ها و آثار فلاسفه و متخصصان منطق و کلام غرب پرداخت، با دانشمندان بزرگ ممالک اسلامی و عربی تماس حاصل کرد، دامنه‌ی معلوماتش با این دروس و مطالعات وسعت بسیار یافت و به مرحله‌ی جامعیت بی‌نظیری رسید؛ به طوری که در علوم ماوراء الطبیعه و همچنین در فقه و شرایع صاحب‌نظر گردید و فرید عصر خود شد. گفتگوها و مباحثات او با بعضی دانشمندان بزرگ شرق و غرب و نمایندگان مسیحیت و بعضی از رجال و جهانگردان اروپایی و امریکایی نزد اهل اطلاع، معروف و موجب شگفتی و تحسین است»<sup>(۱)</sup>.

بلافاصله پس از بازگشت سنگلجی از نجف، مجلس خطابه و تدریس وی تشکیل یافت و با سرعت گسترش یافت. شنوندگان این خطابات، که از آغاز امر شب‌های پنجشنبه ایراد می‌شد، به قدری زیاد شدند که مسجد گنجایش نداشت و با همت شریعت و کمک دوستان و اهل خیر و احسان، مسجد دارالتبلیغ اسلامی در محل همان مسجد در گذر تقی‌خان ساخته شد، سپس در نتیجه‌ی خرابی سنگلج باز هم همت و پشتکار و علاقه‌مندی استاد بزرگ موجب بنای مسجد دارالتبلیغ در خیابان فرهنگ تهران گردید. از اوایل سال ۱۳۱۹ ش تا زمان درگذشت شریعت در سال ۱۳۲۲ ش، دارالتبلیغ شریعت پذیرای علاقه‌مندان دیدگاه‌های او بود.<sup>(۲)</sup>

در مقاله‌ای که برای بزرگداشت آن مصلح موحد نوشته شد چنین می‌خوانیم:

«امروز شاید بتوانیم متجاوز از ده هزار نفر را نشان دهیم که در سایه‌ی تربیت این مرد بزرگ [و] متدین به دین حنیف اسلام با اطلاع از حقیقت این دین [شده‌اند] و متخلق به اخلاق حسنه با اعتقاد به لزوم اخلاق نیک برای سعادت‌مند بودن هستند، مرحوم شریعت سنگلجی با شجاعتی بی‌نظیر و بدون بیم و هراس از غوغای عوام، خرافاتی را که قرن‌ها گوهر تابناک اسلام را در میان گرفته و نهان ساخته بود به دور ریخت و

۱- حسینی مستعان، مقدمه‌ی کتاب محو الموهوم، ص ۵.

۲- مرتضی مدرس‌الشریعت چهاردهی، سیمای بزرگان، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

بطلان بسیاری از عقاید سوء و بدعت‌های زیان بخش و افسانه‌ها و خرافات و احادیث و اخبار دروغی را با دلایل علمی و کتابی به اثبات رسانیده، و در چند مورد که بطلان این خرافات به زبان یک عده از متظاهرين به دیانت تمام می‌شد، با این دانشمند بزرگ گاه گاهی ابراز مخالفت می‌کردند؛ ولی آن مرد شجاع و توانا به هیچ وجه نترسید و سخنان و اندیشه‌های بزرگ خود را با صراحت بیشتری دنبال کرد. ولی این مبارزه و تلاش دائمی اثر خود را بخشید، در عین حال که روح توانای این مرد از آسیب‌های یک مبارزه و مجاهده طولانی رونق و توانایی بیشتری می‌گرفت، جسم نحیف او آسیب می‌دید و سلامت از مزاجش دور می‌شد؛ به طوری که در ده سال اخیر که مبارزات او پیوسته قدرت یافت، پیری زودرس و بی‌موقع، با سرعت بسیار گل جوانی او را پژمرده ساخت و بالاخره در سال اخیر انحراف سلامت مزاج آن مرحوم به جایی رسید که غالباً بیمار بود، مع هذا؛ منبر خود را ترک نمی‌گفت و غالباً با داشتن تب به منبر می‌رفت و مبارزه و مجاهده خود را دنبال می‌کرد»<sup>(۱)</sup>.

### ریشه‌های تفکر اصلاح‌طلبی و نوگرایی دینی شریعت

شریعت سنگلجی از فکر دو تن از مردان اصلاح‌طلب و پرچمداران نوگرایی قبل از خود سرمشق گرفت: یکی از آنها پدرش شیخ حسن سنگلجی، و دیگری آیت الله اسدالله خرقانی بود، و هر دو از شاگردان و یاران حاج شیخ هادی نجم‌آبادی - یکی از ارکان داعیان فکر اصلاح دینی دوره قاجار - بودند. سید اسد الله خرقانی - که شریعت سنگلجی از درس تفسیر قرآن او بهره گرفته بود - نیز از نزدیکان شیخ هادی نجم‌آبادی<sup>(۲)</sup> و از طلاب فاضل و خواص درس

۱- بیگدلی، ابوالحسن، «ضایعه بزرگ اسلامی»، اطلاعات، (۱۷ دی ۱۳۲۲)، ص ۲۸.

۲- سید مقداد نبوی رضوی در پاورقی می‌نویسد: [سرهنگ سید ابراهیم سخایی در گفتگو با نگارنده از درس آموزی شریعت سنگلجی نزد سید اسد الله خرقانی یاد کرد، همچنین از قول دکتر محمد جواد مشکور (خواهر زاده و شاگرد شریعت) نقل شده است که وی از مجالس تفسیر خرقانی بهره برده بود]. سپس منبع این اطلاعات چنین ذکر می‌کند: (رسول جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی سیاسی ایران از روی کار آمدن محمد رضا شاه تا پیروزی انقلاب، ص ۸۸۲).

وی به شمار می‌رفت<sup>(۱)</sup>. زمانی که سید جمال الدین در تهران اقامت داشت، خرقانی هم با وی ارتباط داشت<sup>(۲)</sup>.

بنابر آنچه گفته شد، شریعت سنگلجی با یک واسطه شاگرد فکری شیخ هادی نجم آبادی و بعد سید جمال الدین افغانی بوده است، و دانستن رویکرد اصلاح دینی این دو استاد، خاستگاه فکری شریعت سنگلجی را نشان خواهد داد<sup>(۳)</sup>.

ناگفته نماند که سید اسد الله خرقانی، که شریعت در درس‌های تفسیر قرآن وی حاضر می‌شد، از علمای روشنفکر و تجددگرای ایران بوده، و از فعالان نهضت مشروطه بود، و مخصوصاً در بحث نظام سیاسی اسلام، آرای جدیدی داشته و معتقد بود که دوران خلفای راشدین عصر طلایی اسلام به شمار می‌رفته، زیرا نظام حکومتی مسلمانان عادلانه، مردمی، شورایی، انتخابی و نزدیک به مردم‌سالاری اسلامی بود، و مسلمانان باید دوره صدر اسلام را سرمشقی برای خود در اداره امور سیاسی قرار بدهند.

### گفتگوی شریعت سنگلجی با تاگور

شاعر و فیلسوف شهیر هندوستان دکتر تاگور<sup>(۴)</sup> در اردیبهشت سال ۱۳۱۱ش (بهار ۱۹۳۲م) بنا به دعوت دولت ایران به این کشور سفر کرد، و قرار شد با یکی از

---

۱- یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ص ۵۹ و ۶۰.

۲- ناظم الاسلام کرمانی، میرزا محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۷۹ و ۸۰؛ مدرسی چهاردهی، مرتضی، سید جمال الدین و اندیشه‌های او، ص ۱۱۵ و ۱۱۶؛ محیط طباطبایی، سید محمد، سید جمال الدین اسد آبادی و بیداری مشرق زمین، ص ۹۵.

۳- سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به نکاپوهای فکری شریعت سنگلجی»، فصلنامه «امامت پژوهی»، سال اول، شماره ۴، ص ۲۶۰.

۴- رابیندرانات تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱م) شاعر، فیلسوف، موسیقیدان و چهره‌پرداز اهل بنگال هند بود. نام‌آوریش بیشتر از برای شاعری اوست. وی نخستین آسیایی برنده جایزه نوبل بود. تاگور در شهر کلکته پایتخت استان بنگال هند به دنیا آمد، زبان سنسکریتی و انگلیسی را فراخواند، و در سال ۱۹۱۳م جایزه نوبل را در ادبیات دریافت کرد. تاگور بزرگترین شاعر ایالت بنگال بود که به دو زبان هندی و بنگالی شعر می‌سرود و اشعار خود را به انگلیسی نیز ترجمه می‌کرد. هم سرود ملی هند و هم سرود ملی بنگلادش از تصنیفات وی است. (ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد).

علمای ایران گفتگو و مناظره ادبی کند که شریعت سنگلجی برای این امر برگزیده شد. موضوع مناظره مربوط به ادعای تاگور بود مبنی بر اینکه همهٔ ادیان یکسانند، و سعادت هر انسان بسته به پیروی او از دینِ آبا و اجدادش است، و در نتیجه - در نظر تاگور - نیازی به جستجوی دین حق و پیروی از پیغمبر ختمی مرتبت حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و دین اسلام وجود ندارد. این مناظره در انجمن ادبیات در باغ نیرالدوله صورت گرفت و یک ساعت به طول انجامید (از ساعت ۹ تا ۱۰ صبح) و دکتر تاگور قبل از انتهای مناظره از ادامهٔ آن عذرخواهی کرد و جلسه را نیمه تمام ترک گفت و مناظره در عمل، به نفع شریعت سنگلجی ختم شد.

### سفر حج و تابش نور توحید

«شریعت پنج سال قبل از فوتش<sup>(۱)</sup> به مکه مشرف گشته و در غیاب خود ادارهٔ امور دار التبلیغ را به عهدهٔ برادرش محمد سنگلجی گذاشت»<sup>(۲)</sup>. حسینقلی مستعان می‌گوید: «استاد بزرگ به کعبه مشرف شد و علاوه بر ادای مراسم دینی تماس بیشتری با دانشمندان حجاز و مصر و غیره یافت و به تهران بازگشت و با حرارت و مجاهدت بیشتری به تبلیغ و تربیت پرداخت»<sup>(۳)</sup>.

به نقل از دکتر محمد جواد مشکور - خواهر زادهٔ شریعت سنگلجی و از شاگردان او<sup>(۴)</sup> - وی [یعنی شریعت] زمانی از طرف میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک به حج رفت و همان سال با مطالعهٔ آثار وهابی‌ها به این روش مذهبی گرایش پیدا کرد<sup>(۵)</sup>.

- ۱- از آنجاییکه تاریخ فوت شریعت - همانطوریکه مریدش حسینقلی ذکر کرد - ۱۳۲۲ش (۱۹۴۴م) است، پس تاریخ مشرف شدنش به مکه برای حج: ۱۳۱۷ش (۱۹۳۹م) باید باشد.
- ۲- نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌های آن، ص ۱۶۲.
- ۳- حسینقلی مستعان، مقدمهٔ کتاب محو الموهوم، ص ۶.
- ۴- نک: مرتضی مدّسی چهاردهی، شیخ هادی نجم آبادی و داستانهای از زندگی او، مجله «وحید»، ش ۱۹، مؤرخ اردیبهشت ۱۳۵۲ش (۱۳۹۳ق/۱۹۷۳م)، ص ۵۹؛ همچنین نگاه کنید: گلزار مشاهیر، زندگینامه درگذشتگان مشاهیر ایران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ص ۲۱۶.
- ۵- رسول جعفریان، جریانها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص ۱۰۱۷.

در واقع نوشتن کتاب «توحید عبادت» پس از مراجعت وی از حج، و همسانی قسمت زیادی از این کتاب با کتاب شیخ محمد بن عبد الوهاب (۱۲۰۶ق) موسوم به «کتاب التوحید، حق الله علی العیید» - هم از لحاظ عناوین فصل‌ها و هم از لحاظ متن - این تأثیرپذیری را ثابت می‌کند. علاوه بر این، خود شریعت در همین کتاب خود - یعنی فصل «پوشیدن حلقه یا انگشتر یا نخ یا امثال آنها برای رفع بلا یا دفع آن» - تصریح می‌کند که هنگام مسافرتش از مدینه به مکه، کتابی را خوانده که چنان تأثیر عمیقی در روح وی کرد که انگشتری که برای تبرک در دست کرده بود از دستش درآورد و در بیابان انداخت.

### دیدگاه‌ها و عقاید شریعت

شریعت توحید را اساس دین می‌دانست و هرچیزی را که مغایر با توحید و آلوده به شرک و خرافه و خلاف عقل می‌دانست، نادرست و محکوم می‌کرد. لذا بسیاری از عقاید را نادرست و افسانه و بدعت می‌خواند و پاره‌ای از اخبار و احادیث را که برخی از اعتقادات عوام بر اساس آنها بنا شده بود رد می‌کرد و دروغ می‌شمرد و خشم مخالفانش را بر می‌انگیخت.

شریعت تأکید می‌کرد که در بیان عقاید و آرای خود بر قرآن تکیه دارد و همواره به قرآن استناد می‌کرد. او معتقد بود در کتاب خدا آیه‌ای یافت نمی‌شود که خلاق از فهم آن عاجز باشند و تمامی آن قابل تدبر و فهم است. مهم‌ترین نکته‌ای که از آرا و عقاید شریعت در تحکیم پایه‌های نوگرایی دینی و راه و روش روشنفکران مذهبی می‌تواند مؤثر واقع شده باشد، همین رجوع مستقیم به قرآن و تدبر و تفکر در آن بوده است. به طور کلی اصلی‌ترین ویژگی روشنفکران مذهبی، بازگشت به قرآن بوده است<sup>(۱)</sup>.

۱- نک: محمود طاهر احمدی، درآمدی بر نوگرایی دینی در ایران (مقاله‌ایست در شبکه انترنت، وبسایت گنجینه اسناد، نشر شده بود). با تصرف.

## ۱. امام دوازدهم و غیبت و ظهور آن

دکتر صاحب الزمانی نگاه شریعت به مهدویت را اینچنین توصیف می‌کند: «در ایران سال‌های اخیر شریعت سنگلجی که آموزه‌ها و «تز» اساسی وی را در کتاب [های] اسلام و رجعت و کلید فهم قرآن می‌یابیم، با کوششی خستگی ناپذیر تا هنگام مرگ خود سعی داشت که بدون نسخ اسلام با نقد پاره‌ای از احادیث و اخبار مربوط به ظهور مهدی موعود، عنصر قیام به سیف و ظهور مسلحانه و مایه جنگ و انتقام‌جویی را از آن بزداید و جنبه رهبری شخصی را نیز از آن حذف نماید و بدان بیشتر صورت یک نهضت ترقی‌خواه دسته‌جمعی و اجتماعی بدهد و آن را جهان‌بینی مقبول نسل نو قرار دهد»<sup>(۱)</sup>.

متفکر ایرانی معروف احسان طبری در این مورد نیز می‌گوید:

«یکی از مطالب عمده بحث‌های شریعت در مجالس منظم خود در اطراف «ظهور قائم موعود» بود. شریعت مبانی اسلامی و شیعی را در این بحث اکیدا مراعات می‌کرد و تنها کاری که بدان دست زد، انکار برخی «خرافات» مربوط به ظهور بود؛ مانند «رجعت»، «پیدایش دجال»، «قیام به سیف» یعنی اینکه مهدی حتی از خون سادات منکر وجود خود نهرها به راه می‌اندازد، و لذا تفسیر مسئله ظهور به مثابه غلبه دین و عدالت بر کفر و ظلم بود لا غیر»<sup>(۲)</sup>.

خلاصه اینکه شریعت با جرأت بی‌سابقه میان علمای شیعه موضوع ظهور مهدی موعود را به شکل نقدآمیزی مطرح کرده، و روایات شیعی که متضمن خروج مسلح امام برای نابودی مخالفان (که در آثار شیعی منظور از آنها اهل سنت است) می‌کند، کاملاً رد می‌کند، و برای ظهور تصور جدیدی را مطرح می‌کند و جنبه یک نهضت ترقی‌خواه اجتماعی که متناسب با دیده عمومی اسلام است، برای آن می‌دهد؛ بر

۱- صاحب الزمانی، ناصر الدین، دیباچه‌ای بر رهبری، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲- احسان طبری، مقاله: راه توده - جامعه ایران در دوران رضاشاه، که در شبکه اینترنت در آدرس ذیل منتشر شده است:

خلاف آن تصور شیعی سنتی که مهدی را مردی شمشیر به دست معرفی می‌کند که هیچ کاری جز قتل و انتقام ندارد.

## ۲. شفاعت و تصور نادرست عوام شیعه

نور الدین چهاردهی می‌نویسد:

«شریعت سنگلجی در منابر خود به تفصیل درباره‌ی شفاعت سخن رانده و شفاعت را به هر نحوی از انحاء رد کرده و مردود دانسته است، و آنچه این ناچیز مشاهده کرده، شریعت در پایان سخنرانی‌های خود هیچگاه ذکر مصیبت ائمه اطهار (ع) را تقریر نمی‌کرد. اما در این مبحث شریعت سنگلجی سه مبحث اساسی از عقاید شیعه را با هم و در مطاوی چند صفحه شفاعت و عزاداری حسین بن علی (ع) و زیارت اماکن متبرکه را با هم در یک جا مورد بحث به کوتاهی یاد کرده و هر سه مطلب را مردود شناخته است»<sup>(۱)</sup>.

رابطه نفی شفاعت با نفی مجالس عزاداری و روضه‌خوانی و زیارت قبور امامان این است که عوام شیعه معتقدند انجام این امور دلیل بر این است که آنها مستحق حتمی شفاعت ائمه (ع) قرار می‌گیرند و در نتیجه، تمام گناهان آنها آمرزیده می‌شود و به بهشت‌های برین وارد خواهند شد. به همین سبب، شریعت تمام این امور را به این عنوان نفی می‌کند نه به طور مطلق.

## ۳. ردّ شریعت سنگلجی بر عقیده «رجعت»

رجعت یکی از اصول اعتقادی شیعه است. بر اساس این اعتقاد، پیش از برپایی قیامت، گروهی از مؤمنان پاک‌سرشت و کافران زشت‌طینت پس از مرگ زنده شده و بار دیگر به دنیا برمی‌گردند تا سرانجام اعمال نیک و بد خود را دریابند و حاکمیت نهایی دولت حق را مشاهده کنند.

شریعت سنگلجی «رجعت» را جزو عقاید غالیان شیعه می‌شمارد، و این عقیده را در درس‌ها و سخنرانی‌هایش با دلایل روشن و متین رد می‌کرد، همانطوریکه

۱- نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌های آن، ص ۱۸۸.

شاگردش - شیخ عبد الوهاب فرید تنکابنی - در مقدمه کتابش «اسلام و رجعت» به این امر اشاره کرده و می‌نویسد:

«گرچه مصلح معظم و دانشمند محترم آقای شریعت سنگلجی، که از سال‌های متمادی با یک ایمان کامل و عزم راسخ تشریح حقایق اسلام و ازاله خرافات و اوهام را وجهه همت خود قرار داده‌اند چندی پیش در (دار التبلیغ) خود این موضوع (رجعت) را با بیاناتی بس شیرین و دلچسب ملغی کرده و اساس آن را از هم پاشیده‌اند، ولی چون دیدم مطلب روشن نگردیده و کاملاً سوء تفاهم شده‌است و حتی نسبت به جمعی بر خلاف انتظار تأثیر سوئی بخشیده بیش از پیش این عقیده در آنان راسخ گردیده است، و از طرفی هم برخی از مردمان بوالهوس و ابن الوقت - از جهاتی که همه می‌دانیم - این امر را که از دیر زمانی در میان یک سلسله کتاب‌های غبار آلوده مستور بوده برملا ساخته‌اند و در بین توده عوام وی را از مبانی متقنه اسلام و مقومات فرقه امامیه معرفی کرده‌اند؛ خلاصه چون دیدم این لباس را با صورتی بس ننگین تر به تن اسلام پوشانده‌اند، علاوه بر اینکه برادران عزیز مصری و دیگر ممالک اسلامی ما و آنانی که فرقه امامیه را به مناسبت این مقاله و دیگر مقالات (غلاة) مورد حملات خود قرار داده‌اند، بدانند که امامیه از این گونه مقالات مبری و منزهند، لذا نگارنده این موضوع را بیش از همه مورد دقت قرار داده و مدتی در اطرافش مطالعه عمیق نموده و در نتیجه این مجموعه را، آن اندازه‌ای که فکر ضعیفم اجازه می‌داد، تنظیم کرده و در دسترس مطالعه برادران دینی خویش می‌گذارم»<sup>(۱)</sup>.

#### ۴. نفی حیات جاوید حضرت عیسی و خضر و الیاس علیهم‌السلام

شریعت در کتاب «محو الموهوم» برای ثابت کردن فوت حضرت عیسی و حضرت الیاس و حضرت خضر علیهم‌السلام و تمام پیغمبرانی که قبل از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم بدنیا آمده بودند، تعدادی از آیات قرآنی را آورده که دلالت صریح و قاطع بر فوت

۱- عبد الوهاب فرید تنکابنی، اسلام و رجعت، ص ۷ - ۸. سید مقداد نبوی رضوی - (به نقل از سید عبد الحجت البلاغی در ص ۲۵۹ از کتابش «تذکره عرفاء») می‌نویسد که تاریخ نوشتن این مقدمه ۱۳۵۵ ق است؛ اما تاریخ چاپ کتاب اسلام و رجعت: ۱۳۵۸ ق (۱۳۱۸ ش) می‌باشد.



تمام خلائق قبل از پیغمبر اسلام ﷺ دارد، و اینکه هیچ یک از آنها جاودان نمانده‌اند. او بسیار عالمانه و هوشیارانه این آیات شریفه را تفسیر کرد و با نهایت زیرکی و فهم از آنها بر مطلب مورد نظر استدلال نمود، که دلالت بر تبخّر و دقت نظر و فهم عمیق وی به معانی قرآن و مسلط بودنش بر زبان و ادبیات عربی است.

او تاکید می‌کند که خداوند تبارک و تعالی واژه «توفی» را در جاهای مختلف قرآن به معنی میراندن استعمال کرده‌است، و ۱۹ نمونه از آیات قرآن ذکر می‌کند، و بعد از بررسی بسیار دقیق در مورد معانی «توفی» در قرآن و در حدیث و در زبان عربی، معنی کلمه «تَوْفَيْتَنِي» در آیه ۱۱۷ سوره مبارکه مائده با معنی همین کلمه که در حدیث مشهور پیغمبر ﷺ آمده، مقایسه کرده، و از این راه خیلی زیبا ثابت می‌کند که پیغمبر اکرم ﷺ جز معنی میراندن از آن کلمه در آن آیه شریفه استفاده نمی‌کرد. خلاصه، این کتاب یک تحقیق علمی ارزنده‌ای است که گرایش قرآنی شیخ شریعت سنگلجی و استقلال فکریش و جرأتش در بیان هر مطلبی که به نظرش درست باشد - و لو اینکه این مطلب مخالف عقیده رایج میان مسلمانان باشد - را کاملاً روشن می‌کند.

## ۵. تقلید و اطاعت از بزرگان و پیروی از احبار و رهبان، مهم‌ترین عامل

### گمراهی و عدم تعقل

تقلید کورکورانه مهم‌ترین مانعی است که مردم را از علم و تعقل و هدایت دور نگه می‌دارد. شریعت این مطلب را در کتابش «کلید فهم قرآن» تحت عنوان «تقلید از موانع تعقل است» به طور مفصل بحث می‌کند. آشکار است که شریعت با این بیانات اصل تقلید و مرجعیت را که اکثریت علمای سنتی شیعه - مخصوصاً در دوران اخیر- مطرح و رواج می‌کنند رد می‌کند. همانطوری که می‌دانیم، اکثریت مراجع کنونی شیعه می‌گویند هر انسان مکلفی یا باید مجتهد باشد یا مقلد، اگر به درجه اجتهاد نرسیده باشد یعنی عامی است و تکلیفش تقلید محض از مراجع است. در واقع این تفکر غلط همیشه از بزرگترین موانع راه یافتن و هدایت شدن بسیاری

از شیعیان به حقایق مسائل اختلافی بین المسلمین می‌باشد، و باعث می‌شود در همان انحراف‌ها و گمراهی‌هایشان بمانند.

### کتاب توحید عبادت و دعوت به ترک تمام انواع شرک

کتاب «توحید عبادت» مشهورترین کتب شریعت سنگلجی به شمار می‌رود. این کتاب در دوران زندگی شریعت دو بار چاپ شد، بدلیل اینکه خود شریعت برای چاپ دوم کتاب مقدمه‌ای در ۱۳۶۲ ق نوشت، یعنی یک سال قبل درگذشتش. البته بعد از وفات وی این کتاب چندین بار چاپ شد.

### پیام کتاب و انگیزه تالیف آن

شریعت سنگلجی در این کتاب آن دسته از اعمال شرک آلودی را که به گونه مبالغه‌آمیزی در نزد عوام مردم مسلمان منتشر شده بود، مورد بررسی قرار داد؛ یعنی همان اعمالی که آنها را با توحید در عبادت - که مردم به زبانشان بدان اقرار داشتند - در تناقض فاحش می‌دید. از این رو، از عقاید و عملکردهایی که در میان مسلمانان، به ویژه عوام مردم و هموطنانش از گروه شیعه امامیه، رایج شده بود، بسیار انتقاد نمود؛ اعمالی از قبیل گردش به دور مراقد ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و فرزندان و نوادگان ایشان، سجده و نماز و دعا در برابر آرامگاه‌ها و قبور آنان، طواف نمودن در اطراف ضریح‌های ایشان در حالی که از مدفون شدگان در آنها می‌خواهند که گرفتاری‌هایشان برطرف و حاجاتشان را برآورده سازند و در عین حال، به نام و برای آن حضرات نذر و قربانی هم می‌کنند و به ایشان متوسل می‌شوند تا آن صاحب قبر نزد خدا آنان را شفاعت کند؛ بلکه برخی از ایشان چنان می‌پندارند که آن ولی و شخص صالح می‌تواند بعد از مرگش کارهای خارق‌العاده انجام دهد و شخصاً در عالم هستی تصرف نماید. وی همچنین توسل مردم عوام را به سنگ و درخت و اعتقادشان به ستاره‌شناسی و خرافات، فال زدن و آویختن وسیله‌ای به گردن فرزندان برای جلوگیری از چشم زخم را به نقد می‌کشد. سپس هریک از این اعمال را فصل‌بندی نموده و بیان می‌کند که اینها اعمالی شرک‌آلود هستند و با توحید عبادت - که اساس اسلام است - منافات دارند و

دلایلی از قرآن و سنت نبوی بر مدعای خود ارائه می‌کند.

در آخر کتاب «توحید عبادت» شریعت فهرست منابع خود را در تالیف این کتاب ذکر می‌کند، که ۵۷ مصدر است، و جالب اینکه بیشتر این منابع (دو سوم آنها) کتاب‌های اهل سنت می‌باشند؛ اعم از تفسیرهای قرآن (مانند تفسیر طبری و ابن کثیر و فخر رازی و بیضاوی و آلوسی و...) یا کتب فرق (مانند فرق بین فرق بغدادی و ملل و نحل شهرستانی و الفِصل فی الملل والأهواء والنحل تالیف ابن حزم) یا منابع حدیث اهل سنت (مانند صحیح بخاری و مُوطَّأً مالک و سنن ابی داود سنن ابن ماجه و...). شریعت هم هیچ ابای ندارد که در این فهرست به صراحت ذکر کند که یکی از منابع کتابش کتاب «فتح المجید» تالیف شیخ عبد الرحمن بن الحسن است، که در واقع شرحی است بر کتاب «توحید» شیخ محمد بن عبد الوهاب نجدی، که بوسیله نوه‌اش شیخ عبد الرحمن بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب نوشته شده است، علاوه بر سه کتاب از آثار ابن قیم جوزیه شاگرد ابن تیمیه (یعنی کتب: مدارج السالکین، إعلام الموقعین، و مفتاح دار السعادة) و کتاب سبل السلام صنعانی، و آنها همه پیروان مشرب اهل حدیث که بمخالفت شدید با شیعه معروفند. بنظرم بهتر است که گفته شود: و آنها همه از علمای بزرگ اهل سنت هستند.

در واقع هرکسی که کتاب شیخ محمد بن عبد الوهاب موسوم به «کتاب التوحید حق الله علی العبید» را مطالعه کند به طور واضح پی می‌برد که «شریعت» قسمت زیادی از کتاب خود را از همین کتاب اخذ کرده، زیرا نه فقط عناوین خیلی از فصلهای دو کتاب یکی هستند، بلکه متن و صحبت‌هایی که تحت آن عناوین شده هم یکی است<sup>(۱)</sup>.

۱- به عنوان نمونه، فصل «یکی از اقسام شرکت تبرک به درخت یا سنگ و امثال آنهاست» و فصل «پوشیدن حلقه یا انگشتر یا نخ یا امثال آنهاست از برای رفع بلا یا دفع آن» و سخن شریعت در آن در مورد تَمَائِم و توله، و فصل «دیگر از اقسام شرک نذر از برای غیر خداست» و فصل «سبب کفر بنی آدم غلو در انبیا و صالحین است» در کتاب «توحید عبادت» سنگلجی را ملاحظه کنید.

## عکس العمل علمای سنتی شیعه امامیه در مقابل اصلاح طلبی سنگلجی

پس از اینکه شریعت اصلاح طلبی دینی خود را شروع کرد و با کمال جرأت عقاید خرافی رایج بین مردم که با تعالیم قرآن منافات داشت، رد می کرد، آخوندهای خرافی و روحانی نمایان متعصب در جواب آن چیزی جز آزار و اذیت و متهم کردنش به «وهابیت» نداشتند. در واقع شریعت سنگلجی خود آزار و اذیت و تهمت هایی که تعدادی از روحانیون سنتی متعصب در حق او روا داشتند در مقدمه خود بر کتاب «توحید عبادت» برایمان بازگو کرده، و همچنین در مقدمه کتابش «کلید فهم قرآن» نوشت:

«از ابنای زمان رنج فراوان کشیدم و سبب آن این بود که اولاً محسود اقران واقع شدم به واسطه اینکه مورد بعضی از نعمت های الهی بوده از علم حظی داشتم و از عمل صالح نصیبی؛ از این جهت همه قسم به آزارم کوشیدند و هر افترا و توهینی که به یزید و شمر زده نشده بود بالنسبه به من مرتکب شدند؛ حتی دو بار قصد کشتن مرا کردند لکن خداوند مرا حفظ فرمود؛ خیال می کردند خداوند بندگانش را به دست حساد می دهد؛ ندانستند که قلبها بدست مقلب القلوب و عزت و ذلت و حیات و مرگ به ید قدرت اوست:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران/۲۶]<sup>(۱)</sup>.

و جهت دیگر دشمنی اقران و ابنای زمان این بود که خداوند متعال مرا هدایت به شناختن دین فرمود، دیدم در دین خرافاتی پیدا شده است و به قرآن اباطیل و موهوماتی نسبت می دهند و در جامعه ما به جای دین اسلام از ادیان باطله و خرافات امم خالیه اصولی و احکامی جایگزین شده است که امتیاز میان اسلام و خرافات داده نمی شود؛ هزارگونه شرک و بت پرستی به اسم دین توحید رونق پیدا

۱- ترجمه آیه: «بگو: بار خدا یا، ای مالک فرمانروایی، هر که را بخواهی، فرمانروایی بخشی و از هر که بخواهی، بازستانی، و هر که را بخواهی، اقتدار بخشی و هر که را بخواهی، ذلیل می کنی خوبها همه به دست توست، که برستی بر هر کار توانایی».

کرده و هزار قسم بدعت و خرافات به نام سنت پیغمبر رایج شده است و اگر مسلمین به همین طریق پیش بروند و امتیاز میان حقیقت و مجاز داده نشود هیچ عاقل و درس‌خوانده‌ای در دین نمی‌ماند، بنا بر امر رسول اکرم ﷺ که فرمود: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي الدِّينِ فَلِلْعَالَمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ وَإِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. بر خود لازم دانستم که معلومات خود را در دین بیان کنم و خرافات را از قرآن دور گردانم و دین حقیقی را به مسلمانان معرفی کنم، و در این کار جز رضای حضرت رحمان و حفظ قرآن و متابعت از سلف صالح و تأدیه امانت اسلاف به اعقاب، مقصد دیگری نداشتم و از ملامت ملامت‌کننده نترسیدم.

أجْدُ الْمَلَامَةِ فِي هَوَاكُ لَذِيذَةً      حَبَالُ الذِّكْرِكَ فُلَيْلُنِي اللَّوْمُ

باز طرفداران خرافات و جهالت چون از راه دلیل و برهان نتوانستند درآیند، بهانه گرفتند؛ عوام را بر من شورانند؛ از هیچ گونه افترا و توهین کوتاهی نکردند؛ مرا به مذاهبی نسبت دادند و آرای باطلی برای من درست کردند؛ حتی سخن‌چینی و سعایت‌هایی کردند که اگر خداوند حافظ نبود، برای نابود کردن من و خانمانم کافی بود. خلاصه آنچه می‌خواستند بکنند کردند؛ در تمامی این شئون غیر از خداوند مددی نداشتم و ندارم ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾<sup>(۲)</sup> [الطلاق/۳]<sup>(۳)</sup>.

### وفات مصلح کبیر

شریعت روز پنجشنبه پانزدهم دیماه سال ۱۳۲۲ هجری شمسی جانش از دست روبه صفتان و دشمنان دین و ایمان آسوده شد و در نتیجه چند روز ابتلا به بیماری تیفوس روحش به عالم بالا پرواز، و شمع وجودش افول کرد، و در زیر زمین «دارالتبلیغ اسلامی» واقع در خیابان فرهنگ- از خیابان‌های فرعی خیابان شاهپور

۱- در کتاب کافی کلینی (۵۴/۱) از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: «هنگامی که بدعت‌ها و نوآوریها در میان امت من پدیدار گشت، پس عالم و دانشمند باید (پرده از علمش بردارد و) علمش را نمایان سازد. کسی که چنین نکرد، لعنت خدا بر او باد». و همچنین نگا: کتاب الوسائل (۲۶۹/۱۶-۲۷۱).

۲- ترجمه آیه «هر که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است».

۳- شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن بانضمام براهین القرآن، مقدمه، ص ۶- ۷.

سابق (حافظ) و امیریه - مدفون شد. روز وفات دانشمند شهیر شریعت سنگلجی برابر نهم محرم سنه ۱۳۶۳ هجری قمری بود، و چهارده روز در بستر بیماری بسر برد و در وقت وفات سنش پنجاه و سه سال بود<sup>(۱)</sup>.

شاگرد نزدیک شریعت آقای حسینقلی مستعان می نویسد:

«زندگی استاد فقید را در کلمه «تقوی و علم و افاضه و مجاهده» خلاصه می توان کرد و با نهایت تأسف از این چهار کلمه یک کلام دیگر نیز حاصل شد که در دوران ما می توان تأسف آنرا نتیجه منطقی و معقول آن کلمات شمرد و آن «رنج و ملامت» بود ولی دل به این نکته خوش باید داشت که نصیب همه بزرگان دانشمند و متقی و مجاهد در زندگی چیزی جز رنج و ملال نبوده است، بدبختانه یک اثر بزرگ این رنجوری و ملالت بی پایان، مرگ نابهنگام استاد بزرگ بود که هنگام رحلت بیش از ۵۳ سال نداشت»<sup>(۲)</sup>.

### آثار و نوشته های شریعت سنگلجی

شریعت از حوالی سال های ۱۳۰۹ش به بعد، به فعالیت های تبلیغی پرداخته و در آن سال سلسله مباحثی درباره حرمت ربا داشت، که یکی از مریدانش با نام رویین مبشری آن را گردآوری کرده و به عنوان یک رساله بنام «رساله در حرمت ربا» منتشر کرد. همین طور رساله ای با عنوان «اسلام و موسیقی». بیانات شریعت سنگلجی به قلم اسد الله روئین» توسط همین آقای مبشری از درس های شب های پنجشنبه شریعت در سال ۱۳۰۹ش [مطابق با ۱۳۴۹ق/۱۹۳۰م] گردآوری و چاپ شده است<sup>(۳)</sup>.

علاوه بر کتاب هایی که معرفی شد، دیگر آثار شریعت که در زمان حیات وی به

چاپ رسیده است به شرح زیر می باشد:

۱- توحید عبادت «یکتاپرستی»: در ۱۷۴ صفحه از قطع کوچک. این کتاب دو بار

۱- نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه های آن، تحت عنوان «شریعت سنگلجی و اعمال و گفتار و آثار او»، ص ۱۵۹؛ تیمسار سرتپ جهانگلو، مقاله «سخنی چند درباره مرحوم آیت الله شریعت سنگلجی»، نشریه فرهنگ و هنر «مهر»، شماره ۱ از دوره سیزدهم، تهران مؤرخ ۱۳۴۶ش (۱۳۸۷ق/۱۹۶۸م)، ص ۷۴.

۲- حسینقلی مستعان، مقدمه کتاب محو الموهوم علامه شیخ شریعت سنگلجی، ص ۴.

۳- رسول جعفریان، جریانها و سازمان های مذهبی - سیاسی ایران، ص ۱۰۱۶.

در مدت زندگی خود شریعت چاپ شد و شریعت بر هر دو چاپ مقدمه‌ای نوشت. البته بعد از رحلت شریعت کتاب چندین بار تجدید چاپ شد.

۲- **کلید فهم قرآن:** در ۲۴۹ صفحه از قطع کوچک، که به انضمام کتاب «براهین القرآن» در زمان حیات شریعت چاپ شد، و بعد از رحلت او چندین بار تجدید چاپ شد.

۳- **اسلام و رجعت:** این کتاب را شیخ عبدالوهاب فرید تنکابنی، شاگرد شریعت، با استفاده از بیانات و دروس او در این زمینه به رشته تحریر درآورده است.

۴- **محو الموهوم:** در ۴۱ صفحه قطع کوچک، که در سال ۱۳۲۳ ش در تهران به کوشش «حسینقلی مستعان»، شاگرد شریعت و یکی از مریدان نزدیکش چاپ شد. شریعت در این کتاب ثابت نمود که عیسی [و همچنین خضر و الیاس] مرده‌اند و این مطلب از آیات قرآن به دست می‌آید.

۵- **براهین القرآن:** به کتاب «کلید فهم قرآن» ضمیمه شد.

آثار چاپ نشده‌ی او نیز به شرح زیر است:

۱- متعابسات در مسائل فلسفه به زبان عربی.

۲- یک دوره کامل فلسفه به زبان عربی.

۳- تلخیص الفلسفة به زبان عربی.

۴- علم القرآن به زبان عربی.

۵- البدع والخرافات به زبان عربی.

و چند کتاب ناتمام دیگر<sup>(۱)</sup>.

### مشهورترین شاگردان شریعت سنگلجی

سید مقداد نبوی رضوی می‌نویسد:

«در سالهایی که شریعت سنگلجی به تبلیغات اصلاح دینی خود مشغول بود، افراد

۱- نور الدین چهاردهی، وهابیت و ریشه‌های آن، ص ۱۶۵، به نقل از بیانات شب‌های پنج‌شنبه سال ۱۳۰۹ شمسی که بضمیمه کتاب «بمناسبت یکمین سال رحلت شریعت» وسیله ابو الحسن بیگدلی به چاپ رسید.

بسیاری در محفل او حضور یافتند یا تحت تأثیر آثار وی قرار گرفتند که البته برخی از ایشان در تاریخ فکر دینی معاصر ایران نیز تأثیرگذار بوده‌اند؛ برخی از مهمترین آنها عبارتند از:

فضل الله صبحی مهدی، شیخ محمد سنگلجی، حسین مطیعی، عبدالحسین آیتی (آواره سابق)، عبدالرحمن بدیع الزمانی کردستانی، حاج سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بارزگان، حاج میزرا یوسف شعار تبریزی، علی اکبر حکمی‌زاده، دکتر محمد جواد مشکور<sup>(۱)</sup>، دکتر عباس زریاب خویی<sup>(۲)</sup>، دکتر سید صادق تقوی، مرتضی مدرسی چهاردهی، مهندس عزت الله سبحانی<sup>(۳)</sup>، و حیدر علی قلمداران<sup>(۴)</sup> (۵).

۱- دکتر محمد جواد مشکور (۱۲۹۷ - ۱۳۷۴ ش)، مورخ، ادیب و زبان‌شناس معاصر ایرانی است. وی پس از اخذ لیسانس ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، در سال ۱۳۳۵ ش به اخذ درجه دکترا در تاریخ اسلام از دانشگاه سوربن نائل گشت و پس از مراجعت به ایران، به تدریس در دانشگاه تبریز و سپس، دانشگاه تهران پرداخت. دکتر مشکور همچنین در سال ۱۳۵۳ ش به عنوان رایزن فرهنگی ایران به دمشق اعزام شد و ضمن تدریس در دانشگاه دمشق، دو کرسی زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه دمشق و حلب تأسیس کرد. وی با تسلط به زبان‌های عربی، فرانسه و انگلیسی و نیز آشنایی با زبان‌های ترکی اسلامبولی، لاتین و آلمانی و زبان‌های باستانی، کتب معتبری در زمینه فِرَق و مذاهب، ادیان و عرفان، زبان‌های آریایی و سامی به نگارش در آورده است. استاد مشکور دارای ۴۷ عنوان کتاب و بیش از یکصد مقاله می‌باشد که تاریخ ایران زمین، تاریخ اسلام و ایران و... از آن جمله‌اند.

۲- دکتر عباس زریاب خویی (۱۲۹۸ - ۱۳۷۳ ش)، مورخ، ادیب، نسخه‌شناس، نویسنده و مترجم ایرانی معروفی است. وی در سال ۱۳۱۶ ش به قم رفت و شش سال نزد علمای تراز اول حوزه علمیه قم به تحصیل مشغول بود. دوره لیسانس را در دانشکده معقول و منقول (الهیات) دانشگاه تهران گذراند، و به کار در کتابخانه مجلس شورای ملی مشغول شد. در سال ۱۳۳۹ ش از دانشگاه یوهانس گوتنبرگ شهر ماینز آلمان در رشته‌های تاریخ و فلسفه درجه دکترا گرفت.

۳- سید مقداد نبوی رضوی در پاورقی می‌نویسد: مرحوم مهندس عزت الله سبحانی - آنگونه که خود برای نگارنده نقل کرد- تنها یک بار در مجالس شریعت حاضر شده بود؛ اما در سال‌های نوجوانی با آثار او حشر و نشر داشت و آنها را تبلیغ می‌کرد، آقای سبحانی در برخی موارد، - و نه در اصول اعتقادی - با شریعت همراه بود.

۴- آقای حیدر علی قلمداران نیز با اینکه شریعت سنگلجی را ندیده بود، با مطالعه آثار او و سید اسد الله خرقانی به این مسیر وارد شد و آن را با جدیت دنبال کرد.

۵- سید مقداد نبوی رضوی، نگاهی تحلیلی به تکاپوهای شریعت سنگلجی، فصلنامه امامت پژوهی، سال ۱، ش ۴، ص ۲۷۰.



## سخن ویراستار

شاید اغراق نباشد اگر کتاب توحید عبادت را یکی از ادبی‌ترین آثار روشنگر سده حاضر بدانیم. در عصری که هنوز بسیاری از- به اصطلاح- آیات عظام و علمای شیعه در ادای برخی کلمات مشکل دارند و جمع کثیری از آنها حتی نمازشان را نمی‌توانند بدون غلط بخوانند، عالم برجسته‌ای همچون شریعت سنگلجی چنین ادیبانه و فخیم می‌نگارد و بی‌پروا پرده خرافه از چهره زیبای دین برمی‌دارد و همین امر، ویرایش چنین اثری را دشوار می‌سازد.

برای حفظ نثر ادبی متن، بیشتر ترکیب‌های را بدون تغییر رها کردم و به اعمال تغییرات جزئی و رسم‌الخطی اکتفا کردم؛ هر کجا واژه‌ای را برای خواننده محترم دشوار یافتم معنای آن را درون دو قلاب [ ] گذاشتم و از شیوه رایج، که آوردن معنی در پاورقی است، امتناع کردم؛ بدین صورت، رشته کلام حفظ می‌شود و یافتن معنای یک واژه بسیار آسان‌تر است. به علاوه، تمام واژه‌ها و معنای آنها را در بخش پایانی کتاب نیز آورده‌ام تا در صورت لزوم، نیازی به جست‌وجو کردن آن در متن کتاب نباشد.

این اثر را محققى ارجمند و دوستى فاضل مستندسازى و تصحیح کرده است و در هر جا که نیاز به توضیح و شفاف‌سازی بوده در پاورقی نگاشته شده است. به خوانندگان عزیز توصیه می‌کنم حتماً در زمان مطالعه این کتاب پربار، یادداشت‌های مصصح را نیز از نظر بگذرانند.

خداوند روح نویسنده بزرگوار و مصلح فرزانه این اثر را در جوار مهر و بخشایش خویش قرار دهد و ما را از رهروان پیامبر رحمت و بخشش حضرت محمد مصطفی ﷺ قرار دهد.

## [مقدمه‌ی پسر مولف بر چاپ سوم کتاب]

پنج سال از انتشار چاپ دوم کتاب توحید عبادت (یکتاپرستی) تألیف پدر بزرگوارم رحمته الله علیه می‌گذرد و چهار سال است که نسخه‌های آن رو به کم‌یابی نهاده تا به حدی که خواستاران حق و شیفتگان حقیقت، که از هر سوی به جستجوی آن پرداخته‌اند به قیمت‌های بسیار گزاف آن را به دست آورده‌اند، و بسیاری هم از یافتن آن ناامید و محروم شده‌اند. لذا دوستان از هر گوشه و کنار، چه از تهران، و چه از شهرستانها به من بنده تکلیف نمودند که برای بار سوم آن کتاب چاپ و منتشر گردد، باشد که جویندگان حق و حقیقت به سرچشمه مقصود رسند. چون چنین دیدم، با آقای حسین دانش صاحب و مؤسس کتابخانه و چاپخانه دانش درباره چاپ آن مذاکره نمودم. ایشان هم با رویی گشاده استقبال کردند و همه گونه زحمت و نفقه کتاب را بر عهده گرفته و چاپ را به پایان رساندند.

اینک خود را به مفاد «مَنْ لَمْ يَشْكُرْ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ» موظف به اظهار تشکر و امتنان دانسته از جانب خود و برادران ایمانیم از ایشان سپاسگزاری نموده، سلامتی و موفقیت ایشان را از درگاه ایزد متعال خواستارم و امیدوارم که خداوند عاقبت او و خاندان محترمش را محمود گرداند، و جامعه ما را به صراط مستقیم توحید هدایت فرماید. ضمناً از کمک‌های آقای ابراهیم حاجی‌ابراهیمی تشکر می‌نمایم.

محمد باقر سنگلجی (شهاب الدین)

## مقدمه‌ی طبع دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ ؕ وَاللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ﴾. [النمل: ۵۹] ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ﴾ ﴿٣٢﴾ [النجم: ۲۳] ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ ﴿٥٦﴾ [الأحزاب: ۵۶].

چون چاپ اول این کتاب مورد توجه اولوالالباب واقع گردید و مردمان موحد دانشمند، عنایت تامی به آن نمودند و نسخه آن کمیاب گشته حتی به بهای ده برابر فروش رفت دیدم این قیمت بر ارباب خرد اجحافی بزرگ است، و از طرف دیگر عده کثیری از بلاد دیگر برای تحصیل آن به نگارنده مراجعه می کردند، لذا به حول و قوه الهی تصمیم بر چاپ جدید گرفته شد.

در این چاپ مسائلی بر آن افزوده گردید، از قبیل: استغاثه به غیر خدا، پیدایش قربانی در بشر، سبب بت پرستی، اینکه توحید مبدأ فضایل است و امثال آن. دیگر آنکه چون مردم نوعاً به زبان عربی آشنا نیستند و آیات و احادیث در چاپ اول معرب نبود [اعراب نداشت] و قرائتش مشکل بود، در این چاپ تمامی آیات و احادیث معرب شد تا خواننده را در قرائت آن اشکالی دست ندهد.

اگرچه تألیف و نشر این کتاب و کتاب «کلید فهم قرآن» و «محاضرات در شب پنجشنبه» برای من گران تمام شد، به این معنی که بعضی از اراذل و جهله مردم و کسانی که استشمام رایحه توحید ننموده حمله‌های شدیدی به نگارنده کردند و از هیچ‌گونه افترا کوتاهی ننمودند، و آنچه نفس اماره به سوء آنان امر کرد اطاعت

کردند. البته خلاف عقاید و آراء و موهومات توده سخن گفتن، کاری بسیار مشکل و خطرناک است، و من قریب پانزده سال است که بدان مبتلا هستم، و این امر تازه‌ای نیست؛ در هر عصری هر کس مختصر امتیازی داشت، و بیشتر از دیگران فهمید، و برای مردم گفت، مبتلا به هو و جنجال و نفرتِ اهل بدعت و ضلال شد، نباید متوقع بود که هر حرف حسابی را تمام مردم بفهمند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ «سپاس خدای راست [نه] بلکه بیشترشان نمی‌دانند» [النحل: ۷۵]. همیشه اکثریت با جهال بوده است؛ اگر می‌فهمیدند، اینقدر بدبخت نمی‌شدند و سال‌ها در منجلاب جهل و نادانی باقی نمی‌ماندند.

به عقیده من این افتضاحات که مردم جاهل و مدعیان باطل به جهت اصلاحاتی که نموده‌ام به سرم می‌آورند، کم و ناچیز است، زیرا در این کتاب و سایر نوشته‌جات و محاضرات، اسلام سلف صحیح به آنان معرفی می‌شود، و در نتیجه تیشه به ریشه خرافات زده و بتخانه‌ها خراب می‌شود، مردمی که به این مقالات آشنا گشتند و تدبر در قرآن نمودند، و توحید اسلام را دریافتند، دیگر به مدعیان باطل و طرفداران خرافات وقعی نگذارده و پایبند باطل و موهومات نخواهند شد، مسلماً مرتزقین [روزی‌خوردگان] از موهومات آوازشان بلند می‌شود، و چون منافع خود را در خطر می‌بینند با هر حربه‌ای که ممکن باشد با ما می‌جنگند، ولی باید دانست جنگ اینان جنگ دینی نیست، بلکه جنگ مادی و اقتصادی می‌باشد. ای کاش به آنچه می‌گفتند معتقد بودند، زیرا دفاع از عقیده، کاری پسندیده است. اگر واقعاً متدینند و برای دین خدمت می‌کنند، چرا پیوسته به من حمله می‌کنند، من که مردم را به خدای جهان و ختمیت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و روز بازپسین و علم و تقوی دعوت می‌کنم. در جامعه ما هزار منکر و بدعت شایع است، و بسیاری از مردم به عناوین مختلف بر ضد قرآن و اسلام برخواسته و مشغول به هزار خرابکاری هستند؛ چرا اینان را مورد تعقیب خود قرار نمی‌دهند؟ چرا مردم را از رفتن به رقااص‌خانه‌ها و شراب‌خانه‌ها و رباخواری و احتکار و امثال آن نهی نمی‌کنند؟ و از قرائت کتب ضاله و مقالات ضاره

که موجب برباد رفتن دین و عرض [آبرو] و ناموس مسلمین است جلوگیری نمی‌کنند؟ چرا مردم را از خواندن این کتاب و کلید فهم قرآن و شنیدن کلمات من منع می‌کنند؟ پر واضح است؛ سبب آن:

**اولاً:** حسدی است که امثال و اقران نسبت به من دارند، چون حسود نتواند خود را به مرتبهٔ محسود برساند، همت گماشته تا محسود را نزد مردم کوچک قلمداد کند، و باید بداند که الحَسُود لا یُسُود: «حسود، هیچ‌گاه سید و آقا نخواهد شد» و اگر شخص برای رضای خداوند کاری کند حسد حساد مؤثر نخواهد گردید.

آن یکی با شیخ خود گفتا که من نهی منکر می‌کنم اندر زمن  
 لیک می‌ترسم که از اهل حسد آفتی بر روزگار من رسد  
 گفت اگر این کار بهر حق کنی از بلاهای دو عالم ایمنی

**ثانیاً:** چون مکتوبات و محاضرات ما به حول و قوهٔ الهی تأثیر زیادی در مردم روشنفکر نموده، و مردم را به قرآن آشنا کرده، مسلم است شخصی که آشنا به قرآن شد دیگر اعتنایی به مدعیان باطل ندارد، اطاعت شیادان و شیاطین انس را نمی‌کند، لذا حسودان منافع خود را در خطر می‌بینند باید برای حفظ آن بکوشند، و به هر وسیله‌ای متوسل شوند. گاهی مرا به کشتن تهدید می‌کنند، و توده را بر من می‌شورانند:

﴿أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾ [غافر: ۲۸]

«آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من خداست و حال آنکه براهین متقنی از طرف پروردگار بر مدعایش برای شما آورده است، اگر دروغگوست وزر وبال آن بر ضرر او خواهد بود، و اگر راستگوست پاره‌ای از آنچه وعده می‌دهد از عذاب الهی به شما می‌رسد و خداوند اسرافکار و دروغگو را هدایت نخواهد فرمود».

و هنگامی به مفتریات و اکاذیب، صورت باطل به مقالات من می‌دهند و نمی‌دانند

«ما کانَ لِلَّهِ يَنْمُو» هر کاری که برای رضای خدا باشد، حق متعال او را نمو می‌دهد»  
خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي

السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾ [ابراہیم: ۲۴]

«آیا ندیدی چگونه خداوند مثل زد، کلمه پاکیزه [را که توحید یا دعوت به اسلام است] مانند درخت طیبی که بیخ آن در زمین استوار و شاخ آن در آسمان است؟»  
باید بدانند به هیاهو و جنجال نمی‌شود کلمه حق را پایمال کرد، همیشه غلبه و دولت [سعادت] با حق است، و باطل چند روزی جولت [تاخت و تاز] دارد، نباید از آشوب زمان و انقلاب دوران استفاده سوء می‌کنند. همیشه در انقلاب و برهم خوردن اوضاع اراذل استفاده سوء می‌کنند، خیال می‌کنند که همیشه دنیا بر یک منوال است. روزی می‌آید که این آتش عالم‌سوز و جنگ‌های خونین فروکش خواهد نمود. آن روز، روز بدبختی و پشیمانی مفسدین است، تمام حوادث جهان به خصوص در این عصر که تاریخ چنین انقلابی یاد ندارد، امتحان الهی است، باید ملتفت شد که بد امتحان ندهیم. بدبختانه می‌بینیم مردم زمان ما خیلی بد امتحان می‌دهند، گویا اهریمنِ جهل و رذایل اخلاق فرمانفرمای تام است. از هیچ رذیله‌ای کوتاهی نمی‌کنند، گویا فضیلت و تقوی از اصل نبوده است. چنانکه می‌بینید نفاق و قتل و غارت و هتک اعراض و نوامیس و احتکار و بی‌رحمی و ظلم و دشنام و افترا و امثال آن، به اندازه‌ای شایع است که باید فرار به خدا کرد، دشمنان خیال نکنند همیشه اینطور است، یا می‌توانند در مقابل حقایق قرآن قد علم کرده و به مفتریات و اکاذیب، حرف خدای را پایمال کنند. باید بدانند خدا با ماست، و به حول و قوه الهی حقایق را می‌گوییم و می‌نویسیم و از ملامت ملامت‌کننده، و حمله اراذل و سُّفله [پست] ترسی نداشته و از خداوند متعال تأثیر می‌خواهیم. ترس از مردم، یا از روی طمع در اموال خلق است، یا خوف از آنان، و علاج این دو مرض را از شفاخانه امیرالمؤمنین یافتیم که می‌فرماید:

«وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ»<sup>(۱)</sup> «امر به معروف و نهی از منکر اجل مقدر را نزدیک نمی‌کند، و روزی مقرر را کم نمی‌گرداند».

هرگز غم نان و ترس جان، ما را مانع از اظهار غیرت ایمان نخواهد شد. سعدی می‌گوید: «نصیحت پادشاهان کسی را مسلم است که بیم سر ندارد و امید زر».

نهایت آن است که به کم‌چربیِ طعام باید قناعت کرد، و قطع الفت از فجره لثام [بدکارانِ فرومایه] باید نمود، هر کس قطع آفت طمع و رفع علت احتیاج از مزاج کرد، در شجاعت، شیر، و در اقامهٔ دین، دلیر است.

تمام این زحمات و مشقات را برای یوم تَبْلَى السَّرَائِرِ [اشاره به روز قیامت] تهیه نموده، و در محضر ختمی مرتبت پای میزان عدل الهی با دشمنان خود محاکمه کرده و آنان را به منتقم حقیقی واگذار می‌کنیم.

بذر سخنی که امروز کاشتیم، مسلماً روزی به ثمر خواهد رسید، و امید است جوانان تحصیلکرده که نظر من کاملاً با آنان است، هدایت شده و اجتماع آتیه در زیر پرچم توحید سعادت‌مند گردیده، موفق به تشکیل مدینهٔ فاضله گردند.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

### شریعت سنگلجی

۱۳۶۲ قمری

[۱۳۲۲ خورشیدی]





## دیباجه‌ی کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ مَنْ دَانَتْ لَهُ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ بِالْعُبُودِيَّةِ، وَأَحْمَدُ مَنْ شَهَدَتْ لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ عَلَى  
اِخْتِلَافِ أَلْسِنَتِهِمْ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الْمُجْتَبَى، أَشْرَفُ الْمَخْلُوقَاتِ  
وَأَفْضَلُ الْبَرِيَّةِ، وَأُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا صَلَّى عَلَيْهِ هُوَ وَمَلَائِكَتُهُ أَفْضَلَ صَلَاةٍ وَأَكْمَلَ تَحِيَّةٍ.

رسول اکرم ﷺ می فرماید:

«بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ الَّذِينَ يُصْلِحُونَ مَا  
أَفْسَدَهُ النَّاسُ مِنَ السَّنَةِ»<sup>(۱)</sup>

«اسلام هنگامی ظهور کرد که غریب<sup>(۲)</sup> و ناآشنا بود و دوباره غریب خواهد شد، همان طور که در ابتدا غریب بود. پس خوشا به حال غریبانی که آنچه را که مردم از سنت فاسد کرده‌اند، اصلاح می‌کنند.»

مردم آن زمان، آن سنخ کلمات را نشنیده بودند، مقاصد اسلام و دستورالعمل

---

۱- از ابوبصیر روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و دوباره غریب خواهد شد همچنانکه در ابتدا بود، پس خوشا به حال غریبان». (نگاه: بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۹۴). همچنین ترمذی از عمرو بن عوف روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا دین غریبانه شروع شد و به غربت باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبانی که اصلاح می‌گردانند هر آنچه مردمان پس از من، از سنت و روش من به افساد و نابودی کشیده‌اند». (جامع ترمذی/ کتاب ایمان حدیث ۲۶۳۰). مسلم نیز در صحیحش، کتاب ایمان، حدیث (۱۴۵) از ابوهریره روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا اسلام غریبانه شروع گشت و دوباره غریب خواهد شد همچنان که بود، پس خوشا به حال غریبان». [مُصحح]

۲- راغب اصفهانی می‌گوید: «گفته شده: هر آنچه (از دیدگان و افکار) دور باشد غریب است، و هر چیزی که در بین همجنس‌هایش بی‌همتا و بی‌نظیر باشد غریب است، و سخن رسول‌الله صلی الله علیه و آله بر این اساس است که می‌فرماید: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ كَمَا بَدَأَ». و همچنان گفته شده: العلماء غُرَبَاءُ، چون علما و دانشمندان تعدادشان در میان جهال و نادانان کم و اندک است». (مفردات، ص ۳۶۴)

مقدس آن در میان اعراب، بلکه همه بشر، سخنی تازه و مخالف عقاید و عادات بود، زیرا همگی مُنْهَمِك [کوشنده] در پرستش بت، و عبادت سنگ، قبر و آتش بودند، و انبیا و ملائکه را عبادت می کردند:

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ

مُسْلِمُونَ ﴿۸۰﴾ [آل عمران: ۸۰]

«و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید؛ آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده‌اید [باز] شما را به کفر وامی دارد؟»

چنان که نصاری عیسی را عبادت می کردند و صدوقیه از یهود، عُزَیر را پسر خدا می دانستند. خلاصه همه چیز مورد پرستش بود، جز خدای رب العالمین، و مقصد مقدس ختمی مرتبت ﷺ خواندن مردم به پرستش خدای واحد بود، و چون این دعوت به خدای واحد و برانداختن بت‌ها بر خلاف عقاید و عادات بود، از اینرو سخنان پیغمبر عجیب به نظر می آمد، چنانکه قرآن از قول مشرکین می فرماید:

﴿أَجْعَلُ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ﴿۵﴾﴾ [ص: ۵]

«آیا خدایان را، خدای واحد گردانید؟ این چیزی بس عجیب است.»

زمانی که پیغمبر ﷺ فرمود: «بگوئید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تا رستگار شوید» مشرکین در شگفت شدند، و گفتند: «چگونه ما خدای واحد را پرستش کنیم؟ این شخص قصد دارد که ما را از پرستش خدایان باز داشته و عبادت را به خالق جهان منحصر کند.»

«وَسَيَعُودُ غَرِيبًا»: به زودی اسلام غریب می شود، چنانکه در اول ظهورش غریب بود. توحید حقیقی و فضائل اخلاقی و سنت مسلم پیغمبر ﷺ از میان مسلمانان می رود، و به جای آنها شرک و ردائل و بدعت جایگزین می شود، به طوری که اگر کسی دعوت به توحید حقیقی کند، سخنان او عجیب به نظر می آید.

سبحان الله! طوری اسلام و مقاصد مقدس پیغمبر آخرا الزمان ﷺ از میان مسلمانان رفته و گم شده است، که با هیچ مشعل و چراغی نمی توان آن را پیدا کرد. چنان تاریکی جهل و بت پرستی عالم اسلام را احاطه کرده و غبار بدعت روی قرآن را

گرفته که با هیچ آبی شسته نمی‌شود، و با هیچ زبانی نمی‌توان مقاصد مقدسش را بیان کرد، و به واسطه بی‌خبر بودن مردم از قرآن و دین، و گم‌شدن مقاصد سید المرسلین علیهم‌السلام از هر طرفی مدعیان باطل و غولان ضالّ به جان یک عده مسلمان جاهل افتاده و خود را هادی و راهنما نام نهاده، و نفاق بین مسلمانان افکنده‌اند، و این مردم نادان بیچاره را به بیابان تاریک و وحشتناک گمراهی می‌کشاند؛ به ناچار سرانجام آن جز هلاک دنیا و آخرت چیزی نخواهد بود.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِّمَ الْعَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ [الزمر: ۴۶]

«بگو بار الها، ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، [ای] دانای نهان و آشکار، تو خود در میان بندگان بر سر آنچه اختلاف می‌کردند داوری می‌کنی.»

باید خون گریست؛ چنان اسلام تحریف شده، و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را معرفی کند، مردمی که از علوم دین سطری نخوانده و از قرآن و سنت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آثار ائمه دین علیهم‌السلام به هیچ وجه با خبر و مستحضر نیستند، بلکه از معارف یقینی و دستور ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرسنگ‌ها دور و به سلاسل و اغلال کفر و خرافات مقید، و تحقیقاً خارج از دین، و کافر به شریعت سید المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند، این بیچاره واقف به حقیقت دین را تکفیر می‌کنند، و آن عامی نادان خیال می‌کند که اینان حَمَلَةٌ [حاملان] دین و مروج شریعت خیر المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند (وای اگر از پس امروز بود فردایی).

البته جمعی که دستور آسمانی را فراموش کرده، و قرآن را پشت سر انداخته‌اند، و هزاران افتراء به آن زده و می‌گویند قرآن مُحَرَّف [تحریف‌شده] و غیر قابل فهم است و هفتاد معنی دارد، چگونه می‌توانند هدایت شوند؟

خداوندا، چرا دین تو را خراب می‌کنند؟ پروردگارا، چرا با دستور تو این گونه بازی می‌کنند؟

مسلمانان، چشم باز کنید تا این قبیل کلمات شما را فریب ندهد و از قرآن

دورتان نکند. از شر این غولان به خدای لایزال پناه ببرید. این مقالات زنادقه [کافران] اسلام است که می‌گویند: «قرآن محرف و غیر قابل فهم است». آنان می‌خواستند مصادر دینی را از شما بگیرند و به جای آن بدعت و خرافات را جایگزین کنند.

چه شد آن تاج افتخار توحیدی که پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله بر فرق امت خود بگذاشت؟ امروزه این تاج، لگدمال اوهام و خرافات شده و بت‌پرستی‌ها به نام دین اسلام رونق تمام پیدا کرده است. اسلام حقیقی امروزه غریب‌تر است تا روز ظهورش، و همچنین مسلمان واقعی میان مردم غریب و تنهاست؛ و چگونه غریب نباشد در حالی که مردم در عقاید و عادات، هفتاد و دو فرقه، بلکه بیشتر شده‌اند، که هر گروهی تابع شخصی است، و او مذهبی احداث کرده و بدعتی بر بدعت‌ها افزوده است. هریک از مدعیان باطل بر پیکر مقدس اسلام لباس‌های گوناگون پوشانیده، از هر کوی آوازی ساز، و از هر ناحیه نغمه بلند است، یکی دعوی خدایی می‌کند، دیگری دعوی نبوت، بیچاره دیگری دعوی ولایت و امامت، و هر یک مریدان و اتباع دارند، و عمر عوام را به دست‌بوسی و پای‌بوسی و سجده غیر خدا بر باد می‌دهند. رونق بازار هر یک در مخالفت با خدا و رسول صلی الله علیه و آله است، چه قرآن بر ضد مقاصد و هوس‌های اینان است. قرآن غیر از اطاعت خدا و اصلاح نفس و تقوا و فضیلت مقصد دیگری ندارد، بنابراین برای ترویج مقاصد و رونق بازار خود، باید قرآن را از حجیت بیندازند تا بتوانند دکان بدعت و ضلالت خود را رونق دهند، و اوهام و خرافات را بر دماغ [فکر] مردم باز کنند. از اینان است که فردای قیامت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل عدل الهی شکایت خواهد کرد:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: ۳۰]

«و پیامبر گفت: بار خدایا، پیروان من این قرآن را کنار گذاشتند.»

اگر شخصی را که خداوند متعال به مفاد ﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ<sup>(۱)</sup> [البقرة: ۲۱۳ و النور: ۴۶] بینایی در دین و آگاهی بر سنت سید المرسلین ﷺ و فهم و تدبیر در کتاب مبین روزی فرموده و بر بدعت‌ها و خرافات آشنایش ساخته است، اراده آن کند که به حول و قوه الهی راه راست و صراط مستقیم قرآن را بی‌پیماید، بایستی خود را مهیای قدح [بدگویی] جُهَال و توهین اهل بدعت و ضلال و نفرت مردم سازد. پس این شخص، در دین غریب است، از آن جهت که همراه با دینِ باطل مردم نیست. غریب در تمسک به سنت است، چون بدعت جای آن شایع است. غریب در اعتقاد است، چون شرک و خرافات رواج دارد. غریب در معاشرت است، چون با هوای مردم موافق نیست. رونق بازار ندارد، چون متاعش که توحید و اخلاق است، بی‌مشتری است.

عشاق تو جز دیده خونبار نخواهند  
غیر از دل آزرده افکار نخواهند  
ای بلهوسان دور شوید از من مسکین  
مردان رهش رونق بازار نخواهند  
این شخص باید بداند که غیر از خداوند رفیقی ندارد و از مردمش باکی نیست، زیرا جز او کسی کافی نخواهد بود؛ و فرار به خدا کند و از خلق نترسد و صبر بر اذیت مردم کند.

موحد چو زر ریزی اندر بَرَش  
چو شمشیر هندی نهی برسرش  
امید و هراسش نباشد ز کس  
بر این است مبنای توحید و بس  
اگرچه ظاهراً در این راه تنه‌است و از مردم زمان کسی با او مساعد نیست، ولی باید بداند که تنها نیست، زیرا روندگان این راه بزرگانند که سادات بشر بوده‌اند؛ در این راه، نوح نجی ﷺ است؛ در این راه، شیخ الانبیاء ابراهیم خلیل ﷺ مشعل‌دار است، در این راه موسی ﷺ و عیسی ﷺ راه رواند؛ در این راه قافله سالار اشرف مخلوقات خاتم النبیین ﷺ است؛ این راهی است که مرتضی ﷺ در آن شهید شده است؛ این راهی است که مجتبی ﷺ در آن خون جگر خورده است؛ این راهی است

۱- و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

که حسین مظلوم علیه السلام در آن فداکاری‌ها کرده است؛ در این راه زین العابدین علیه السلام اسیر شده است؛ در این راه موسی بن جعفر علیه السلام به حبس رفته است؛ در این راه حکما و دانشمندان جان داده‌اند.

علی علیه السلام می‌فرماید:

«لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهِ»<sup>(۱)</sup>

«در راه هدایت به واسطه کمی اهل آن متوحش نباشید».

در این راه انبیا چون ساربانند دلیل و رهنمای کاروانند  
وز ایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار  
بر او ختم آمده پایان این راه بدو منزل شده ادعو الی الله  
شده او پیش دل‌ها جمله در پی گرفته دست جانها دامن وی  
پس با بودن انبیا و قافله سالاری ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نباید ترسید، خدا را دارد و  
همراه رسل کرام است، و هیچ وقت گرفتار غولان نخواهد شد.

﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳]

«هر که توکل بر خدا کند او برایش کافی است».

﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾ [المجادلة: ۲۱]

«خداوند مقرر فرمود: من و پیغمبرانم غلبه خواهیم کرد».

«فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ الَّذِينَ يُصَلِّحُونَ مَا أَفْسَدَهُ النَّاسُ مِنَ السُّنَّةِ»، پس خوشا به حال  
غربا، کسانی که مقاصد دین را می‌فهمند و می‌توانند توحید و شرک را از هم تمییز  
دهند و بدعت را از سنت تفکیک کنند، و آنچه را که از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله فاسد شده  
است اصلاح کنند.

این بنده ضعیف فانی که سال‌ها در علوم اسلامی مطالعات عمیق کرده و در  
تفسیر و حدیث و کلام و فلسفه و فقه و اصول و تاریخ به اندازه طاق بشری خود  
تحری [حقیقت‌جویی] و اجتهاد کرده‌ام، و در ملل و نحل و دیانت مطالعاتی کامل

۱- نهج البلاغه (۱۸۱/۲)، و «الغارات»، ابراهیم بن هلال الثقفی، (۳۹۸/۲). [مصحح]

نموده و به مفاد: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...﴾<sup>(۱)</sup> [العنکبوت: ۶۹] هدایت به قرآن شده‌ام، و تحقیق در دین حنیف اسلام کرده، و به اندازه استعداد خود تمییز بین حق و باطل داده‌ام، و بارهای شرک و اوهام را ریخته، و سلاسل خرافات و اغلال و باطیل را پاره کرده، و از سرچشمه قرآن سیراب شده، و به نورش هدایت یافته‌ام، چون دیدم مطالبی را که فهمیده‌ام و به حقانیتش دو شاهد عادل عقل و شرع گواهی داده است، اگر برای تشنگان حقیقت اظهار نکنم، بنا بر حدیث شریف: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي الدِّينِ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ، وَإِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»<sup>(۲)</sup> مورد لعن رسول ﷺ خواهم گردید، از این جهت دست به کار زدم، و نخست اقدام به امر اهم نمودم، و آن توحید اسلام است که رکن رکن دین و سرمایه سعادت دنیا و آخرت است، و بدبختانه در میان مردم معنی دیگر پیدا کرده، و هزار شرک به نام توحید ترویج شده است. از خداوند توفیق و تأیید می‌خواهم که بتوانم این امر اهم و مقصد اسنی [مهم‌تر] را که دعوت رسل بر آن مبتنی بوده، در چند کلمه برای برادران فارسی زبان معرفی کنم. امید است که ذخیره روز بازپسین باشد.

### شریعت سنگلجی

شوال المکرم ۱۳۶۱

آبانماه ۱۳۲۱

۱- «کسانی که در راه ما مجاهدت کنند، به یقین آنها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم».

۲- در کتاب کافی کلینی (۵۴/۱) از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: «هنگامی که بدعت‌ها و نوآوری‌ها در میان امت من پدیدار گشت، پس عالم و دانشمند باید [پرده از علمش بردارد و] علمش را نمایان سازد؛ کسی که چنین نکرد، لعنت خدا بر او باد». و همچنین نگا: کتاب الوسائل (۲۶۹/۱۶-۲۷۱). [مصحح]





## تفسیر توحید و یکتا پرستی<sup>(۱)</sup>

قرآن، گم‌گشتگان و تشنگان بیابان شرک و بت‌پرستی را به کوثر توحید و منزل تفرید [به یگانگی پذیرفتن] دعوت می‌کند، افتادگان در چاه و نیت [بت‌پرستی] و ثنویت را به وسیله ریسمان محکم توحید نجات می‌دهد.

از چاه شور این جهان بر حبل قرآن زن دو دست

ای یوسف، آخر بَهْرِ توست این دَلْوِ در چاه آمده

فهم و دقت در توحید عبادت، که قطب رحی قرآن است، مبتنی بر تمهید چند اصل است:

### اصل اول: آنچه در قرآن نازل شده حق است

از ضروریات دین مبین اسلام است که آنچه در قرآن نازل شده حق است، باطل در آن تصور نمی‌شود، صدق محض است، دروغ در آن راه ندارد، حقیقت هدایت و جوهر علم و درایت، لب و لباب یقین و عروة الوثقی متین است.

﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ [فصلت: ۴۲]

«هیچ‌گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر [نه در حال و نه در آینده] به آن [= قرآن کریم] راه ندارد».

اسلام شخص محقق نمی‌شود، مگر به تصدیق و اعتراف یقینی به این اصل.

۱- برخی از عناوین کتاب جهت فهم بهتر، سلیس و روان گردیده است. شماره‌گذاری عناوین اصلی نیز توسط مصحح صورت گرفته است. [مُصحح]

## اصل دوم: غرض از بعث انبیا و رسل، خواندن خلائق به خدای واحد است

انبیا آمدند تا مردم را به پرستش خدای یکتا وادارند، و توحید در پرستش و تفرید در عبادت را گوشزدشان کنند، زیرا بشر با اینکه بالفطره برای عالم، خالقی قائل است و او را عبادت و پرستش می‌کند، ولی به واسطه عللی از تقلید و تربیت آباء و غیر آن، از فطرت خارج می‌شود، و غیر از خالق جهان خدایانی توهم می‌کند، و بت‌هایی می‌تراشد:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ إِلَّا عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ أَوْ مَجْسَانِهِ أَوْ نَصْرَانِهِ»<sup>(۱)</sup>

«هر مولودی به فطرت توحید متولد می‌شود، سپس پدر و مادرش او را یهودی یا مجوسی یا نصرانی می‌گرداند».

انبیا و رسل آمدند تا مردم را به فطرت اولیة خود برگردانند و به توحید در پرستش، و تفرید در عبادت دعوت کنند.

هر پیغمبری اول چیزی که به گوش مردم خواند این بود:

﴿يَقَوْمُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ [الأعراف: ۵۹]

«ای مردم، خدا را پرستید شما را خداوندی جز او نیست»،

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶]

«جن و انس را جز برای آنکه عبادت من کنند نیافریدم»،

﴿وَأَقَدَ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]

«در هر امتی پیغمبری را مبعوث کردیم که [بگوید]: خدای واحد را پرستید و از

طاغوت<sup>(۲)</sup> پرهیزد»،

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [الإسراء: ۲۳]

«خداوند تو مقرر کرد که جز او را نپرستید»،

۱- من لا يحضره الفقيه، (۵۰/۲)، وسائل الشیعة، (۹۶/۱۱)، و بحار الأنوار، (۲۲/۳)، (۶۵/۱۰۰). صحیح

بخاری (۹۷/۲)، صحیح مسلم، (۵۲/۸). [مُصحح]

۲- راغب در مفردات می‌گوید: طاغوت، عبادت هر متعدی و هر معبودی غیر از خداست از این جهت است

که ساحر و کاهن و صارف از طریق خیر را طاغوت می‌نامند، و سیوطی در اتقان می‌گوید: طاغوت به لغت

حبشه کاهنست.

﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶]

«خدا را پرستید و چیزی را شریک او نگردانید»،

﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ﴾ [هود: ۲۶]

«که نپرستید جز خدا را»،

﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقَوْهُ وَأَطِيعُونَ﴾ [نوح: ۳]

«خدا را پرستید و از او بپرهیزید و مرا اطاعت کنید».

تمام این آیات، در حقیقت، دعوت به معنی و جوهر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و متحقق شدن به حقیقت پرستش واحد قیوم است، نه صرف سخن و لقلقه زبان، و معنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» افراد حق است به الوهیت، و عبادت و نفی پرستش غیر پروردگار و بیزاری جستن از غیر خداست.

جز الف قامتش در دل درویش نیست      خانه تنگ است دل، جای یکی بیش نیست  
مسلمان واقف به کتاب و سنت و آثار ائمه طاهرين عليهم السلام نمی تواند در این اصل  
کمترین تردیدی به خود راه دهد.

### اصل سوم: توحید بر دو قسم است:

#### ۱- توحید ربوبیت

اقرار و اعتراف به این است که حق تعالی، خالق همه موجودات و پروردگار جهان است. مشرکین به این توحید کاملاً اقرار و اعتراف دارند، چنانکه خداوند در قرآن مجیدش از قول مشرکین می فرماید:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵]

«اگر از ایشان بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی خلق کرده، حتماً می گویند: الله»،

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]

«بیشترشان ایمان به خدا نمی آورند، جز اینکه آنان مشرکند»،

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾ [الزخرف: ۹]

«اگر از ایشان بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی خلق کرده، می گویند آنها را عزیز

علیم آفریده است.»

همچنین مشرکین مُقرّ و معترفند به اینکه خداوند روزی ده، زنده کننده، میراننده، مدبر آسمان‌ها و زمین، و مالک چشم و گوش و قلب است، چنانکه می‌فرماید:

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾﴾ [یونس: ۳۱]

«بگو چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ مالک چشم‌ها و گوش‌ها کیست؟ چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده در می‌آورد؟ چه کسی مدبر کارهاست؟ خواهند گفت: خدا؛ پس بگو آیا نمی‌پرهیزید؟»

﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾﴾ [المؤمنون: ۸۴-۸۵]

«بگو اگر [چنان که ادعا می‌کنید] می‌دانید، [بگوید] زمین و آنچه در آن است از آن کیست؟ خواهند گفت از آن خداست؛ بگو آیا متذکر نمی‌شوید؟»

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾﴾ [المؤمنون: ۸۷]

«بگو: خداوند هفت آسمان، و خداوند عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: خداست؛ بگو: آیا نمی‌پرهیزید؟»

﴿قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾﴾ [المؤمنون: ۸۸-۸۹]

«بگو: ملکوت هر چیز در دست کیست؟ که او زینهار دهد و زینهار داده نشود بر او (۱) اگر می‌دانید؟ خواهند گفت: خداست. بگو: پس چرا مسحور [شیطان] می‌شوید؟»

پس هر مشرکی معترف است به اینکه خداوند آفریننده او و همه جهان است و همچنین اقرار می‌کند که حق تعالی روزی‌دهنده، زنده کننده و میراننده اوست. از این

۱- یعنی: کسی نتواند که دیگری را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آرد.

جهت بود که انبیا و رسل از گفته مشرکین بر ضد ایشان دلیل می آورند:

﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ﴾ [النحل: ۱۷]

«آیا آنکه خلق می کند مانند آن است که خلق نمی کند؟»

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾ [الحج: ۱۷۳]

«آنانکه جز خدا عبادتشان می کنید اگر هم اجتماع کنند نتوانند مگسی بیافرینند».

## ۲- توحید الوهیت و عبادت

آن است که ذات مقدس ربوبی را پرستش کنند، به اقسام پرستش ها - چنانکه به تفصیل ذکر خواهد شد- و در این توحید عبادت و یکتاپرستی است که بشر برای خدا شریکی قائل شده است، و خود لفظ شریک، دلالت بر این می کند که مشرکین به وجود خالق موجودات، اعتراف می کنند.

انبیا و رسل بر تقریر و اثبات توحید به معنی اول- یعنی توحید ربوبیت- موظفند، چنانکه قرآن مجید ادله متقن بر این توحید می آورد. ولی مورد نظر پیغمبران، عموماً، و توجه قرآن، خصوصاً، بر توحید به معنی دوم، یعنی توحید عبادت است، و قطب رحی قرآن و اساس دعوت همین یکتاپرستی است که قرآن بر آن دور می زند، و معنی و حقیقت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. خداوند در قرآن می فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]، پس

بعث انبیا برای دعوت به پرستش خدای واحد است، و در هر امتی رسولی مبعوث شد، و امر به پرستش خدای واحد فرمود، چنانکه در کلمه ﴿فِي كُلِّ أُمَّةٍ﴾ دلالت صریح است بر اینکه بعث رسل در میان همه امم، برای توحید در عبادت است، نه برای اثبات خالق جهان؛ زیرا همه مشرکین به این معنی معترفند.

و نیز به علت اعتراف مشرکین به خالق جهان است که بعضی از آیات راجع به آفریدگار به صیغه استفهام تقریری<sup>(۱)</sup> وارد شده مانند:

۱- آیاتی را که مولف رحمته ذکر کرده است استفهامات انکاری است نه تقریری. [مصحح]

﴿هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ﴾ [فاطر: ۳]

«آیا آفریننده‌ای جز خدا هست؟»

﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ﴾ [النحل: ۱۷]

«آیا آنکه می‌آفریند مانند آنست که نمی‌آفریند؟»

﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [ابراهیم: ۱۰]

«آیا در خدا، آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین شکی هست؟»

﴿قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ أَخْجَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأنعام: ۱۴]

«بگو: آیا جز خدا آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین را ولی بگیرم؟»

﴿أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [فاطر: ۴۰]

«نشانم بدهید، آنان را که عبادت می‌کنید از زمین چه چیز را آفریدند.»

از این بیانات کاملاً روشن می‌شود که مشرکین بت‌ها را شریک خداوند در آفرینش آسمان‌ها و زمین نگردانیدند، و همچنین نصاری مسیح و مریم را، و ستاره‌پرستان، ستاره‌ها و ملائکه را آفریدگار و روزی‌ده و زنده کننده و میراننده نگرفته، بلکه شریک در عبادتشان کردند و شفیعشان قرار دادند و گفتند:

﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]

«اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند.»

این توحید بر دو قسم است:

### الف - توحید در علم و گفتار

آن است که ذات حق را بسیط‌الحقیقه و منزّه از ترکیب خارجی که ماده و صورت است، و ترکیب عقلی که ماهیت و وجود است، خلاصه منزّه از صفات ممکن بداند:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱]

«مانند او چیزی نیست.»

سورهٔ مبارکه توحید نهایت تنزیه و غایت تقدیس را برای ذات ربوبی اثبات می‌کند:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾﴾

﴿٤﴾ [الإخلاص: ١-٤]

«بگو: [ای پیامبر] او خدای یگانه است و منزه، نزاییده است و زاییده نه شده؛ و برای او همتا و ماندی نیست».

ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم شکر نعمت‌ها گفت

### ب- توحید در اراده و عمل

آن است که شخص جز ذات پاک احدیت را اراده نکند، و جز حقیقت قیومی را مراد قرار ندهد:

﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ﴿٦﴾﴾ [الانشقاق: ٦]

«ای انسان، تو تا ملاقات خداوندت در دنیا سعی و کوشش می‌کنی و در هر حال او را ملاقات می‌کنی».

و سوره مبارکه جحد مثبت (کافرون) و محقق توحید اراده است:

﴿قُلْ يَأْتِيهَا الْكُفْرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾﴾

﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾﴾

[الکافرون: ١-٦]

«بگو: [ای پیغمبر] ای کافران، آنچه را که می‌پرستید نمی‌پرستم، و شما هم آنچه را که می‌پرستم نمی‌پرستید، من آنچه را که پرستیدید نپرستیدم، و شما هم آنچه را که می‌پرستم نپرستیدید. دین شما برای شما، و دین من برای من است»<sup>(۱)</sup>.

دعوت قرآن مبتنی بر توحید، اراده، و وحدت، مراد است؛ زیرا آنچه که سبب اختلاف بشر است، اختلاف مراد و پراکندگی اراده است که هر کس برای خود

۱- ابومسلم بحر اصفهانی در تفسیر این آیه می‌نویسد که مقصود از دو جمله اولی معبود است، و «ما» به معنای «الذی» آمده است، مثل این که بگوید من بت‌ها را عبادت نمی‌کنم و شما خدا را، و در دو جمله آخری «ما» با فعل در تأویل مصدر است، یعنی عبادت من چون عبادت شما مبتنی بر شرک و ترک نظر نیست، و عبادت شما هم مانند عبادت من مبتنی بر یقین نیست.

مردادی ساخته، و از او حاجت می‌خواهد، و مردم را به مراد خویش می‌خواند، و مراد غیر خود را باطل می‌داند.

وقتی که مرادهای مختلف و اراده‌های گوناگون پیدا شد، البته در میان مریدان اختلاف و نزاع تولید می‌گردد، و تا زمانی که این مرادها در میانند، نزاع برطرف نخواهد شد، و مردم به صلح و سداد [درست و راست] موفق نخواهند گردید، زیرا سعادت بشر وقتی تأمین خواهد شد که مراد را یکی کنند، و دارای وحدت مرام و اراده گردند.

بدبختانه دیده می‌شود که مرادهای مختلف، و در نتیجه اراده‌های گوناگون در بشر حکمفرما است؛ از بت پرستان گرفته که هر یک بتی را مراد خود قرار داده، و ربی برای خود تراشیده‌اند، تا کسی که مرادش را بودا می‌داند و دیگری برهما؛ قوم دیگر موسی<sup>(۱)</sup> و جمعیتی عیسی:

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا أَمْثَلَكُمْ وَاللَّيْسَ أَرْبَابًا أَيَّامُكُمْ الْكُفْرَ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ

مُسْلِمُونَ ﴿۸۰﴾ [آل عمران: ۸۰]

«امر نمی‌کند شما را که فرشتگان و پیغمبران را خدایان خود قرار دهید، آیا شما را امر به کفر می‌کند، پس از آنکه مسلمان گردیدید.»

دعوت ختمی مرتبت ﷺ علاوه بر برانداختن بت‌ها و خدایان، مبتنی بر وحدت بشر و اتحاد مرام و مراد بود. امم مختلف را به خدای واحد و مراد واحد دعوت کرد، و فضیلت و علم و تقوی را برای ایشان قبله آمال قرار داد، تا به سعادت کبری نائل شوند.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ

بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ...﴾ [آل عمران: ۶۴]

«بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی [کلمه‌ای] که میان ما و شما یکسان است

۱- ثابت نشده است که قوم موسی، همچنان که مسیحیان در حق عیسیﷺ انجام دادند، او را خدا دانسته یا پرستند. هرچند که بعضی از بنی اسرائیل گوساله‌ای را عبادت کرده و بعضی دیگر از دایره توحید خارج گشته و گفتند که عزیز پسر الله است. [مصحح]



بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد...»

و اینجا منظور از کلمه سه چیز است:

یکی آنکه نپرستیم مگر خدای را و آن تعریض [به کنایه گفتن] به یهود و نصاری است در عبادت عُزیر و عیسی؛

و دوم آنکه شرک نیاوریم به خدا چیزی را از جمیع اقسام شرک؛

سوم اینکه قرار ندهند بعضی از ما بعضی دیگر را خدایان جز خدای تعالی، و اتخاذ ارباب در نصاری آن بود که احبار [روحانیون] خود را سجده می‌کردند و می‌گفتند از کمال ریاضت، اثر حلولِ لاهوت [عالم غیب] در ذات ایشان ظاهر است، و اتخاذ ارباب در یهود آن بود که احبارشان را در تحلیل و تحریم [حلال و حرام کردن] اطاعت می‌کردند.<sup>(۱)</sup>

و علت اینکه مراد واحد بشر، باید ذات ربوبیت باشد این است که اگر مراد بشر، موجود ممکن و حادث باشد، مسلماً موجود حادث در معرض زوال و فناست و بقا ندارد، وقتی هم که مراد فانی شد و نیست گردید، اراده می‌میرد و دگرگون می‌شود.

۱- آنچه در کتب تفسیر و حدیث از پیامبر ﷺ روایت شده این است که آنحضرت، به خدایی گرفتن احبار و رهبان توسط پیروانشان را به اطاعت بی‌چون و چرا از آنها در مورد حرام کردن و حلال کردن امور تفسیر می‌کند. از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت است که گفت: پیش پیامبر ﷺ آمدم، شنیدم این آیه را تلاوت می‌فرمود: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ...﴾ [التوبة: ۳۱]. گفتم: یا رسول الله، آنها را عبادت نمی‌کردند. فرمود: «أَجَلٌ، وَلَكِنْ يَجْلُونَ لَهُمْ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَسْتَجِلُّونَهُ، وَيَجْرُمُونَ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ، فَيَحْرَمُونَهُ، فَتِلْكَ عِبَادَتُهُمْ لَهُمْ». «بله، اما آنچه خداوند حرام کرده را برای آنها حلال می‌کردند و آنها نیز قبول می‌کردند و آنچه خداوند آن را حلال گردانیده، برای آنها حرام می‌گردانیدند و آنها نیز آن را قبول می‌کردند. پس این فرمانبرداری، عبادت آنهاست». [ترمذی در سنن خود، ح (۳۰۹۵) و بیهقی در سنن الکبری، ح (۲۰۸۴۷) آن را روایت کرده‌اند]. طبرسی در تفسیرش «مجمع البیان»، در توضیح آیه مذکور این روایت را آورده است: «از ابو عبدالله روایت است که گفت: [یهود و نصاری] به غیر از خدا، آنها [= احبار و رهبان] را عبادت نمی‌کردند اما آنها حلال را برای اتباع خود حرام، و حرام را برای آنها حلال می‌کردند. پس این همان معبود قرار دادن آنها به غیر از خداوند است». [مُصحح]

اراده‌ای که باید هر روز مرادی را مورد عزم خود قرار دهد، آن اراده هیچ‌وقت قوی نخواهد شد؛ سعادت دنیا و آخرت نصیب مردمان صاحب اراده قوی است.  
 دعوت اسلام و تربیت قرآن، به تحصیل علم و تقویت اراده است، و راه تقویت اراده، منحصر بر این است که مراد انسان، موجود حَیّ لایموت باشد، که زوال و فنا بر او راه ندارد:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«خدایی که جز او خدایی نیست، بذاته حی، و بذاته قائم و موجود است، او را نعاسی [چُرت] و خوابی نمی‌گیرد، آنچه در آسمان و زمین است از آن او است».

خداوند متعال مردمانی را که مقصدشان حَیّ لا یموت است مدح می‌فرماید:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الأنعام: ۵۲]

«کسانی را که خواستار رضای خدا بوده صبح و عصر خدای خود را می‌خوانند طرد نکن»،

و در جای دیگر در حق پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا أَتْبَغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ﴾ [سورة: ۵۰]

﴿۵۱﴾ [اللیل: ۱۹-۲۱]

«او در مالی که به کسی می‌دهد قصد مکافات<sup>(۱)</sup> ندارد<sup>(۱)</sup>، فقط رضای خداوند بزرگ خود را می‌خواهد و او به زودی راضی می‌شود».

خلاصه کلام اینکه اگر اراده، به مراد حقیقی، که خدای لایزال است، تعلق بگیرد و جز او مقصد و مقصودی نباشد، البته این اراده، کوه را از جای بر می‌کند و دارنده آن همواره در آغوش سعادت و خوشبختی می‌آراند، و لازمه این اراده، اخلاص دین برای رب العالمین است:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [البینة: ۵]

«و مأمور نشدند مگر آنکه بپرستند خدای را از روی اخلاص».

۱- یعنی: کسی بر گردن او حقی ندارد تا مقصود او از دادن مال، ادای حق مردم باشد.

## حقیقت عبادت

## اصل چهارم: در حقیقتِ عبادت و معنی پرستش است

زمخشری در کشاف می‌گوید: «عبادت منتهای خضوع و تذلل و اظهار عجز و خواری در مقابل رب‌العالمین است». و محققین سلف می‌گویند: «عبادت منتهای حب و دوستی با شدت خضوع و غایت تذلل [فروتنی] و خواری در مقابل حق تعالی است». ولی این معنی را عاشقان مجازی نسبت به معشوق نیز دارند، و نهایت دوستی و منتهای تذلل و خواری را از خود نشان می‌دهند.

پس آنچه می‌توان تحقیق کرد، چنانکه بعضی از محققین گفته‌اند معنی عبادت و پرستش آن است که با غایت محبت و دوستی و نهایت ذل و خواری در پیشگاه ربوبی اعتقاد و شعور داشته باشد، با اینکه برای معبود حقیقی سلطنتی است غیبی، و حکومتی است فوق اسباب، و عللی که با این سلطنت و قدرت تامه‌اش بر نفع و ضرر و تغییر اسباب و خلق اسبابِ دیگر قادر است، مسبب‌الاسباب [سبب‌ساز] و آسان‌کننده مشکلات است، زنده‌کننده و میراننده و روزی‌دهنده اوست، شافی اوست، و کافی اوست، غیاث المستغیثین و رحمة للعالمین اوست.

بنابراین، هر دعایی و ثنایی که این نحو اعتقاد را با شعور تام به این معنی در بر داشته باشد، آن را عبادت می‌دانیم.

## خلاصه کلام:

حقیقت عبادت، حب و ذل است، با این معنی دقیق که سبب تراش اوست، فوق سبب اوست، صاحب قدرتِ تامه اوست:

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ إِنَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ [النمل: ۶۲]

«آیا آنچه را شریک خداوند قرار می‌دهید بهتر است [یا آن کسی که اجابت کند بیچاره را هر گاه بخواند او را، و بدی را برمی‌دارد، و شما را خلیفه در زمین می‌گرداند، آیا خدایانی غیر از خدای [جهان] هستند [که این امور از ایشان صادر شود]؟ چه بسیار اندک متذکر می‌شوند [و از این جهت مشرک می‌گردند]».

رأس عبادت و اساس توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است زمانی که رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فرمود: «قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» «بگوئید خدایی به حق نیست جز او تا رستگار شوید». مشرکین چون اهل زبان بودند هنگامی که این کلمه را شنیدند چون دیدند که اگر این سخن را بپذیرند باید از هر معبودی جز خدا بیزارى جویند و خضوع و تذلل در مقابل احدی جز خدا نکنند و حاجت از غیر خدا نخواهند، فریادشان بلند شد:

﴿أَجْعَلِ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾ وَأَنْظِلْ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمَسُوا وَأَصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا آخْتِلَافٌ ﴿٧﴾﴾ [ص: ۵-۷]

«آیا خدایان را خدای واحد گردانید؟... این چیز بس عجیبی است! ... جماعتی از آنان [از مجلس درآمدند و گفتند]: بروید صبر کنید بر [پرستش] خدایان خود، این [مخالفت محمد] حادثه‌ای است که خواسته شده است [برای ما]، چنین چیزی در ملت بازپسین [یعنی دین عیسی] نشنیدیم! این جز چیزی ساختگی نتواند بود».

#### نتیجه:

اکنون که این چهار اصل معلوم شد، باید دانست که سلسله انبیا و رسل، برای خواندن بندگان به سوی خدای واحد و دعوت بر افراد [یگانه کردن] حق در عبادت مبعوث شدند، نه برای اینکه ثابت کنند خداوند خالق موجودات است زیرا همه مشرکین معترف بودند که:

جهان را صانعی باشد خدا نام کز او آشفته دریا گیرد آرام و از این جهت بود که مشرکین می گفتند:

﴿أَجِئْنَا لِعِبَادَةِ اللَّهِ وَحْدَهُ﴾ [الأعراف: ۷۰]

«ای محمد) آمده‌ای تا تنها خدا را عبادت کنیم؟»

و به هیچ وجه منکر خدا و پرستش او نبودند، بلکه او را سزاوار پرستش می دانستند، منتها در اینجا برای او قائل به شریک می شدند خداوند می فرماید:

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲]

«امثالی برای خدا قرار ندهید در صورتی که می دانید».

و مشرکین در تلبیه [لیبک گفتن] حج می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلِكُهُ وَمَا مَلَكَ». (لیبک، شریکی برای تو نیست مگر شریکی که از آن تو است؛ مالک او و مایملک او هستی).

رسول اکرم ﷺ وقتی این تلبیه را از مشرکین شنید فرمود: اینها موحدند، اگر کلمه «إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ» را ترک کنند<sup>(۱)</sup>. پس لازمه شرک اقرار و اعتراف به خداست. نیز خداوند می‌فرماید:

﴿أَيْنَ شُرَكَاءُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ﴾ [الأنعام: ۲۲]

«کجا هستند شرکایتان که گمان می‌کردید؟»

﴿قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ﴾ [الأعراف: ۱۹۵]

«بگو بخوانید شرکایتان را، بعد برای من حیله کنید و مهلتم ندهید».

خلاصه، مشرکین با خضوع و خشوعی که عبادت بت‌ها را می‌کردند و نذر و نحر و قربانی که می‌نمودند، معتقد بودند که بت‌ها ایشان را فقط به خدا نزدیک کرده و فردای قیامت شفاعت می‌کنند<sup>(۲)</sup>.

۱- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که می‌گفت: مشرکین می‌گفتند: «لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ». لیبک، شریکی برای تو نیست». پیامبر خدا ﷺ می‌فرمودند: هلاک شوید! همینقدر کافی است. (یعنی دنباله‌اش را نگویند، اما آنها) می‌گفتند: «إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمَلِكُهُ وَمَا مَلَكَ، يَقُولُونَ هَذَا وَهُمْ يَطُوفُونَ بِالْبَيْتِ» مگر شریکی که از آن تو است؛ مالک او و مایملک او هستی». و این سخن را در هنگام طواف کعبه می‌گفتند. [صحیح مسلم، کتاب الحج، باب التلبیه و وصفها و وقتها، ح (۱۱۸۵)]. [مُصَحَّح]

۲- واقعیت این است که مشرکین به روز قیامت ایمان نداشتند، بلکه امیدی که به شفاعت بت‌ها داشتند، تنها برای تسهیل و رواج امور روزمره و حاجات دنیوی خویش بود. انکار قیامت توسط مشرکین، بسیار معروف و مشهور است، و آیات متعددی از قرآن کریم بر این موضع دلالت و تأکید می‌کنند. همانند قول الله متعال در آیات ۳۵ تا ۳۷ سوره مومنون: ﴿أَيَعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ ﴿۳۵﴾ هَيِّهَاتَ هَيِّهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿۳۶﴾ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿۳۷﴾﴾ (آیا) به شما وعده می‌دهد: که همانا شما چون مردید و خاک و استخوان‌هایی (پوسیده) شدید، (بار دیگر از گور) بیرون آورده می‌شوید؟! \* هیهات، هیهات (= دور است، دور است) آنچه به شما وعده داده می‌شود. \* جز زندگی دنیوی ما چیزی نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم، و هرگز برانگیخته نخواهیم شد».

﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]

«و می گویند: اینان شفیعان ما در نزد خداوند هستند».

از اینجا فهمیده می شود که توحیدی که انبیا و رسل آورده اند توحید عبادت است. مشرکین بر چند قسم بودند: یک دسته پرستش ملائکه می کردند؛ جمعی از ستارگان و آفتاب حاجت می خواستند؛ برخی پرستش بت ها می کردند؛ گروهی سنگ ها را مقدس می دانستند و همگی در شدائد و سختی ها دست به دامن اینها می زدند. در این هنگامه خداوند ختمی مرتبت ﷺ را برانگیخت که چنانکه در ربوبیت، خدای را واحد می دانید، در الوهیت هم جز او را نپرستید، و از غیر او حاجت نخواهید، و معتقد به حقیقت «لا اله الا الله» شوید، و به مقتضای آن عمل کنید:

﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ﴾ [الرعد: ۱۴]

«مر او راست سزاوار بودن آنکه مردمان را به عبادت او خوانند، و آنان که جز از خدا را می خوانند مستجاب نمی شوند»<sup>(۱)</sup>.

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳]

«به خدا توکل کنید اگر ایمان آورده اید».

عزت، ذلت، بی نیازی، فقر، سلطنت و مُلک، همه از خداست.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَعْرِزُ مَنْ

تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [آل عمران: ۲۶]

و همچنین آیات ۷۸ تا ۷۹ سوره یس: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾<sup>(۷۸)</sup> قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ<sup>(۷۹)</sup> «و برای ما مثلی زد، و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: «چه کسی (این) استخوان ها را (دوباره) زنده می کند در حالی که پوسیده است؟!». بگو: «(همان) کسی آن را زنده می کند که نخستین بار آن را پدید آورد، و او به هر آفرینشی داناست». و همانند این آیات که بسیار زیاد هستند. [مُصحح]

۱- ترجمه روان تر معنای آیه کریمه: «دعوت حق [که اجابتش مایه سعادت دنیا و آخرت است] فقط ویژه خداست. و کسانی را که [مشرکان] به جای خدا می خوانند، چیزی [از درخواست ها و نیازهایشان را] برای آنان بر آورده نمی کنند». [مُصحح]

«بگو: ای خدای مالک مُلک، مُلک را به هر که خواهی می‌دهی، و از هر که می‌خواهی می‌ستانی، هر که را می‌خواهی عزیز می‌گردانی، و هر که را می‌خواهی ذلیل می‌کنی، خیر در دست توست، و بر هر چیزی توانا هستی».

و بندگان را فرمود تا بگویند:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]

«یعنی تنها تو را عبادت می‌کنیم، و تنها از تو یاری می‌جوییم».

بنابراین، اگر کسی از غیر خدا یاری بجوید مسلماً مشرک است.

افراد خدا در عبادت، وقتی کامل می‌گردد که دعا و پرستش تنها برای خدا باشد، و در شدت و آسودگی جز خدا را نخوانند، و جز به او پناه نبرند، و نذر و نحر و قربانی جز برای خدا نکنند، و باید جمیع اقسام عبادت: از رکوع و سجود و قیام تذلل و طواف و غیره فقط برای ذات لایزالِ حق سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا باشد. هر کسی این اعمال را برای مخلوقی اعم از زنده و مرده و بت و ملک و جن و سنگ و درخت و قبر و غیره به جای آورد مشرک است، و چنانکه اقرار مشرکین به خداوندِ جهان، از شرک بیرونشان نکرد، همچنین اعتراف به خدا و ختمی مرتبت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و ائمه طاهرین، مادامی که این اعمالِ شرک‌آمیز در میان باشد، شخص را از شرک خارج نمی‌کند.

رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که خدایم گفت:

«أَنَا أَعْتَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشَّرْكِ. لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا شُورِكَ فِيهِ غَيْرُهُ. وَلَا يُؤْمِنُ بِهِ مَنْ

عَبِدَ مَعَهُ غَيْرُهُ»<sup>(۱)</sup>

۱- این روایت در کتب اهل سنت و شیعیان مشهور است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث قدسی از خداوند متعال روایت می‌کند که: «أَنَا أَعْتَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشَّرْكِ، فَمَنْ عَمِلَ عَمَلًا شُورِكَ فِيهِ غَيْرِي فَأَنَا مِنْهُ بَرِيءٌ فَهُوَ لِلذِّي أَشْرَكَ». «من بی‌نیازترین شرکاء از شرک هستم. پس کسی که کاری انجام دهد که در آن، دیگری را با من شریک سازد، پس من از او بیزار هستم و عملش برای کسی است که شریک آورده است». مجلسی در بحار الأنوار (ج ۶۹، ص ۲۸۲) و طبرسی و دیگر مفسرین شیعه آن را ذکر کرده‌اند. این حدیث در مصادر اهل سنت هم روایت شده است، همچون صحیح مسلم کتاب الزهد و الرقائق، باب من أشرك في عمله غير الله، حدیث (۲۹۸۵) باللفظ: «أَنَا أَعْتَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشَّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا شُورِكَ فِيهِ مَعِيَ غَيْرِي، تَرَكْتُهُ وَشْرَكَهُ».

«من غنی ترین شرکاء از شرک هستم، خداوند عملی را که در آن دیگری را شریک کنند نمی پذیرد و هر که با او دیگری را عبادت کرد به او ایمان نیاورده است.»

کسی که پرستش غیر خدا می کند، اعتراف او به حق بی فایده است، زیرا مخلوق را با خالق در حب و عبادت و جهات دیگر مساوی گرفته است، چنانکه خداوند از قول مشرکین می فرماید:

﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ نَسُوْبِكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾﴾ [الشعراء: ۹۷-۹۸]  
 «گفتند: به خدا قسم در مساوی گرفتن شما با رب العالمین، جز در گمراهی واضحی نبودیم.»

با اینکه مشرکین در جمیع جهات و حیثیات، رب را با خلق مساوی ندانستند و بتها را خالق جهان نگرفتند، بلکه فقط پرستششان کردند و شفیعانشان قرار دادند، برای آنها سجده و نذر و قربانی کردند، و از آنها شفاعت و برکت خواستند، خداوند می فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾﴾ [یوسف: ۱۰۶]  
 «بیشترشان ایمان به خدا نمی آورند، مگر اینکه ایشان مشرکانند.»

مراد از این گروه مشرکین مکه اند که گفتند «ربنا الله» اما ملائکه را «بنات الله» خواندند، و یهودانند که ایمان به خدا داشتند، اما می گفتند عَزِيزِ پسر خداست، و نصاری هستند که به خدای گرویدند و گفتند عیسی پسر خداست.

خداوند متعال ریا را در طاعات نیز شرک قرار داد، ریاکننده را مشرک نامید، و حال آنکه ریاکار پرستش غیر خدا نمی کند، بلکه می خواهد به طاعت و عمل در

«من بی نیازترین شرکاء از شرک می باشم. آنکه عملی انجام دهد که دیگری را در آن با من شریک نمود، خودش و شرکش را فرو می گذارم.» همچنین در سنن ترمذی حدیث (۳۱۵۴) و سنن ابن ماجه حدیث (۴۲۲۰) و دیگر مصادر ذکر شده است. اما آنچه مولف آن را در متن ذکر کرده، بنده نه در مصادر اهل سنت و نه در مصادر شیعه، حدیثی را با این لفظ نیافتم. واحدی در کتاب اسباب نزول، و دیگر مفسرین قسمت دوم حدیث را بدون سند و با لفظ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى طَيْبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيْبًا، وَلَا يَقْبَلُ مَا شُورِكَ فِيهِ» آورده اند. هرچند که، نصی را که مولف آورده است از نظر معنا صحیح می باشد. والله اعلم. [مُصحح]



قلوب مردم جاه و منزلت پیدا کند، که بگویند فلانی متدین است. پس در آمیختن عبادات با تحصیل جاه و عظمت در قلوب نیز شرک است:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ۚ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۝ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ۝﴾

[الماعون: ۴-۶]

«وای بر نمازگزارانی که از نماز خود غافل و بی‌خبر هستند، [و یا آنکه کاهلی می‌کنند تا وقت آن فوت شود و] آنها که ریا می‌کنند».

با این حال و با این اهمیتی که قرآن به یکتاپرستی و عبادت بی‌ریا داده است، جای بسی تعجب و افسوس است که نادانان ملت اسلام و امت توحید، تمامی اقسام شرک را به نام اسلام ترویج می‌کنند، اسماً موحد و مسلم، و رسماً از مشرک پست‌ترند:

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم‌بندی خدا سبحان‌الله، زحمات پیغمبر ﷺ و ائمه دین عليهم السلام چه شد؟ تعلیمات سیدالمرسلین کجا رفت؟ خون‌ها ریخته شد تا توحید حقیقی برقرار گردید؛ چرا مسلمانان توجهی به حفظ آن توحید ندارند؟ چرا کتاب خدا و سیره رسول ﷺ را نمی‌خوانند؟ همان شرکی که قرآن و سنت نهی کرده در میان بسیاری از مسلمانان به طور بارزتری متشر است: قبرپرستی، سنگ‌پرستی، درخت‌پرستی، مرشدپرستی، تبرک به سنگ قدمگاه، سقاخانه‌ها و هزاران چیزها از این قبیل. ای پیغمبر رحمة للعالمین، ای اهل «لا اله الا الله»، ای بدریون، ای اُحدیون، ای شهدای راه توحید، ای ائمه دین، و ای حَمَلَةُ [حاملان] قرآن، سر از خاک بردارید و نظری به حال مسلمانان کنید؛ ببینید چقدر عالم اسلام انحطاط یافته، و کار توحید به کجا کشیده است. جهل و نادانی، پستی اخلاق و پیدایش بدعت‌ها و خرافات کاری کرده که «گر تو بینی شناسیش باز».

﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾ [الأعراف: ۸۹]

«پروردگارا میان ما و قوم ما به حق دآوری کن که تو بهترین داورانی».



## در بیان عبودیت و بندگی

حق متعال عبودیت و بندگی را صفت اکمل خلق و بزرگ‌ترین مردم به خودش قرار داد.

خداوند در حق مسیح الصلی علیہ و آله و سلم فرمود:

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۷۲]

«مسیح و ملائکه مقرب از اینکه بنده خدا باشند استنکاف نمی‌کنند، هرکه از عبادت او سرپیچی کند و تکبر نماید آنان را [برای رسانیدن به کیفر] هر آینه به طرف خود جمع و حشر می‌کند».

و همچنین در آیه دیگر تعظیماً تصریح به بندگی او فرمود:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ...﴾ [الزخرف: ۵۹]

«عیسی الصلی علیہ و آله و سلم که ما به او [نبوت] انعام کردیم بنده‌ای بیش نیست».

نیز در حق ملائکه فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ﴾

﴿[الأعراف: ۲۰۶]

«آنان که نزد خداوند تو هستند، سرپیچی از عبادت او نمی‌کنند، او را تسبیح و تنزیه کرده به او سجده می‌نمایند».

و در حق مؤمنان فرمود:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾ [الفرقان: ۶۳]

«بندگان خدا آنانند که روی زمین با سکون و وقار راه می‌روند».

و نیز:

﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ [الإنسان: ٦]  
 «بندگان خدا از سرچشمه‌ای می‌نوشند که به هر کجا که بخواهند جاری کنند»،

و درباره انبیا فرمود:

﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ﴾ [ص: ١٧]

﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ﴾ [ص: ٤١]

﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ...﴾ [ص: ٤٥].

در این آیات انبیا را به صفت بندگی خود ستوده است، و در باره سلیمان فرمود:

﴿نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾ [ص: ٣٠] «چه بنده نیکی است؛ او متوجه خداست».

محترم‌ترین بندگان خاتم النبیین ﷺ را در اشرف مقامات و ارفع منازل بنده خود خواند:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ [البقرة: ٢٣]

«اگر در آنچه که بر بنده خود فرستادیم شکمی داشته باشید...»،

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ...﴾ [الفرقان: ١]

«مبارک شد خدایی که قرآن را بر بنده خود فرو فرستاد»،

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ...﴾ [الكهف: ١]

«حمد خدایی را که کتاب بر بنده خود فرستاد»،

و در مقام دعوت شدن مردم به دین مبین اسلام، از طرف رسول اکرم ﷺ نام عبد بر او نهاده:

﴿وَأَنَّهُو لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا﴾ [الجن: ١٩]

«وقتی که بنده خدا [محمد ﷺ] برخاسته [و] عبادت خدا می‌کرد، در اطراف او ازدحام می‌کردند».

همچنین در مقام وصف شب اسراء مشرف به شرف بندگیش فرمود:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...﴾ [الإسراء: ١]

«منزه است خداوندی که بنده خود را شب از مسجد الحرام سیر داد»،

و در حدیث صحیح از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ماثور است که فرمود:

«لَا تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُ اللَّهِ، فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»<sup>(۱)</sup>

«مرا مدح زیاد نکنید، [و از حقیقت قدم فراتر نگذارید، و به دروغ صفاتی برای من نسازید]، چنانکه نصاری عیسی را به دروغ مدح کردند و غلو در حق او نمودند. من بنده خدا هستم، مرا بنده خدا و رسول او بخوانید».

و در حدیث دیگر ماثور است که فرمود:

«إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، أَكُلُّ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبِيدُ، وَأَجْلِسُ كَمَا يَجْلِسُ الْعَبِيدُ»<sup>(۲)</sup>

«من بنده هستم که مانند بندگان می خورم و مثل آنها می نشینم».

همچنین حق تعالی امن مطلق را مخصوص بندگان حقیقیش کرده است:

﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ [الزخرف: ۶۸]

«ای بندگان من، امروز ترسی بر شما نیست و محزون نمی شوید»

و سلطنت شیطان را از قلوب عباد برداشته است:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ أَتْبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ [الحجر: ۴۲]

«بندگان من، تو را بر ایشان تسلطی نیست، جز از گمراهان، کسی که پیروی تو کند».

۱- نگا: «خلاصة عقبات الأنوار»، اثر سید حامد نقوی (وفات ۱۳۰۶هـ)، (قم، مؤسسة البعثة ۱۴۰۵هـ) ج ۳/

ص ۳۰۱. و این حدیث در مصادر اهل سنت: در صحیح بخاری، کتاب احادیث الأنبياء، ح (۳۲۶۱)، و مسند احمد (۲۴۱/۱) از عمر بن الخطاب رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت شده است، و محمد بن محمد بن اشعث (قرن ۴هـ) در کتابش «الأشعثيات» (یا الجعفریات) (ص ۱۸۱) با اسناد خودش از جعفر بن محمد از پدرانش روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «جایگاه مرا از آنچه هستم بالاتر نبرید، زیرا خداوند متعال مرا بنده ای آفرید قبل از اینکه مرا پیامبری عطا فرماید». همچنین قطب راوندی (وفات ۵۷۳هـ) در النوادر (ص ۱۶) این را روایت کرده، و مجلسی در بحار الأنوار ج ۲۵/ص ۲۶۵ از او نقل کرده است. [مُصحح]

۲- «دعائم الإسلام» اثر قاضی ابوحنیفه النعمان التیمی الشیعی (وفات ۳۶۳هـ) (۱۱۸/۲)، و بحار الأنوار، مجلسی

(۲۴۲/۱۶)، و مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری طبرسی (وفات ۱۳۲۰هـ) (۲۲۸/۱۶)، حدیث (۱۹۶۷۴). و

در مصادر اهل سنت: ابوداود، حدیث (۳۷۶۹)، ترمذی، حدیث (۱۸۳۰) و ابن ماجه، حدیث (۳۲۶۲) و

دارمی، حدیث (۲۰۷۷) و احمد در مسندش (۳۰۸/۴ و ۳۰۹) آن را روایت کرده اند. [مُصحح]

## عبودیت بر دو قسم است:

## الف - عبودیت عام

عبودیت همه اهل آسمان و زمین است، اعم از نیکوکار و بدکار؛ مؤمن و کافر، و

این عبودیت را عبودیت قهر می‌نامند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۝۸۸﴾ ﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ۝۹۰﴾ ﴿أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۝۹۱﴾ ﴿وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۝۹۲﴾ ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا ۝۹۳﴾ [مریم: ۸۸-۹۳]

«گفتند: خداوند متعال فرزند اتخاذ کرد. چه چیزی بدی آوردید! به علت این اسناد نزدیک به آن شد که آسمان‌ها پاره، زمین شکافته و کوه‌ها ویران گردند. سزاوار نیست که خداوند فرزند اتخاذ کند. همه آنچه که در آسمان‌ها و زمین‌اند جز بندگان خدا نیستند».

پس در این عبودیت مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار همگی داخلند:

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ﴾ [الفرقان: ۱۷] «روزی که خدا آنان و معبودهایشان را حشر و جمع می‌کند، پس می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟».

در این آیه مبارکه حق متعال گمراهان را نیز بنده خود خوانده است، مانند اینکه

در جای دیگر گناهکاران را به این نام خطاب می‌کند:

﴿قُلْ يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۵۳]

«بگو: ای بندگان اسراف‌کننده بر نفس‌های خود، از رحمت خدا نا امید نشوید».

## ب - عبودیت خاص

عبارت از طاعت و محبت ارادی و پیروی اوامر حق تعالی است، و درباره

صاحبان آن آن است که خداوند می‌فرماید:

﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَخَزُنُونَ﴾ [الزخرف: ۶۸]

«ای بندگان من، امروز ترسی بر شما نیست و محزون نمی‌شوید». و نیز از زبان ابلیس

درباره آنان می‌فرماید:

﴿لَا عُوبِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾﴾ [ص: ۸۲-۸۳]

«همه مردم را جز آنان که بندگان مخلص تو اند گمراه خواهم کرد».

و در آیه دیگر بشارت و مژده مطلق را مخصوص بندگان حقیقی و عاقل خود گردانیده است:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۸]

«بشارت بده بندگان مرا که سخن را می شنوند و نیکوترش را پیروی می کنند».

خلاصه، همه مخلوقات بندگان قهر و عبید ربوبیت حق اند، اما اهل خدا و اهل اطاعت بندگان الوهیتش هستند.

جهت تقسیم عبودیت به خاص و عام و قهر و ارادی، این است که اصل لفظ عبادت، به معنی «ذل و خضوع» است. هنگامی که راه زیر گام های مردم خوار و مستوی [هموار] شده باشد، عرب می گوید «طریق معبد»، و می گوید: «فلان عبده الحب» وقتی که بالنسبه به دوست خوار و ذلیل باشد، و این معنی اعم از ارادی و غیر ارادی است؛ ولی دوستان خدا در مقابل او به اختیار و اراده خود خاضع و خوارند و مطیع کامل اوامر او هستند؛ در حالیکه دشمنان خدا خضوع و خواریشان بر خلاف میل و اراده ایشان است.

### پرستش حق تعالی تا وقت مرگ واجب است و ساقط نخواهد گردید

عبادت تا وقت مرگ واجب است، و به هیچ وجه تکلیف از بندگان برداشته نخواهد شد. چنانکه نص صریح قرآن شاهد بر این امر است:

﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿٩٩﴾﴾ [الحجر: ۹۹]

«پروردگارت را تا اینکه مرگ به سراغ تو بیاید عبادت کن».

و یقین در این مورد به معنی مرگ است به اجماع مسلمین، و به دلیل این آیه که خداوند از قول اهل آتش می فرماید:

﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٦١﴾ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ ﴿٦٢﴾﴾ [المدثر: ۴۶-۴۷]

«روز جزا را تا هنگامی که مرگ آمد تکذیب می کردیم».

دلیل دیگر حدیث شریفی است منقول از رسول اکرم ﷺ که در وقت مرگ عثمان بن مظعون فرمود:

«أَمَّا عُثْمَانُ، فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ مِنْ رَبِّهِ»<sup>(۱)</sup>

«اما عثمان، مرگ برای او از طرف پروردگارش آمد».

حتی پس از مرگ هم در برزخ عبودیت دیگری است: هنگامی که دو فرشته از عقاید سؤال می‌کنند، شخص در آن مورد، مکلف به جواب است.

عبودیت دیگری هم در روز قیامت است که خداوند خلاق را امر به سجود می‌فرماید؛ مؤمنین سجده می‌کنند و کفار قادر بر سجده نمی‌شوند:

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾ خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهِفُهُمْ ذَلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ ﴿٤٣﴾﴾ [القلم: ۴۲-۴۳]

«روزی که کار زار [و رهایی دشوار] شود و به سجده فرا خوانده شوند و در خود توانایی نیابند (۴۲) دیدگانشان به زیر افتاده خواری آنان را فرو می‌گیرد در حالی که [پیش از این] به سجده دعوت می‌شدند و تندرست بودند».

اما هنگامی که بندگان در دارالثواب، و کفار در دارالعقاب داخل شدند، تکلیف منقطع می‌شود. و عبودیت اهل ثواب، تسبیح و تقدیس است، که مقرون [پیوسته] با نفس‌هایشان است و رنج و تعبی نخواهند دید.

با این حال اگر کسی گمان کند که به مقامی رسیده که از او تعبد و بندگی ساقط شده است، مسلماً کافر می‌باشد. ... بلی می‌توان گفت که به منزل کفر به خدا و انسلاخ [بیرون آمدن] از انسانیت رسیده است، که تکلیف از او ساقط شده.

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ غَضَبِ اللَّهِ.

۱- نگا: صحیح بخاری، کتاب، جنازات باب دخول بر میت بعد از مرگ هنگامی که در کفنش پوشیده شد، حدیث

(۱۱۸۶) و مسند احمد (۴۳۶/۶). [مصحح]



## در بیان افضل عبادات و اختلاف مردم در آن

جمعی می‌گویند افضل اعمال و عبادات و انفع پرستش‌ها، آن عبادت و عملی است که مشقت و زحمتش بیشتر باشد، به دلیل اینکه چون در اعمال شاقه هوای نفس کمتر خواهد بود، و مزد هم به قدر مشقت می‌دهند؛ از این جهت، هر چه عمل سخت‌تر باشد، فضیلتش بیشتر خواهد بود. همچنین استدلال کرده‌اند به حدیثی که اصل صحیحی ندارد:

«أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»

«افضل اعمال سخت‌ترین آن است».

این جماعت، اهل مجاهده و جور بر نفسند و گفتند: «چون طبعاً نفوس مایل به خمود و تنبلی است، و انسانی کامل نمی‌گردد مگر به تحمل شدائد [سختی‌ها] و مشقّات، از این جهت هر عملی که مشقّتش بیشتر است، افضل است».

جمعی دیگر می‌گویند افضل اعمال و عبادات، تجرّد و زهد در دنیاست؛ باید توجه به دنیا نکرد، و به زخارف [زیبایی‌ها] آن مغرور و فریفته نشد. این جماعت دو قسمند: عامی‌ها و جهّال. این دسته چون گمان کردند که غایت عبادت و خلقت انسانی، همین زهد و اعراض [رویگرداندن] است، کمر همت بسته و عمل بر این رویه کردند و مردم را به این راه دعوت نمودند و گفتند: «زهد و تجرّد، از تحصیل علم و عبادت بهتر و بالاتر است» و زهد در دنیا را غایت هر عبادت و علم قرار دادند. اما دانشمندان این گروه گفتند: «زهد در دنیا مقصود بالذات نیست، بلکه مقصود، توجه قلب به خدا و انابت [توبه] و توکل به اوست»، پس افضل عبادت را در جمعیت با حق تصور کردند، و متوجه به ذکر مداوم به قلب و زبان شدند، و از

هرچه که سالک را از جمعیت با حق باز دارد، دوری جستند. این دسته هم دو قسمند: یک دسته عارف و تابع رسولند، و هر جا که امر خداست، پیشی می‌جویند، و از نواهی و منکرات اجتناب و دوری می‌ورزند. دسته دیگر منحرفینند که می‌گویند: «اکنون که مقصود از زهد، جمعیت قلب است با خدا، پس آنچه سبب پراکندگی خاطر و برهم خوردن همت است نباید به آن اعتنا کرد، اگرچه از واجبات شرع باشد» و این شعر متعلق به این دسته است:

يُطَالِبُ بِالْأُورَادِ مَنْ كَانَ غَافِلًا      فَكَيْفَ بِقَلْبٍ كُلِّ أَوْقَاتِهِ وَرُدُّ؟  
یعنی: اوراد از کسی طلب می‌شود که غافل باشد، پس قلبی که همیشه اوقاتش ورد است چه احتیاج به ورد دارد؟.

جمعی دیگر هم می‌گویند: «افضل عبادات و انفع اعمال، عمل و عباداتی است که در آن نفعی به غیر رسد» و نفع متعدی را افضل از نفع قاصر می‌دانند. آنان می‌گویند: «اشتغال به مصالح ناس و قضای حوایج مردم و مساعدت و همراه به عباد به مال و جاه، افضل عبادات و اشرف قربات است» و دلیل می‌آورند قول رسول اکرم ﷺ را که فرمود:

«أَخْلَقْتُ كُلَّهُمْ عِيَالُ اللَّهِ، فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ»<sup>(۱)</sup>

«مردم همگی عیال خدایند، و محبوب‌ترین آنان نزد او، نافع‌ترینشان به عیالش است». نیز استدلال می‌کنند که عمل عابد، منحصر به خودش، و مفید برای روح اوست، اما از عمل صاحب نفع و عالم، دیگران نیز استفاده می‌کنند؛ پس نیکی به غیر، بهتر از

۱- «وسائل الشیعة» اثر حر عاملی به نقل از عبد الله بن جعفر الحمیری در کتاب «قرب الإنسان» با سندش از جعفر بن محمد از پدرش از اجدادش علیهم السلام گفت: رسول خدا ﷺ فرمود... تا آخر حدیث (۳۴۵/۱۶). و در مصادر اهل سنت: بیهقی در کتاب شعب الإیمان و ابونعیم در الحلیه آن را روایت کرده‌اند و هیشمی در مجمع الزوائد از انس (۱۳۷۶) ذکر کرده و آن را به ابی یعلی و بزاز نسبت داده است که آن دو در مسندشان این حدیث را روایت نموده‌اند، و همچنان هیشمی از عبدالله بن مسعود (۱۳۷۰۷) ذکر کرده و آن را به معجم الکبیر و اوسط طبرانی نسبت داده است. و هیشمی هر دو روایت را ضعیف دانسته است، چرا که در هر دو سند، فرد متروکی وجود دارد. [مُصحح]

نیکی به خود است، و فضل عالم بر عابد، مثل برتری ماه بر دیگر ستارگان است؛ چنانکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«لِأَنَّ يَهْدِي اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ مُحَرِّ التَّعَمِّ»<sup>(۱)</sup>»<sup>(۲)</sup>

«اگر خداوند مردمی را به وسیله تو هدایت کند برای تو از شتران قرمز بهتر است»

و نیز فرمود: «مَنْ دَعَا إِلَى هَدْيٍ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا»<sup>(۳)</sup>

«هر کسی به راه راستی دعوت کند، درست مانند کسی که تبعیت آن راه را کرد، اجر می برد، بی آن که از اجر او چیزی کاسته شود»،  
و فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ»<sup>(۴)</sup>

«خداوند و فرشتگان او به نیکی آموزان مردم صلوات می فرستند»

و نیز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّ الْعَالَمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَيْتَانُ فِي الْبَحْرِ وَحَتَّى

۱- راغب اصفهانی [در المفردات فی غریب القرآن (ص ۴۹۹)] می گوید: «نعم مختص به شتر است و جمعش انعام است و تسمیه شتر به نعم برای آنست که بزرگترین نعمتهائی که عرب دارد شتر است، لکن نعم گفته می شود به شتر و گاو و گوسفند و بر آنها انعام اطلاق نمی شود، مگر وقتی شتر داخل آنها باشد».

۲- نکا: بحار الأنوار مجلسی (۳/۲۱)، و (۱۲/۳۹). [مُصحح]

۳- «منية المرید فی أدب المفید والمستفید» از شهید ثانی ص ۱۰۲. و الفاظ این حدیث به الفاظ حدیثی که در مصادر اهل سنت همچون صحیح مسلم و سنن أبی داود و الترمذی و النسائی و مسند أحمد آمده است، بسیار نزدیک است. [مُصحح]

۴- عوالی اللالی از ابن ابی جمهور الإحسانی (وفات ۹۱۰هـ) (۳۵۹/۱)، و منية المرید فی أدب المفید والمستفید از شهید ثانی (ص ۱۰۱) با لفظ «برتری عالم بر عابد عبادت پیشه همانند برتری من بر کمترین فرد از شما از نظر درجه است. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند متعال و فرشتگان او و اهالی آسمانها و زمین، حتی مورچه در لانه اش و ماهی، بر معلمی که به مردم مسائل خیر و نیک یاد می دهد، درود می فرستند». این حدیث در مصادر اهل سنت، در سنن ترمذی ۲۶۸۵ از ابی امامه باهلی روایت شده است. [مُصحح]

التَّمَلُّهُ فِي جُحْرِهَا»<sup>(۱)</sup>

«برای عالم، هرچه در آسمان‌ها و زمین است، حتی ماهی‌ها در دریا، و مورها در لانه، طلب آموزش می‌کنند».

دلیل دیگری که بر این مدعی ذکر می‌کند اینست که صاحب عبادت وقتی مُرد عملش منقطع می‌گردد، اما عمل صاحب، نفع مادامی که مردم از آن منتفع می‌شوند، منقطع نخواهد شد.

دلیل دیگری هم می‌آورند که غایت بعثتِ رسل، احسان به خلق و راهنمایی مردم به طریق خیر و ارشاد در معاش و معاد است، نه دعوت آنان به گوشه‌نشینی و عزلت و خلوت و انقطاع [جدایی] از خلق و رهبانیت، و از این جهت است که رسول اکرم ﷺ قومی را که عزلت اختیار کرده بودند، و صرفاً مشغول به عبادت بدنی از نماز و روزه بودند، سرزنش فرمود. تا این‌جا طرق مختلفه بود، اینک طریق حق را گوشزد می‌کنیم:

### طریقه محققین اسلام در افضل اعمال و عبادات، و آن طریقه ابراهیمیه محمدیه ختمیه است

اما افضل اعمال و عبادات در نزد محققین از موحدین اسلام، آن است که در آن سه شرط موجود باشد:

- ۱- در آن عمل، رضای خداوند ملاحظه شود؛
- ۲- مقتضایات و مناسبات وقت در نظر گرفته شود؛
- ۳- شخص، وظیفه خود را نسبت به عمل تشخیص دهد.

۱- منیة المرید فی أدب المفید والمستفید، از شهید ثانی (ص ۱۰۷)، بدون جمله «حتی مورچه در سوراخش». و محمد بن حسن الصفار، در (بصائر الدرجات) (ص ۴)، همانند این را با سند خودش از امام باقر روایت می‌کند که فرمود: «همانا همه موجودات روی زمین، حتی ماهی‌ها در دریا بر کسی که به دنبال دانش می‌رود، درود می‌فرستند». و در مصادر اهل سنت با لفظ دیگر و با کمی اختلاف در کتاب الأوسط طبرانی و کتاب الثواب اثر أبوالشیخ ابن حبان روایت شده و اسناد آن قوی نیست. [مُصحح]

با این شرایط، عمل و عبادتی که از شخص عامل سر می‌زند، افضل اعمال و عبادات خواهد بود؛ مثلاً: افضل اعمال و عبادات در وقت هجوم دشمن، دفاع است، اگرچه منتهی به ترک بعضی واجبات گردد؛ در وقت حضور، قیام به حق مهمان افضل است از اعمال مستحبه؛ ادای حق زن و فرزند، مانند حقوق زوجیت و تربیت و انفاق، افضل از بعضی عبادات دیگر است؛ در وقت سحر، افضل اعمال، استغفار و قرائت قرآن است؛ هنگامی که جاهلی مراجعه به عالم کند و مورد احتیاجش، بیان معارف و مسائل حلال و حرام باشد، در آن زمان بر شخص عالم و تعلیم جاهل افضل است از بعضی اعمال دیگر؛ در وقت عبادت پنجگانه، افضل اعمال و اکمل قربات [اسباب نزدیکی به خدا] ادای آنهاست؛ هنگامی که محتاجی به تو روی آورد و حاجت‌های مادی یا معنوی دارد، افضل اعمال در آن مورد، رفع حاجت اوست؛ افضل در وقت قرائت قرآن، جمعیت قلب و تفکر و تدبر در آیات است؛ افضل در وقت وقوف در عرفه، اجتهاد و کوشش در تضرع و زاری، و مناجات با رب العالمین است، و آن روز را نباید روزه گرفت؛ در دهه اول ذی الحجه، کثرت تهلیل [گفتن «لا اله الا الله»] و تکبیر و تمجید افضل است؛ در دهه سوم رمضان، اعتکاف در مسجد افضل است؛ در وقت بیماری برادر مؤمن، افضل عبادات، مساعدت اوست؛ هنگام مرگ برادر مؤمن، تشییع جنازه و تسلیت بازماندگانش افضل است؛ در وقت غوغای مردم بر علیه تو و بدگویی و توهین ایشان، صبر کردن و ترک مخالطه با مردم نکردن افضل است از ترک معاشرت و فرار از مردم.

از این بیانات واضح شد که افضل اعمال در هر وقت، آن است که رضای خدا را در آن عمل ملاحظه کند، و وظیفه خود و مقتضی وقت را تشخیص دهد. این جماعت، یعنی محققین اسلام، اهل تعبد مطلق و توحید محض هستند و همیشه خدا را در نظر دارند و همه وقت به افضل اعمال موفقند.

اما اقسام و اصناف سابق‌الذکر اهل تعبد مقیدند: دسته‌ای از آنان در وقت زهد عابدند و همینکه از زهد خارج شدند از افضل اعمال بیرونند. دسته دیگر که افضل

اعمال را احمز [سخت‌تر] آن پنداشتند، وقتی که عمل مشقتی نداشت، خود را ناقص‌العمل می‌بینند، و جمعیتی که افضل اعمال را خدمت به خلق می‌دانند، وقتی که نفع خلق در عملی نباشد، آن عمل را ناقص می‌دانند؛ پس تمامی این گروه‌ها خدای را بر یک وجه عبادت می‌کنند.

اما صاحب عبادت مطلقه و تابع طریقه ابراهیمی محمدی ختمی، همیشه خدای را عبادت می‌کند، و از یک منزل تعبد به منزل تعبد دیگری روان است. صاحب تعبد مطلق را در مجلس علما می‌بینی؛ در وقت جهاد در صف مجاهدین می‌یابی؛ در وقت خدا با ذاکرین می‌بینی؛ در وقت عیادت مریض و تشییع جنازه با مشیعین [تشییع‌کنندگان] و عیادت‌کنندگان می‌یابی. خلاصه در هر مشهد از مشاهد عبادت و هر منزل از منازل طاعت، حاضر و مشغول عمل و وظیفه خویش است.

بنده مطلق خدا، صاحب این عبادت است؛ تابع شیخ‌الانبیا اوست؛ امت محمد مصطفی اوست؛ صاحب فضیلت اوست؛ موحد حقیقی که مقید به قیدی نیست و ساکن در تعینی [جاه و مقام] نخواهد شد اوست؛ متحقق به حقیقت **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾** [الفاتحة: ۵] این شخص است.

## انواع شرک

### شرک بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر

شرک اکبر آن است که مخلوقی مخلوق دیگر را عبادت و پرستش کند، و شرک اصغر عبارت از اثبات افعالی که مختص به ذات خداوندی است به غیر او؛ مثل اینکه غیر خدا را شافی بداند، یا رازق تصور کند، یا غیر خدا را دافع بلا و رافع بدبختی‌ها و شقاء بداند.

شرک اکبر چنانکه مکرر اشاره شد آن است که برای خدا در عبادت شریکی قائل شود، و معبود غیر حق را مثل حق یا بیشتر دوست بدارد؛ و این عبارت است از تسویه خلق با رب العالمین؛ چنانکه فردای قیامت مشرکین در آتش جهنم به خدایان خود خطاب می‌کنند:

﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۷۱﴾ إِذْ نُسَوِّدْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۷۲﴾﴾ [الشعراء: ۹۸]

«قسم به خدا ما در گمراهی بودیم که شما خدایان را با رب العالمین مساوی گرفتیم.»  
با اینکه مشرکین مقرند که خالق جهان و جهانیان خداست، و خداوندان خیالی آنها روزی نمی‌دهند، زنده نمی‌کنند و نمی‌میرانند، پس مراد از تسویه چیست؟ مقصود از تسویه خداوندان با خدای جهان، تسویه در دوستی و محبت و تعظیم و عبادت است، چنانکه مشرکین خدایانشان را بیش از پروردگار جهانیان دوست دارند:

﴿يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].

در این آیه خداوند تصریح می‌فرماید که مشرکین به خداوندان باطل مانند خدای جهان محبت دارند، و به هنگام ذکر معبودهایشان بیش از ذکر خدا خوشحال و فرحناک می‌شوند، بلکه در موقع ذکر خدای واحد مشتمز و بدحال هم می‌گردند:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ

دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾ [الزمر: ٤٥]

«و چون نام خدای واحد برده شود برمد دل‌های آنان که نمی‌گروند به روز بازپسین، و چون یاد کرده شوند آنان که از غیر اویند آنگاه ایشان فرحناک شوند».

چنانکه اگر توهین کوچکی به خدایان باطله، و تخفُّف [بی‌احترامی] کمی نسبت به مشایخ و اولیا من دون الله بشود، مثل سگ حمله می‌کنند، و می‌خواهند آن شخص موحد را بدرند؛ اما وقتی توهین به حرمت الهیه شود یا نوامیس احکام تغییر کند، هیچ تکان نمی‌خورند؛ خصوصاً اگر آن شخص موهن به دین و تغییردهنده سنت خیر المرسلین ﷺ مطمع [طمعکار] باشد، و امید مال و جاهی نزد او توهم شود.

یا للعجب! اگر بگویی اولیاء من دون الله، قاضی الحاجات نیستند، باب الحوائج و شافی نیستند، برآورنده حاجات خداست، قبول کننده توبه‌ها و بخشنده گناهان اوست، نافع اوست، ضارّ اوست، قادر اوست، و نباید از بشری حاجت خواست، در این هنگام پیراهن می‌درند، و داد و وادینا می‌زنند، شیادان دین فروش هم محمل و توجیهاتی برای عقاید شرکیه جهال، سنخ [از جنس] توجیهات و محمل‌هایی که کاهنان و رؤسای مشرکین می‌کردند، پیدا می‌کنند. مسلم است با این توجیهات شیادان و جهل مردم به قرآن، روزنه فلاحی باز نخواهد شد، و روز به روز بر عدد مشرکین افزوده خواهد گردید.

﴿ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ [الحجر: ٣]

«بگذارشان تا بخورند و [با لذایذ مادی و زودگذر] کامرانی کنند، و آرزوها سرگرمشان کند، ولی به

زودی خواهند دانست».

اگر بگویی که امامزاده کور را شفا نمی‌دهد، بی‌بی شهربانو چشم زائرین قبرش را کور نمی‌کند، دیگِ سمنو برآورنده حاجات نیست، جواب می‌دهند بلی چنین است ولی ما اینها را شفیع و واسطه قرار می‌دهیم. عیناً همان جوابی که مشرکین به ختمی مرتبت ﷺ می‌دادند:



﴿هَتُوْلَاءٍ شُفَعَتُوْنَا عِنْدَ اللّٰهِ﴾ [یونس: ۱۸]

«اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند».

و خداوند این جواب را رد می‌کند:

﴿وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهِۦٓ اَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَا اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰى اِنَّ اللّٰهَ

يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِى مَا هُمْ فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ﴾ [الزمر: ۳]

«و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی‌پرستیم البته خدا میان آنان در باره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند داوری خواهد کرد».

جای دیگر می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَوْلِيَآءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوْتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَّ اِنَّ اَوْهَنَ

الْبُيُوْتِ لَمَبِيْتُ الْعَنكَبُوْتِ لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ﴿١٤﴾﴾ [العنكبوت: ۱۴]

«و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت».

﴿اَفَحَسِبَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنْ يَّتَّخِذُوْا عِبَادِيْ مِنْ دُوْنِ اَوْلِيَآءٍ اِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ

لِلْكَافِرِيْنَ نُوْرًا ﴿١٠٢﴾﴾ [الکهف: ۱۰۲]

«آیا کسانی که کفر ورزیده‌اند پنداشته‌اند که [می‌توانند] به جای من بندگانم را سرپرست بگیرند ما جهنم را آماده کرده‌ایم تا جایگاه پذیرایی کافران باشد».

ما برای راهنمایی برادران مسلمان، موارد شرک و مصادیق آن را بیان می‌کنیم، تا

شاید گمراهی هدایت شود و آشنا به موازین دین گردد.

### اقسام شرک اصغر:

۱- به دست کردن حلقه یا انگشتر یا نخ یا امثال آنها برای رفع بلا یا دفع آن

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ اَفَرَاَيْتُمْ مَا تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنْ اَرَادَنِی اللّٰهُ بِضَرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفٰتُ ضَرِّهِۦٓ

اَوْ اَرَادَنِی بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهٖۚ قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُوْنَ﴾

[الزمر: ۳۸]

«بگو [هان] چه تصور می‌کنید اگر خدا بخواهد صدمه‌ای به من برساند آیا آنچه را به جای خدا می‌خوانید می‌توانند صدمه او را برطرف کنند یا اگر او رحمتی برای من اراده کند آیا آنها می‌توانند رحمتش را بازدارند بگو خدا مرا بس است اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند».

از این آیه مبارکه معلوم می‌شود که هیچ موجودی ضرر یا نفعی نمی‌تواند برساند مگر به اذن خدای تعالی، و اگر کسی ضرر و نفعی غیر از پروردگار جهانیان تصور کند، شرک محض است.

عمران بن حصین می‌گوید:

أَنَّ النَّبِيَّ رَأَى رَجُلًا فِي يَدِهِ حَلَقَةٌ مِنْ صُفْرِ (وَفِي رِوَايَةٍ: وَفِي يَدِهِ خَاتَمٌ مِنْ صُفْرِ).  
فَقَالَ: «مَا هَذِهِ». قَالَ: مِنَ الْوَاهِنَةِ. قَالَ: «انزَعَهَا، فَإِنَّهَا لَا تَزِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا، فَإِنَّكَ لَوْ مِتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا»<sup>(۱)</sup>

«رسول خدا ﷺ مردی را دید که حلقه‌ای از جنس روی در دست داشت (و به روایتی انگشتری از مس). به او فرمود: این چیست؟ او گفت: [برای درمان] درد بازوست. ایشان فرمود: بیندازش، همانا جز سستی بر تو نمی‌افزاید؛ پس اگر بمیری و این [حلقه] همراهت باشد، هرگز رستگار نمی‌گردی».

**واهنه:** دردی است که در دوش و بازو پیدا می‌شود و از برای علاجش مهره‌هایی به رشته درمی‌آورند و در موضع درد آویزان می‌کردند، و به این مهره‌ها «حِرز واهنه» می‌گفتند.

**حلقه:** رسم مشرکین این بود که حلقه‌ای از روی یا فلزی دیگر بر بازو می‌بستند و گمان می‌کردند که از چشم‌زخم و جن حفظشان می‌کند.

در حدیث صریح و صحیح دیگر از نبی اکرم ﷺ روایت شده:

۱- بحار الأنوار مجلسی (۱۲۱/۵۹)، به نقل از النهایة اثر ابن الأثیر. و در مصادر أهل سنت: سنن ابن ماجه، کتاب الطب، باب تعلیق التمانم، حدیث (۳۵۳۱)، آلبانی آن را ضعیف دانسته، و مسند أحمد (۴/۴۴۵)، شعبان ارنؤوط می‌گوید: حدیث حسن است، و اما این إسناد بخاطر مجهول بودن خالد بن عبید المعافری ضعیف است. [مصحح]

«مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلَا أْتَمَّ اللَّهُ لَهُ، وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلَا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ»<sup>(۱)</sup>.

«کسی که تمیمه آویزان کند خدا برای او تمام نمی‌کند [زیرا معتقد بودند که تمیمه همه داروها و شفاها را در بر دارد] و کسی که ودعه بردارد، خداوند او را در ودعه و سکون قرار نمی‌دهد [یا آنچه را که از او می‌ترسید زایل نمی‌کند].»

**تمیمه:** مهره‌هایی بود که به رشته در می‌آوردند و بر گردن بچه‌ها آویزان می‌کردند و می‌گفتند از چشم‌زخم محفوظ می‌دارد، و در اصطلاح عامه «نظر قربانی» می‌گویند. **ودعه:** چیز سفیدی است که از دریا بر آورند و دارای شکافی مانند شکاف هسته خرماست و به فارسی مورچه خوانند و جهت دفع چشم‌زخم بر گردن کودکان اندازند. ابن ابی حاتم از حدیفه روایت می‌کند:

«أَنَّهُ رَأَى رَجُلًا فِي يَدِهِ خَيْطٌ مِنَ الْحَمَى فَقَطَعَهُ، وَتَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]»<sup>(۲)</sup>

«حدیفه رضی الله عنه مردی را دید که در دستش نخ‌نخی برای تب بود (به اصطلاح عامه تب‌بند)؛ آن را پاره کرد و این آیه را تلاوت کرد: بیشتر مردم به خدا ایمان نمی‌آورند، آنان مشرکانی بیش نیستند.»

۱- در مصادر حدیثی شیعه آن را نیافتم، و نزدیک‌ترین حدیث به آن، حدیثی است که قاضی ابوحنیفه النعمان التیمی الشیعی (وفات ۳۶۳هـ) در کتابش «دعائم الإسلام»، (۱۴۲/۲) به صورت مرسل روایت کرده، و مجلسی در بحار الأنوار، (۱۸ / ۶۰)، والنوری الطبرسی در «مستدرک الوسائل» (۴ / ۳۱۷)، حدیث (۴۶۶۴) از او نقل کرده‌اند. و لفظ آن: «از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که ایشان از تمانم و تول - التمانم: آنچه از نوشته‌ها و مهره به ادعای رفع بلا و چشم زخم آویزان می‌شود. و التول: روشهایی همانند جادوگری و مانند آن، که زنان خود را برای شوهرانشان محبوب می‌گردانند- و سحر نهی کردند». اما متنی که مولف آن را ذکر کرده است، با همین الفاظ در مسند احمد (۴ / ۱۵۴) - از مصادر اهل سنت- روایت شده است. شعیب الأرنؤوط محقق آن می‌گوید: حدیث حسن است. بیهقی نیز در سنن کبری (۳۵۰/۹)، حدیث (۲۰۰۹۰) روایت کرده است. [مُصحح]

۲- تفسیر ابن ابی حاتم (۲۲۰۸/۷)، چاپ. أسعد الطیب)، با لفظ: از عَزْرَه روایت است که گفت: «حدیفه بر مریضی داخل گشت و در بازویش بندی را دید، پس آن را برید یا بیرون آورد. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۵]. «و بیشتر آن‌ها به خدا ایمان نمی‌آورند؛ مگر اینکه آنان (به نوعی) مشرک اند». [مُصحح]

در حدیث صحیح از ابی‌بشیر انصاری رضی الله عنه روایت است:  
 «أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ فَأَرْسَلَ رَسُولًا أَنْ لَا يُبْقِينَ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلَادَةً مِنْ وَتْرٍ أَوْ قِلَادَةً إِلَّا قُطِعَتْ»<sup>(۱)</sup>.

«در بعضی از سفرها با رسول خدا بودیم؛ پیغمبر اکرم ﷺ شخصی را فرستاد [زید بن حارثه] و فرمود تمام قلابه و وتر شترها را پاره کن».

وتر: در جاهلیت چنین رسم بود وقتی که زه‌کمان کهنه می‌شد عوض می‌کردند و به گردن شتر و اسب و گاو و گوسفند می‌بستند و عقیده بر این داشتند که آنها را از مکاره و چشم‌زخم حفظ می‌کند.

از ابن مسعود مرویست که گفت:

«سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ الرُّقَى وَالْتَّمَائِمَ وَالْتَّوَلَةَ شُرَكَاءُ»<sup>(۲)</sup>.

«شنیدم از رسول خدا که فرمود: رقی و تمیمه‌ها و توله شرک است».

رقی: جمع رقیه، معنی افسون و تعویذ است.

توله: جادو و تعویذ و افسون دوستی و مهره افسون که زنان شوهران خود را بدان شیفته کنند.

از عبدالله بن عکیم مرفوعاً مروی است:

۱- در مصادر حدیثی شیعه آن را نیافتم، اما در مصادر حدیثی اهل سنت، حدیثی متفق علیه است که بخاری ح(۲۸۴۳) و مسلم ح(۲۱۱۵) در صحیحشان، و مالک در موطأ ح(۱۶۷۷) آن را روایت کرده‌اند.  
 [مُصحح]

۲- حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه (۲۳۷/۶) ح (۷۸۲۴) روایت کرده: «از احمد بن محمد بن محمد بن محمد بن مسلم گفت: از ابوجعفر علیه السلام سوال کردم: آیا به چیزی از این تعویذها پناه ببریم؟ فرمودند: نه مگر اینکه قرآن باشد. همانا علی علیه السلام می‌فرمود: بدرستی بسیاری از این نوشته‌ها و تعویذها شرک هستند». مجلسی هم این را در بحار الأنوار (۵/۹۲) روایت کرده است. نوری طبرسی نیز در مستدرک الوسائل از علی بن ابی طالب نقل کرده که فرمودند: «بسیاری از تعویذها و آویزان کردن نوشته‌ها، جزئی از شرک است». (مستدرک الوسائل ۳۱۸/۴، ۱۱۰/۱۳). اما متنی که مؤلف آن را ذکر کرده، آن در مصادر سنت وجود دارد، ابوداود ح(۳۸۸۵) و ابن ماجه ح(۳۵۳۰) در سنن خود روایت کرده‌اند، و آلبانی آن را صحیح دانسته است. [مُصحح]

«مَنْ تَعَلَّقَ شَيْئًا وَكَلَّ إِلَيْهِ»<sup>(۱)</sup>

«کسی که چیزی به خود آویزان کند خداوند او را واگذار به آن چیزی می‌کند».

از رویفیع مروی است که گفت:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا رُوَيْفِعُ لَعَلَّ الْحَيَاةَ سَتَطُولُ بِكَ بَعْدِي، فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنَّهُ مَنْ عَقَدَ لِحَيْتِهِ أَوْ تَقَلَّدَ وَتَرًّا أَوْ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ فَإِنَّ مُحَمَّدًا مِنْهُ بَرِيءٌ»<sup>(۲)</sup>.

«رسول خدا به من فرمود: «ای رویفیع، شاید زندگانی تو طولانی شود یعنی مدتی پس از من بمانی. مردم را آگاه کن کسی که ریش خود را گره بزند یا وتر به گردن بیندازد، یا با سرگین حیوانی استنجا کند محمد ﷺ از او بیزار است».

عَقَدَ لِحَيْتِهِ: دو معنی در آن ذکر شده یکی آنکه کاری کند که مویش مجعد گردد؛ دوم آنکه در جنگ ریش را گره بزند و آن، نوعی تکبر بوده و پیغمبر اکرم ﷺ امر به ارسال [رها کردن] ریش فرمود.

از سعید بن جبیر رسیده است که گفت:

«مَنْ قَطَعَ تَمِيمَةً مِنْ إِنْسَانٍ كَانَ كَعَدْلِ رَقَبَةٍ»<sup>(۳)</sup>

«کسی که تمیمه از انسانی پاره کند مثل این است که یک بنده آزاد کرده باشد».

از این اخبار صحاح و نص آیه مبارکه روشن شد که استمداد غیبی و استعانه معنوی جستن از انگشتر و نظر قربانی و حلقه و نخ تب‌بند و امثال اینها از قبیل: نعل اسب در دکان‌ها و اتومبیل‌ها و خانه‌ها، شرک محض و خرافات صرف است، و نباید بدانها تبرک جست، و از آنها رفع فقر و فاقه و دفع آفات و بلاها خواست.

اگر بگویند اخباری وارد شده که پیغمبر و ائمه دین انگشتر در دست می‌کردند و اخبار دیگری در خاصیت نگین انگشتر وارد شده که فلان نگین برای دفع فقر مفید است، یا فلان نگین نماز در آن چندین برابر ثواب دارد، و یا فلان نگین آدمی را از

۱- سنن ترمذی ح (۲۰۷۲)، ومسند أحمد: (۳۱۰/۴) و شعيب أرنؤوط، حکم آن را «حسن لغیره» ذکر کرده

است. همچنان بیهقی در السنن الکبری ح (۲۰۰۹۶) روایت کرده است. [مُصحح]

۲- سنن أبی داود ح (۳۶)، و سنن نسائی ح (۵۰۶۷)، و آلبنانی می‌گوید: صحیح. [مُصحح]

۳- مصنف ابن أبی شیبة، (۳۶/۵)، ح (۲۳۴۷۳). [مُصحح]

بلا محفوظ می‌کند، و غیر این‌ها، در جواب می‌گوییم:

اولاً: بنا به روایت صحیح که در وسائل از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: «مَا تَحْتَمُّ رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى تَرَكَه»<sup>(۱)</sup>

«رسول خدا جز زمان کمی انگشتر در دست نکرد و بعد ترک فرمود».

ثانیاً: خاتمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال‌های آخر در دست کرد، برای تبرک و غلبه بر دشمن و رفع فقر و فاقه نبود، بلکه هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواست برای پادشاهان جهان دعوتنامه بفرستد و آنان را دعوت به اسلام کند، عرض شد که نامه بدون مهر تأثیری ندارد و کسی آن را نخواهد خواند؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا انگشتری از نقره تهیه کردند و نقش آن را در سه سطر قرار دادند. سطر اول: الله سطر دوم: رسول، سطر سوم: محمد، که از زیر به بالا قرائت می‌شد. این انگشتر تا زمانی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زنده بودند، در انگشت مبارکشان بود. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ابابکر آن را در انگشتر خود قرار داد و بعد از ابابکر، عمر و پس از او عثمان و در سالی که عثمان کشته شد انگشتر در چاه اریس افتاد و سه روز تجسس کردند و نیافتند.

از این بیان معلوم شد که انگشتر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مهر اسم بود، نه اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به نگین انگشتر تبرک جسته باشد.

ائمة طاهرین علیهم السلام هم به احجار تبرک نمی‌جستند، بلکه به اسماء الله الحسنى تيمن می‌کردند، و نقش انگشترشان مبتنی بر توسل به حق و اسماء الله بود، چنانکه نقش نگین امیرالمؤمنین علیه السلام: «الْمُلْكُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»، نقش خاتم حضرت زهرا علیها السلام: «اللَّهُ وَلِيُّ عِصْمَتِي»، نقش خاتم مجتبی علیه السلام: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ»، نقش خاتم حسین شهید علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ»، نقش نگین سید سجاد علیه السلام: «لِكُلِّ غَمٍّ حَسْبِي اللَّهُ»، نقش خاتم باقرالعلوم علیه السلام: «أَمَلِي بِاللَّهِ»، نقش نگین حضرت صادق علیه السلام: «اللَّهُ وَلِيُّ عِصْمَتِي»

۱- نگا: وسائل الشیعة (۷۶ / ۷۷)، «الکافی» کلینی، باب الخواتیم، ح (۱۰)، (۴۶۹/۶)، بحار الأنوار

(۱۲۳/۱۶). [مُصحح]

مِنْ خَلْقِهِ»، نقش خاتم موسی بن جعفر علیه السلام: «حَسْبِيَ اللَّهُ»، نقش نگین حضرت رضا علیه السلام: «مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، نقش خاتم امام محمدتقی علیه السلام: «حَسْبِيَ اللَّهُ حَافِظِي»، نقش خاتم امام علی النقی علیه السلام: «الْمُلْكُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»، و نقش خاتم امام حسن عسکری علیه السلام: «الْغِنَى لِلَّهِ» بود.

از این مقدمات معلوم شد که عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره ائمه طاهرين علیهم السلام بر تبرک به احجار نبود، و نه توسط انگشتر دفع بلا، یا رفع بیماری و گرفتاری نمی کردند. و نیز از نص قرآن کریم و همچنین اخبار صحیح که بیان شد برمی آید که تبرک به احجار شرک به خداست.

ولی شگفتی این جا است که چرا کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله زیر پای گذارده شده؟ چرا مسلمانان از آن خبری ندارند؟ چرا فکر نمی کنند، آخر تبرک به سنگ چه معنی دارد؟ پروردگارا، چرا دین تو بازیچه جهال گردیده؟ خداوندا، چرا سنت پیغمبرت فراموش شده است؟

سبحان الله، متدینین انگشترها در دست می کنند و می گویند فلان نگین خاصیتش این است که انسان را به خداوند نزدیک می کند، و فلان سنگ در آن نماز چند برابر ثواب دارد؛ آخر این سنگ پرستی نیست؟ چه فرق می کند که انسان سنگ بزرگ را عبادت کند و به آن تبرک بجوید یا سنگ کوچک را؟

تقدیس احجار و تبرک به آنها از یادبودهای دوره های ابتدایی و جهالت بشر است که در عصر باستان آنها را مقدس می شمردند، ولی مشکل اینجاست که می گویند تبرک به احجار از شرع رسیده، در صورتی که اخباری که در این باب نقل شده همگی موضوع [جعلی] و بی اصل می باشند.

این اخبار چنانکه معارض با قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام می باشد، این اخبار مخالف اصول توحید است؛ این اخبار مخالف مذاق اسلام است؛ باید آنها را دور انداخت، زیرا به ما امر رسیده اگر خبری مخالف کتاب خدا باشد، با آن چنین رفتار کنیم.

من خود انگشتی داشتم از حدید صینی که در کتب برای آن خواصی دیده بودم، از آن جمله اینکه اگر این انگشت در دست باشد در بیابان‌ها و دریاها شخص را از آفات حفظ می‌کند. از این جهت زمانی که عازم مسافرت حج بیت‌الحرام کردم آن انگشت را همراه خود برداشتم. از مدینه منوره به مکه می‌رفتم و کتاب حدیثی داشتم که در اتومبیل مطالعه می‌کردم. یک‌دفعه به این اخبار که نقل کردم برخورددم، وقتی دقت کامل نمودم گفتم ای داد، و وای بر من! چقدر جاهل و بی اطلاع از توحید اسلام، من مُحرِم و حاجی، سفر به سوی خانه خدا می‌کنم ولی بت در دست دارم. چرا خدای جهان را حافظ خود ندانم؟ چرا سنگی را نگهبان خود دانم، در حالی که من نگهبان اویم؟ انقلابی چنان به من دست داد که شرحش محال است. مشغول استغفار شدم و انگشت را از انگشت خود درآورده و در بیابان انداختم به عالم خودش یعنی به ریگ بیابان ملحق کردم و این مصرع را خواندم: «رسم عاشق نیست با یکدل دو دلبر داشتن» و کعبه دل را از بت انگشت پاک کردم. اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

در اینجا مطلبی هست و آن اینکه ما منکر خواص احجار نیستیم، البته هر سنگی خاصیتی دارد، مثل عقیق و فیروزه و غیره. اما تحقیق در خاصیت احجار در رشته علوم طبیعی است. اسلام خاصیت روحی و غیبی آنها را منکر است، نه خاصیت طبیعی آنها را. اگر بگویند کسی که مثلاً انگشت فیروزه در دست باشد در دریا غرق نخواهد شد، باید تجربه کرد، و کسی را که شنا نداند و انگشت فیروزه در دست داشته باشد در استخری انداخت اگر غرق نشد، صحیح است.

در تحقیق عبادت گفتیم که اگر از چیزی اثر غیبی و حکومت معنوی بخواهی این کار عبادت کردن آن چیز است. این قاعده را نباید فراموش کرد: «اگر از هر موجودی غیر حق، اثر معنوی از قبیل حفظ حیات و رزق، دفع بلا، رفع بدبختی، هدایت، آمرزش و نجات بخواهی، مشرکی؛ زیرا اینها از شئون حق است».

اگر گفته شود در خبر از امام وارد شده است که فرمود:

«عَلَامَاتُ الْإِيمَانِ خَمْسٌ: ... التَّخْتُمُ بِالْيَمِينِ» «علامات ایمان پنج تاست، از آن



جمله، انگشتر به دست راست کردن است»<sup>(۱)</sup>.

جواب می‌گوییم: مراد از مؤمن، شیعه است؛ و یکی از شعایر و مشخصات شیعه از سایرین، تختّم به یمین است، چون در آن زمان رسم بود که غیر شیعه انگشتر را به دست چپ می‌کرد، و شیعیان بالنسبه به سایرین جمعیتشان کم و در تقیه بوده و همدیگر را نمی‌شناختند؛ از این جهت این شعار در میانشان مقرر شد تا یکدیگر را بشناسند و محتاج به تقیه نباشند. این حدیث دلالت نمی‌کند که باید به انگشتر تبرک جست، بلکه می‌گوید انگشتر که زینت است، باید شیعه آن را از دست چپ درآورد و به دست راست کند، و از شواهد بر این معنی انداختن تحت‌الحنک است، که آن نیز برای امتیاز موحدین از مشرکین بوده، زیرا مشرک و موحد در اسلام لباسشان یک شکل بود، و هر دو یک جور عمامه بر سر می‌گذاشتند؛ برای امتیاز [جداشدن] قرار شد که مسلمان تحت‌الحنک بیاندازد تا شناخته شود؛ چنانکه محقق ثانی در کتاب «جامع المقاصد» در باب لباس مصلی [نمازگزار] می‌گوید:

قال النبي ﷺ: «الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ التَّلْحِي»<sup>(۲)</sup>

رسول اکرم ﷺ فرمود: «امتیاز مشرک و موحد تحت‌الحنک انداختن است».

خدایا، به رحمت و رحمانیت قسم می‌دهم بندگان موحدت را از شر مشرکین حفظ فرما. پروردگارا، تربیت مسلمانان از میزان قرآن و سنت بیرون شده؛ هدایتشان فرما و شرک را از ایشان دور گردان.

۱- مولف رحمته به روایتی که شیخ طوسی در تهذیب الأحکام (۵۲/۶) ذکر کرده، اشاره می‌کند که می‌گوید: از ابومحمد الحسن العسکری علیه السلام روایت شده که فرمودند: نشانه‌های مومن پنج چیز است: نماز پنجگام و زیارت چهارم و انگشتر به دست راست کردن و تیرگی پیشانی و بلند گفتن بسم‌الله الرحمن الرحیم. این روایت ضعیف می‌باشد و روایتی که کلینی در کافی (۴۶۹/۶) آن را روایت کرده، آن را نقض و باطل می‌کند. وی با سند خودش از ابان از یحیی بن أبی العلاء از ابوعبدالله که در مورد پوشیدن انگشتر در دست راست از ایشان سوال کرد، و گفت: من بنی‌هاشم را دیدم که انگشتر را به دست راست می‌کنند. ابوعبدالله فرمود: «همانا پدرم انگشتر را در دست چپ می‌کرد و بهتر و داناترین آنها بود». [مُصحح]

۲- «من لا يحضره الفقيه» شیخ صدوق، (۱/۲۶۶). [مُصحح]

## ۲- تبرک به درخت یا سنگ و امثال آنها

خداوند می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿٢٠﴾﴾ [النجم: ۱۹-۲۰]

«به من خبر دهید از لات و عزی و منات آن سومین دیگر». (و لفظ «آخری» صفت ذم است، یعنی متأخر و پست).

**لات:** به گفته ابن کثیر، سنگی بود سفید و بر آن بتی نقش کرده بودند و در شهر طایف بود، و رسول اکرم صلی الله علیه و آله مغیره بن شعبه را مأمور فرمود آن بت را شکست و بتخانه را آتش زد.

**عزی:** درختی بود که پرده‌هایی بر آن پوشانیده و بتکده‌ای برایش ساخته بودند و این بت در محلی موسوم به نخله میان مکه و طایف بود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را مأمور فرمود تا آن درخت را از ریشه بر کند و آتش زند؛ و بعضی گویند: سه درخت خرما بود.

**منات:** بتی بود میان مکه و مدینه که در سال فتح رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد تا آن را شکست و بتکده را خراب نمود.

ابو واقد لثبی می گوید:

«خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى حُنَيْنٍ وَنَحْنُ حُدَثَاءُ عَهْدٍ بِكُفْرٍ، وَلِلْمُشْرِكِينَ سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عِنْدَهَا، وَيَنْوِطُونَ بِهَا أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا: ذَاتُ أَنْوَاطٍ، قَالَ: فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتُ أَنْوَاطٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: اللَّهُ أَكْبَرُ، إِنَّهَا السَّنَنُ، قُلْتُمْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مَجْهُولُونَ ﴿١٣٨﴾﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. لَتَرْكَبُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»<sup>(۱)</sup>.

۱- شیخ طوسی در تفسیرش «التبیین» (۴۰۰/۱) و طبرسی در «مجمع البیان» (۳۵۱/۳) حدیث فوق را در تفسیر این آیه کریمه نقل کرده‌اند: ﴿أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٣٨﴾﴾. [البقرة: ۱۰۸]. «آیا می‌خواهید از پیامبر خود، (همان چیزی را) درخواست کنید که پیش از این از موسی خواسته شد؟ و کسی که کفر را به (جای) ایمان

«با رسول اکرم ﷺ به حنین می‌رفتیم و همگی مردمی تازه مسلمان بودیم. مشرکین درخت سدري داشتند که پیرامون آن اعتکاف و عبادت می‌کردند و اسلحه خود را به قصد تبرک و تعظیم به آن می‌آویختند، و آن درخت را «ذات انواط» می‌گفتند. سپس از جلو درخت سدري گذشتیم و به پیغمبر ﷺ عرض کردیم برای ما هم ذات انواطی معین فرما. حضرت رسول ﷺ فرمود: الله اکبر، [مراد تعظیم خداوند و تنزیه اوست از شرک، عادت نبی اکرم ﷺ این بود که هر گاه که کلمات نامناسب به مقام ربوبیت و الوهیت به سمع مبارکش می‌رسید در حال تعجب می‌فرمود: سبحان الله، یا الله اکبر] این راه و طریقه گذشتگان مشرک است. قسم به کسی که روح من در قبضه قدرت اوست سخنی گفتید که عین آن را بنی اسرائیل به موسی گفتند که برای ما خدایی قرار بده، چنانکه آنان خدایانی دارند. موسی گفت: شما قومی جاهل هستید. و بعد رسول اکرم ﷺ فرمود: شما طریقه اقوام گذشته را متابعت خواهید کرد».

در این خبر رسول اکرم ﷺ امت خود را آگاه فرموده است که شما هم از طریقه گذشتگان خود متابعت خواهید کرد. اگر درست دقت کنید تبعیت مسلمانان سنن گذشتگان را برملا می‌بینی؛ چنانکه در هر شهر و ده و محله سنگی یا درختی یا سقاخانه‌ای است که مردم از آن حاجت می‌خواهند، و صدها مانند این. آیا مردمی که معتقد به این موهومات هستند و از این قبیل چیزها حاجت می‌خواهند، می‌توان اسم مسلمان و موحد بر آنان گذاشت؟ آیا اینان مشرک نیستند؟

عجب این است که می‌گویند درخت یا سنگ یا سقاخانه یا قدمگاه یا دیگ سمنو و غیره که ما از آنها حاجت می‌خواهیم، به واسطه این است که نظر کرده‌ام مزاده هستند.

---

برگزیند، مسلماً راه راست را گم کرده است». اما در مصادر اهل سنت؛ طبرانی در معجم الکبیر ح(۳۲۹۱)، (۲۴۴/۳) این حدیث را با همین لفظ و احمد در مسندش (۲۱۸/۵) با لفظ بسیار نزدیک به آن، روایت کرده‌اند. شعیب الأرنؤوط می‌گوید: اسناد آن بر شرط شیخین صحیح است. همچنین در سنن النسائی الکبری ح(۱۱۱۸۵) و مسند طیالسی ح(۱۳۴۶) و صحیح ابن حبان ح(۶۷۰۲) روایت شده و ترمذی آن را با اختلاف اندکی در سنن خود ح(۲۱۸۰) روایت کرده که این واقعه هنگام رفتن به سوی خیبر رخ داده است و سپس می‌گوید: این حدیث حسن صحیح می‌باشد ... و از ابوسعید و ابوهریره روایت شده است. [مُصحح]

با این سخن جاهلانه می‌خواهند با شرکی روی شرک دیگر را بپوشانند. مگر امامزاده قاضی‌الحاجات است تا توجه او به درخت، درخت را هم قاضی‌الحاجات کند؟  
 من خود «درخت ملا چغندر» را که در پشت مدرسه سید ناصرالدین بود دیدم که جمعی از زنان دور درخت جمع بودند و شخصی روضه می‌خواند و این زنان از درخت حاجت می‌خواستند و به اندازه‌ای کهنه و نخ به آن بسته بودند که به شمار در نمی‌آمد؛ چشم‌هایی از نقره بر درخت کوبیده بودند و به واسطه شمع زیادی که روی این درخت گذاشته شده بود به یک چوب خشک سوخته متعفن مبدل گردیده بود. عجب‌تر اینکه این بت در پشت مدرسه‌ای بود که قریب صد نفر طلبه در آن تحصیل علوم دینی می‌کردند، و یکی از آنها جرأت نهی از منکر نمی‌کرد. حوادث روزگار خیابانی احداث کرد و به حمدالله این بت از میان رفت. اما صد افسوس که مدرسه زیبایی هم از دست رفت.

همچنین چناری بود در قصر سلطنتی که آن را «چنار عباسعلی» می‌گفتند و مورد توجه ساکنان آن مکان بود و به آن تبرک می‌جستند، و به حمد الله از بیخ کنده شد.  
 خاتم انبیا آنچه لازمه تبلیغ رسالت بود به جای آورد، و چنان مسلمانان را از شرک بیزار کرد که عمر با آن همه تعصب در بت‌پرستی که زمان جاهلیت داشت، در ایام خلافتش وقتی به زیارت کعبه رفت و به حجرالأسود رسید به آن خطاب کرده گفت:  
 «ای سنگ، تو جمادی بیش نیستی، اگر ندیده بودم که پیغمبر به تو استلام می‌نمود و احترام می‌فرمود ابداً به تو اعتنایی نمی‌کردم»<sup>(۱)</sup>.

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

این نکته را باید متوجه بود که حجرالأسود را نباید عبادت کرد و استلام [لمس]

۱- این خبر در مصادر اهل سنت روایت شده است، بخاری ح (۱۵۲۰) و مسلم ح (۱۲۷۰) در صحیحشان، و دیگران از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که ایشان به سوی حجرالأسود آمده و بر آن بوسه زد و فرمود: «قسم به الله که بر تو بوسه می‌زنم و می‌دانم که تو سنگی هستی که نفع و ضرری نمی‌رسانی و اگر نمی‌دیدم که رسول الله تو را می‌بوسید، بر تو بوسه نمی‌زدم». [مُصحح]

کردن] آن هم فقط مستحب است. وضع این سنگ برای تعیین نقطه شروع به طواف است، و به اصطلاح سنگ مره است؛ به عبارت واضح تر، حاجی باید شروع به طواف از محاذات [مقابل] این سنگ کند. زیرا طواف کنندگان باید از یک جهت حرکت کنند، و اگر طواف از جهات مختلف شروع شود طائفین به محاذات یکدیگر واقع می‌شوند، و طواف مشکل می‌گردد؛ لذا تشریح شد که در محاذات سنگ نیت کنند و از آنجا شروع به طواف نمایند.

این بود تربیت پیغمبر ﷺ؛ ولی هزار افسوس که پس از مدت کمی بسیار از امت گرفتار شرک شدند و چنان در آن فرو رفتند که بعضی از این عادات ساختگی شرک‌آمیز از ضروریات دین و مسلمات شریعت سید المرسلین ﷺ گردید.

راستی ببینید چگونه جاهلیت را از نو شروع کردند! چه خواب‌ها دیدند، و چه رقع‌های بر درختان آویزان کردند! چه قدمگاه‌ها بر پا کردند و در سقاخانه‌ها، حتی در روز روشن چه شمع‌ها روشن کردند!

بس که بستند بر او برگ و ساز      گر تو بینی شناسیش باز

### ۳- ذبح و قربانی برای غیر خدا

قربانی یعنی آنچه به وسیله آن تقرب به خدا پیدا می‌کند. اعم از خونی و غیر آن؛ و در عرف اسم است برای ذبیحه، چنانکه در تاریخ بنی اسرائیل مذکور است که قربانی قابیل از نوباوه و ثمره زمین، و قربانی هابیل از حیوانات بود.

در زمان نوح مذبحی ساخته شده بود که حیوانات را در آنجا می‌کشتند و می‌سوزاندند، و در زمان ابراهیم، قربانی مردم نان و شراب و آدمی بود، که برای بت‌های خود قربانی می‌کردند. حضرت ابراهیم ذبح و قربانی بشر را منع نمود [قضیه ذبح اسمعیل و آمدن فدیة اشاره به همین معنی است].

در زمان موسی ﷺ قربانی دو قسم بود: دموی [خونی] و غیر دموی [غیر خونی]، قربانی دموی را می‌کشتند و غیر دموی را در بیابان رها می‌کردند.

این عادت را عرب جاهلی از قوم موسی آموخت که به جهت تقرب به اصنام، حیوانات را رها می‌کردند که قرآن آن را به اسم «بحیره» و «سائبه» می‌نامد، چنانکه می‌فرماید:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [المائدة: ۱۰۳]

«خدا [چیزهای ممنوعی از قبیل] بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است، ولی کسانی که کفر ورزیدند بر خدا دروغ می‌بندند و بیشترشان تعقل نمی‌کنند».

**بحیره:** عرب را رسم چنان بود که چون شتری از آن‌ها پنج بطن می‌زاد و آخرین آن نر بود، گوش آن را می‌شکافتند و رها می‌کردند، و کشتن و سوار شدن آن ممنوع می‌شد، ولی از آب و گیاه آن را ممانعت نمی‌نمودند.

**سائبه:** عرب در جاهلیت نذر می‌کرد که اگر مسافرش مراجعت کند، یا مریض بهبودی حاصل کند، شتری را آزاد کند به مثابه اینکه شخصی بنده‌ای را آزاد کند.

**وصیله:** آن گوسفندی است که هفت بطن بزاید و اگر هفتمین آن نر بود، بکشند و قربانی بتان کنند، و اگر به یک شکم نر و ماده بزاید گویند: وَصَلَتْ أَخَاهَا [پیوست به برادرش] و نر را برای خاطر خواهرش نمی‌کشتند.

**حام:** فحلی است که هفت بچه از نتایج آن قابل سواری شود و بعضی دیگر گفته‌اند که چون فرزند فرزند او قابل سواری شود گویند: حَمَى ظَهْرَهُ [یعنی پشت خود را از سواری حمایت و منع کرد] و او را آزاد کنند، و از آب و گیاه منع نکنند.

این رویه مشرکین در میان بعضی از مسلمین حکمفرماست که بز یا گوسفند یا شتر را برای سقاخانه یا قبر صالحی آزاد می‌کنند، و از امثال سایره است که می‌گویند گوساله امام رضا را تا چاشت نمی‌رسانند، و این گوساله در زمان شاه سلطان حسین صفوی بود و با طلا و آئینه زینت داده بودند و در کوچه و بازار آزاد بود، و مردم به آن تقرّب و تبرک می‌جستند و خود دیدم که بزی را برای سقاخانه سائبه نموده بودند و شاخش را طلا کرده و به آن تبرک می‌جستند.

بنی اسرائیل ذبایح دموی را سه قسمت می‌کردند: ذبیحه محرمه، ذبیحه کفاره گناهان، ذبیحه سلامه. ذبیحه اول جز پوستش تمامی آن را می‌سوزاندند، و دومی را دو قسمت می‌کردند: یکی از آن را به کاهن می‌دادند و قسمت دیگرش را می‌سوزاندند، و ذبیحه سومی گوشتش را می‌خوردند.

قربانی در نزد مسیحیان منحصر به نان و شراب بود که به نام گوشت مسیح و خون مسیح می‌خواندند.

بعضی از امم مثل مصری‌ها، رومی‌ها، فنیقی‌ها و کنعانی‌ها در امر قربانی مبالغه می‌نمودند؛ حتی بشر را قربانی می‌کردند و این عادت مشئوم تا قرن هفتم میلاد مسیح در اروپا جاری بود.

### علت پیدایش قربانی حیوانات

بعضی گفته‌اند که اصل آن مهمانی بود که بعضی از امم برای خدایان می‌کردند؛ در بتکده جمع می‌شدند و حیوانات را ذبح می‌نمودند، و همچنین اسیرانی که در جنگ گرفته بودند برای بتان قربانی می‌کردند و گوشتش را می‌خوردند. بعضی گفته‌اند که قربانی دو سبب داشت: ۱- هدیه و تشریف برای خدایان بود. ۲- کفاره گناهان که خدایان را راضی کنند و غضبشان را تسکین دهند.

### قربانی نزد وحشی‌ها سه سبب داشت:

۱- قربانی را برای روح میت می‌کردند، چون می‌گفتند میت در قبر گرسنه می‌ماند محتاج به غذاست؛ حتی اسب و غلمان میت را قربانی می‌کردند تا در قبر برای مردگان معاون و مدد باشند؛

۲- قربانی برای خدایان می‌کردند تا از آنان راضی شوند؛

۳- برای کفاره گناهان خود و قبیله قربانی می‌کردند، و اصل در این قربانی این بود که معتقد بودند به قربانی حیوان، مرض از شخص مریض منتقل به حیوان ذبح شده می‌شود، و از اعتقاد به نقل مرض از مریض به حیوان مذبح اعتقاد

دیگری پیدا شد که گناه امت منتقل می‌شود به حیوان مذبح؛ چنانکه بعضی از قبایل آفریقایی هر سال یک مرد و زن را قربانی می‌کنند و می‌گویند گناه قبیله منتقل به این دو نفر می‌شود، و قبیله از گناه پاک می‌گردد، و آتنی‌ها وقت وبای عام یا بلایای عمومی از قحط و غلا، یک نفر از بشر را قربانی می‌کردند و می‌گفتند از قربانی این شخص بلایا مرتفع می‌شود و امت نجات می‌یابد. این عقیده مبنی و منشأ عقیده نصاری است که می‌گویند عیسی فدا گردید تا مردم از گناه پاک شوند، و چنانکه در اراذل و جهله از شیعه مشهور است که «حسین بن علی شهید گردید و شیعیان را از گناه پاک فرمود».

### قربانی در اسلام

اسلام تمام این موهومات و خرافات را از بشر برداشت و قربانی حیوانات را امضا فرمود و قربانی بشر را نهی اکید نمود، چنانکه مصری‌ها هر سال یک مرتبه یک دختر زیبا را در رود نیل غرق می‌کردند و اسمش را «عروس نیل» نهاده بودند، و در زمان حکومت عمرو بن عاص و غلبه اسلام بر مصر، این امر فظیح [بسیار زشت] به برکت اسلام موقوف گردید.

اسلام قربانی حیوانات را تقریر [برقرار] نمود، اما حکمتش را بیان فرمود که برای خشنودی بتان یا تغذیه مردگان یا تغذیه زندگان نیست، بلکه بخشی است از اغنیا به فقرا و مقصود از قربانی، اطعام گرسنگان و بینوایان است چنانکه می‌فرماید:

﴿وَالْبَدَنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَا كِنَ يَنَالُهُ الْقَتْلُ مِنكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾﴾ [الحج: ٣٧-٣٦]

«و شتران فربه را برای شما از [جمله] شعایر خدا قرار دادیم در آنها برای شما خیر است پس نام خدا را بر آنها در حالی که برپای ایستاده‌اند ببرید و چون به پهلو درغلتیدند از آنها بخورید و به تنگدست [سائل] و به بینوا[ی غیر سائل] بخورانید این گونه آنها را



برای شما رام کردیم امید که شکرگزار باشید. هرگز [نه] گوشت‌های آنها و نه خون‌هایشان به خدا نخواهد رسید ولی [این] تقوای شماسست که به او می‌رسد این گونه [خداوند] آنها را برای شما رام کرد تا خدا را به پاس آنکه شما را هدایت نموده به بزرگی یاد کنید و نیکوکاران را مزده ده».

در این آیه مبارکه تصریح است که قربانی لذاته مطلوب نبوده و برای ذات حق تعالی مفید نیست، چون ﴿إِنَّ اللَّهَ عَنِّي عَنِّي عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۹۷]، و رکنی از ارکان دین نخواهد بود، و لکن به اعتبار صدقه و توسعه بر فقراء و تنگدستان است، و باید ذبح و قربانی برای خداوند متعال باشد، و نام غیر خدا در وقت ذبح و نحر ذکر نشود، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۲]

«بگو در حقیقت نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است».

مجاهد و سعید بن جبیر و قتاده و ضحاک می‌گویند که نسکِ قربانی در حج و عمره است.

در این آیه مبارکه تصریح شده است به اینکه قربانی فقط از برای ذات حق باشد و غیر او را نباید در این کار شریک گرفت. نیز می‌فرماید:

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَحْزُرْ﴾ [الکوثر: ۲]

«نماز و عبادت را برای خدایت به جای آور و شتر را برای او نحر کن» و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَالْحَمَّ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِءَ لِعَیْرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۷۳]

«خداوند بر شما مرده و خون و گوشت خوک و آنچه را که در وقت قربانی بر آن برای غیر خدا آواز بردارند حرام کرد».

و مراد از ﴿مَا أُهْلَ بِهِءَ لِعَیْرِ اللَّهِ﴾ آن بود که به نام بت‌ها و معبودهای غیر خدا

قربانی می‌کردند، در وقت قربانی می‌گفتند: «ای بت، این گوسفند را از بهر تو قربانی می‌کنیم و به واسطه تو تقرب به خدا می‌جوییم».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«حدثنی رسول الله بأربع كلمات: لَعَنَ اللهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللهِ، وَلَعَنَ اللهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ، وَلَعَنَ اللهُ مَنْ أَوَى مُحَدِّثًا، وَلَعَنَ اللهُ مَنْ عَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ»<sup>(۱)</sup>

«رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا چهار کلمه فرمود: خدا لعنت کند کسی را که برای غیر خدا قربانی کند؛ خدا لعنت کند کسی را که پدر و مادرش را لعن کند؛ خدا لعنت کند کسی را که محدثی را پناه دهد [محدث به دو وجه قرائت شده است به کسر دال یعنی بدعت‌گذار، و به فتح دال به معنی بدعت]؛ خدا لعنت کند کسی را علامات و حدود زمین را تغییر دهد [تا زمین همسایه را غصب کند]».

ابوعبید در کتاب اموال و بیهقی از زهری و او از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

«نَهَى عَنْ ذَبَائِحِ الْجِنِّ، وَقَالَ: وَذَبَائِحِ الْجِنِّ أَنْ يَشْتَرِيَ الرَّجُلُ الدَّارَ أَوْ يَسْتَخْرِجَ الْعَيْنَ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَيَذْبَحَ لَهَا ذَبِيحَةً لِلطَّيْرَةِ، وَكَانُوا فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ لَنْ يَضُرَّ أَهْلَهَا الْجِنُّ، فَأَبْطَلَ صلی الله علیه و آله ذَلِكَ، وَنَهَى عَنْهُ»<sup>(۲)</sup>

«پیغمبر صلی الله علیه و آله از قربانی‌های جن نهی فرمود، و مراد از قربانی جن این است که کسی خانه‌ای می‌خرد یا چشمه‌ای احداث می‌کند و برای رفع تشائم [بدیمنی] گوسفندی بکشد. و در جاهلیت می‌گفتند اگر گوسفندی در وقت خریدن خانه یا احداث چشمه‌ای قربانی شود، اهل آن خانه و چشمه، از آزار جن در امان خواهند ماند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله این کار را باطل کرده و نهی فرمود».

۱- در هیچ‌یک از مصادر حدیثی امامیه آن را نیافتیم، اما در مصادر اهل سنت، صحیح مسلم ح (۱۹۷۸)، با

کمی تقدیم و تأخیر. [مُصحح]

۲- السنن الکبری اثر بیهقی، (۵۲۷/۹). أبو عبید القاسم بن سلام بن عبد الله الهروی البغدادی (وفات:

۲۲۴هـ) در کتابش، غریب الحدیث، (۲/۲۲۱) آن را ذکر کرده است، اما آن را در کتابش «الأموال» نیافتیم.

همچنین حرعاملی، در وسائل الشیعة، ح (۱۵۳۸۶)، (۵۰۷/۱۱) آن را ذکر کرده است. [مُصحح].

از این آیات مبارکه و احادیث نبوی که ذکر شد، واضح گردید که قربانی برای غیر خدا شرک است، و گوشت آن حرام خواهد بود.

فقها- رضوان الله علیهم- می گویند: «هر قربانی که بر او اسم غیر خدا ذکر شود اگرچه نام خدا را هم مُنْصَم [پیوست] کنند، گوشت آن قربانی حرام و آن عمل شرک است. از این قبیل است آنچه امروز به اسم امامزادگان، یا حضرت ابوالفضل علیه السلام یا ائمه هدی علیهم السلام قربانی می کنند. چنانکه شخص عامی می گوید: «ای امامزاده، این گوسفند را در راه تو کشتم»، یا می گوید: «یا ابوالفضل، این گوسفند را به نام تو قربانی می کنم که مثلاً بیمارم را شفا بدهی».

پروردگارا، شرک به نام توحید حکومت دارد، اکثر مردم اعمال شرکیه را به نام اسلام مرتکب می شوند؛ برعکس نهند نام زنگی کافور.

واقعاً مشکل غریبی است! مسلماً گناهش به گردن شیادان است که هزار گونه توجیه برای اعمال شرکیه عوام می کنند، زیرا می خواهند نان بخورند. اینان مقلد عوامند؛ نه عوام مقلد اینان. هر جا که عوام می روند اینان نیز گوساله وار می روند. این شیادان دین فروش، چون موافق هوا و امیال توده نادان عوام سخن می رانند، مردم جاهل که قوه تشخیص ندارند خیال می کنند آنان در دین مُطَاع [اطاعت شده] هستند از این جهت اطاعت کامل از آنان می کنند تا تابع و متبوع هر دو وارد جهنم شوند:

﴿يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيِّنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ۗ﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَصْلُونَا السَّبِيلَا ۗ رَبَّنَا ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرَا ﴿٦٨﴾ [الأحزاب: ٦٦-٦٨]

«روزی که چهره هایشان را در آتش زیوروی می کنند می گویند ای کاش ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم، و می گویند پروردگارا ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند، پروردگارا آنان را دوچندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ».

راستی اگر ایمان به خدا و رسول داشتند و از قیامت می ترسیدند همین یک آیه

برای ایشان کافی بود، اما بدبختانه:

﴿إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعَزُولُونَ﴾ [الشعراء: ۲۱۲]

«در حقیقت آنها از شنیدن معزول [و محروم] اند.»

#### ۴- نذر برای غیر خدا

خداوند متعال در ستایش بندگان حقیقی خود می‌فرماید:

﴿يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ﴾ [الإنسان: ۷]

«به نذر خود وفا می‌کردند»

این آیه مبارکه دلالت بر وجوب وفای به نذر دارد و فاعلش را مدح می‌کند. پس نذر، از جمله عبادات است و در عبادت باید کسی را جز از حق در نظر نگرفت؛ همچنانکه نماز و روزه فقط برای خداست و برای غیر خدا باطل است؛ نذر هم چون عبادت است اگر از برای غیر خدا باشد باطل است. از این جهت است که فقها- رضوان الله علیهم- می‌گویند نذر کافر منعقد نمی‌شود.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ تَفَقَةٍ أَوْ نَذْرٍ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ [البقرة: ۲۷۰]

«و هر نفعه‌ای را که انفاق، یا نذری را که عهد کرده‌اید، قطعاً خداوند آن را می‌داند»

در این آیه مبارکه خداوند خبر داده است که من عمل عاملین دنیا را عالم و دانا هستم، انفاق باشد یا نذر، و خداوند عهده‌دار شده است که نیکوکاران را جزای خیر مرحمت کند.

در کافی از جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده:

«قَالَ: إِذَا قَالَ الرَّجُلُ: عَلَيَّ الْمَشْيُ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ وَهُوَ مُحْرِمٌ بِحِجَّةٍ أَوْ عَلَيَّ هَدْيٌ كَذَا

وَكَذَا فَلَيْسَ بِشَيْءٍ حَتَّى يَقُولَ: لِلَّهِ عَلَيَّ الْمَشْيُ إِلَى بَيْتِهِ أَوْ يَقُولَ: لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أُحْرِمَ بِحِجَّةٍ

أَوْ يَقُولَ: لِلَّهِ عَلَيَّ هَدْيٌ كَذَا وَكَذَا إِنْ لَمْ أَفْعَلْ كَذَا وَكَذَا»<sup>(۱)</sup>.

۱- الکافی، اثر کلینی، باب نذور، حدیث (۱)، (۴۵۴/۷). [مُصحح]

خلاصه‌اش اینست: که اگر کسی بگوید بر گردن من فلان عمل است، واقع نمی‌شود، مگر بگوید اینکه برای خدا بر گردن من فلان امر است. در کافی از کنانی روایت شده:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ رَجُلٍ قَالَ: عَلِيٌّ نَذْرٌ؟ قَالَ: لَيْسَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ حَتَّى يُسَمِّيَ شَيْئًا لِلَّهِ صِيَامًا أَوْ صَدَقَةً أَوْ هَدِيًّا أَوْ حَجًّا»<sup>(۱)</sup>.

«از حضرت صادق علیه السلام در خصوص مردی که بگوید: بر من فلان نذر است، سؤال کردم، حضرت فرمودند: اگر نام خدا را نبرد نذر صحیح نخواهد بود». در کافی از ابی عبدالله روایت شده:

«عَنِ الرَّجُلِ يَحْلِفُ بِالنَّذْرِ وَنَيْتُهُ فِي يَمِينِهِ الَّتِي حَلَفَ عَلَيْهَا دِرْهَمٌ أَوْ أَقْلٌ. قَالَ: إِذَا لَمْ يَجْعَلْ لِلَّهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ»<sup>(۲)</sup>.

«مردی که قسم به نذر می‌خورد و قصدش در قسم یک درهم یا کمتر است، اگر آن را برای خداوند قرار ندهد چیزی نیست [یعنی باطل است]».

بنابراین مقدمات، از آیات و اخبار و اجماع علما معلوم می‌شود که نذر برای غیر خدا جائز نیست و باطل است؛ مانند نذرهایی که برای قبور صالحین می‌کنند. مثل اینکه می‌گویند: «ای امامزاده، این فرش یا چراغ یا شمعدان یا گوسفند را نذر تو کردیم»؛ همه این نذرها باطل است، و اگر قضای حاجت از صاحب قبر بخواهد مسلماً شرک است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾<sup>(۳)</sup> [الأنعام: ۱۳۶]

«و [مشرکان] برای خدا از آنچه از کشت و دام‌ها که آفریده است سهمی گذاشتند و به پندار خودشان گفتند این ویژه خداست و این ویژه بتان ما، پس آنچه خاص بتانشان بود به

۱- الکافی، کلینی، باب نذور، حدیث (۲)، (۴۵۵/۷). [مُصَحَّح]

۲- الکافی، کلینی، باب نذور، حدیث (۲۲)، (۴۵۸/۷). [مُصَحَّح]

خدا نمی‌رسید و [لی] آنچه خاص خدا بود به بتانشان می‌رسید؛ چه بد داوری می‌کنند». قبیله بنی خولان را بتی بود که «عمیانس» می‌نامیدند و این قبیله را چنین رسم بود که از زرع و کشت و چارپایانی که داشتند یک نیمه برای خداوند و نیمه‌ای برای بت‌های خود جدا می‌کردند؛ آنچه نصیب خدا بود به درویشان و مهمانان می‌دادند و آنچه را که بهره بتان بود میان خدمتگزاران بتکده قسمت می‌کردند، و اگر حصه [سهم] خدا بهتر بود آن را به حصه بت‌ها تبدیل می‌کردند، ولی اگر چیزی از نصیب خدا در میان نصیب بتان می‌افتاد بر نمی‌داشتند و می‌گفتند خدا توانگر است<sup>(۱)</sup>. حق تعالی در آیه شریفه به این قسمت اشاره می‌کند.

از این بیانات واضح شد که نذر برای غیر خدا باطل است و خود حرام می‌باشد؛ چه برای قبر باشد، چه شخص زنده؛ زیرا  
اولاً: نذر برای مخلوق، مثل نماز خواندن برای غیر خداست، هر دو عبادت است و باید عبادت فقط برای خدا باشد؛

ثانیاً: نذر برای مرده تصویر نمی‌شود، زیرا میت به اجماع امت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله و ضرورت عقل، نمی‌تواند مالک باشد؛

ثالثاً: شخص نذرکننده فرض می‌کند که صاحب قبر در تصرف امور در مقابل حق تعالی مستقل است، و این صراحت در شرک و کفر دارد.

بعد از فهمیدن این مطالب اگر کسی متوجه به شرک خود شد و فهمید که عمری از روی غفلت در شرک به سر برده باید توبه کند، و پس از آن اگر نذر کرد، به این طریق آن را انجام دهد: خداوند، این قربانی را برای تو نذر کردم و ثواب این قربانی

۱- تفسیر مجمع البیان طبرسی در تفسیر فرموده خداوند متعال: ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا...﴾ «و (مشرکان) از آنچه الله از زراعت و چهارپایان آفریده است، بهره‌ای برای او قرار دادند (و نیز بهره‌ای برای بت‌ها) و به گمان خود گفتند: «این برای الله است، و این (هم) برای شریکان ما (= بت‌ها) است... تا آخر». نگاه: السیرة النبویة اثر ابن هشام (۵۳/۱) و معجم البلدان حموی، (۱۵۸/۴). [مُصحح]

را هدیۀ روح مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام یا ائمه یا اولیا دیگر کردم، و مورد و مصرفش را فقرا و دوستان ائمه هدی قرار دادم، یا اینکه این فرش یا چراغ یا ظرف را نذر تو کردم و مصرفش را حرم یا مسجد قرار دادم. اگر با این طرز که ذکر شد نذر کرد، صحیح است و مأجور خواهد بود<sup>(۱)</sup>.

سیاری از گمراهی‌های مردم از این جهت است که حکم شرع را نمی‌دانند، اگر آگاهشان نمودی البته عامل خواهند شد.

### ۵- دعا و استغاثه به غیر خدا

**استغاثه**، طلب غوث و فریاد خواستن برای برطرف نمودن شدت است، طلب عون و یاری جستن است. بعضی گفته‌اند: استغاثه برای مکروب و غمزده و اندوهناک استعمال شده است، و دعا اعم از آن و غیر آن می‌باشد، و میان دعا و استغاثه عموم و خصوص مطلق است؛ پس هر استغاثه‌ای دعاست، ولی هر دعایی استغاثه نیست.

دعا بر دو قسم است: دعای عبادت و پرستش، و دعای مسئلت و خواهش. دعای مسئلت آن است که داعی آنچه نفع خویش از جلب نفع یا کشف ضرر است طلب کند، و حق‌متعال در قرآن کریمش کسی که احدی غیر خدا را در جلب نفع یا

۱- اشاره به نکته‌ای بسیار مهم در اینجا ضروری است: کسی که می‌خواهد برای خدا نذر کند، نباید در جایی که برای غیر خدا مانند بت، قبر و غیره قربانی می‌شود، نذرش را به جا آورده یا قربانی کند؛ چون این عمل، موافقت ظاهری با مشرکان است، و چه بسا که شیطان نیت بدی را در دل انسان بیافکند و اعتقاد پیدا کند که قربانی در این مکان بهتر است، و چنین عقیده‌ای برای ایمان مؤمن خطرناک است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از ذبح در همچون جایی منع فرموده‌اند، چنانچه در حدیثی از ثابت بن ضحاک رضی الله عنه نقل شده که فرمود: «مردی نذر کرد که شتری را در بوانه قربانی کند، پیامبر صلی الله علیه و آله از او سؤال کرد: آیا در آنجا بتی از بت‌های جاهلیت بود که پرستش شود؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا در آنجا یکی از اعیاد آنها برگزار شده است؟ گفتند: خیر. رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: پس نذرت را ادا کن، چون ادای نذر در معصیت خداوند درست نیست، و در آنچه که انسان مالک آن نیست، نذر درست نیست». (سنن ابوداود، کتاب النذور، باب ما یؤمر به من الوفاء بالنذر، (۶۰۷/۳)). [مُصحح]

کشفِ ضُرِّ بخواند، تخطئه می کند؛ چنانکه می فرماید:

﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ

الْعَلِيمُ﴾ [المائدة: ۷۶]

«بگو آیا غیر از خدا چیزی را که اختیار زیان و سود شما را ندارد می پرستید و حال آنکه خداوند شنوای داناست»،

﴿قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا

اللَّهُ﴾ [الأنعام: ۷۱]

«بگو آیا به جای خدا چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می رساند و نه زیانی و آیا پس از اینکه خدا ما را هدایت کرده از عقیده خود بازگردیم»،

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ

الظَّالِمِينَ﴾ [یونس: ۱۰۶]

«و به جای خدا چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند مخوان که اگر چنین کنی در آن صورت قطعا از جمله ستمکارانی».

و هر دعای عبادتی مستلزم دعای مسئلت است، و هر دعای مسئلتی مستلزم

دعای عبادت؛ چنانکه خداوند می فرماید:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [الأعراف: ۵۵]

«بخوانید (و پرستش کنید) پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی، همانا او دوست

ندارد از حد گذرندگان را»،

﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَتْكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۰﴾ بَلْ إِلَٰهُهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا

تُشْرِكُونَ ﴿۴۱﴾﴾ [الأنعام: ۴۰-۴۱]

«بگو به ایشان که چه می بینید اگر عذاب خدا بر شما فرود آید یا قیامت شود آیا غیر

خدای را می خوانید که آن عذاب از شما بردارد، اگر راستگویانید، بلکه او را می خوانید،

پس اگر خواهد برد و دفع کند از شما [در دنیا] آنچه او را به کشف آن می خوانید و

فراموش می کنید آنچه را شریک حق تعالی قرار داده بودید»،



﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸]

«و اینکه مساجد مر خدا راست پس دیگری را با خدا مخوانید.»

امثال این آیات در قرآن بسیار است که دعای مسئلت مستلزم دعای عبادت است به جهت اینکه سائل باید سؤالش را خالص برای خدای تعالی قرار بدهد.

استغاثه در اسباب ظاهری از امور حسی جایز است؛ مثل اینکه در جنگ بگویی: «ای فلان، به فریاد من برس»، یا وقتی درنده‌ای متوجه شود بگویی: «ای بهمان، به دادم برس»، یا مصیبت دیگری متوجه شود مثل اینکه خانه‌ات آتش بگیرد یا دشمن سرت بریزد فریاد بزنی و استغاثه کنی که: «ای مسلمانان، به دادم برسید». تمامی اینها به اجماع امت سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله شرک نخواهد بود.

اما استغاثه به قوت و تأثیر در امور معنوی و اموری که غیر از حق تعالی کسی قادر بر آن نیست، مثل اینکه شفاء مرض و یا وفای دین از غیر جهت معین یا طلب رزق یا هدایت و غفران گناه و دخول بهشت و موفق شدن به علم و امثال آن؛ این نحو از استغاثه مختص به ذات ربوبی است و به غیر او شرک است، و جایز نیست استغاثه به نبی یا ولی کنی و بگویی مرا شفا ده، گناهم را ببخش، یا بگویی: «أَسْتَعِثُّ بِكَ يَا فَلَان، يَا أَغْثِي يَا فَلَان»؛ بلکه باید بگویی: «أَغْثِي يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِثِّينَ».

طبرانی روایت می‌کند:

«أَنَّهُ كَانَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مُنَافِقٌ يُؤْذِي الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: قُومُوا بِنَا نَسْتَعِثُّ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ هَذَا الْمُنَافِقِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: «إِنَّهُ لَا يُسْتَعَاثُ بِي، إِنَّمَا يُسْتَعَاثُ بِاللَّهِ»

«در زمان رسول اکرم منافقی بود [مسمی به عبدالله بن ابی] که مؤمنین را اذیت می‌کرد. بعضی از مؤمنین با یکدیگر گفتند برخیزید برویم استغاثه به رسول خدا کنیم. پیغمبر فرمود: «به من نباید استغاثه شود باید به خداوند استغاثه نمود.»

نهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از استغاثه به او در امور حسیه اگرچه جایز بود، اما جهت نهی، حمایت توحید و تحذیر از شرک و قَرَق [عادت] از توسل به غیر حق تعالی بود که مردم عادت نکنند و استغاثه به غیر خدا کنند.

## ۶- تنجیم

چون اعتقاد به تنجیم و تأثیر وهمی ستارگان و خورشید و ماه در این عالم از عقاید دیرینه فرقه صابئین است و از آنها سرایت کرده و وارد عقاید مسلمانان شده؛ از این جهت ناچاریم شمه‌ای از احوال این امت را پیش از ورود به مطلب بیان کنیم:

## عقاید صابئین

بنابر عقیده بعضی از دانشمندان، این قوم پیروان «صاب بن شیث» بودند و از این جهت اینان را صابئین خواندند و مؤید این قول کلام خود آنان است که می‌گویند معلم ما در این مذهب، عازیمون یعنی شیث و هرمس یعنی ادیس می‌باشد. صاحب صحاح می‌گوید اشتقاق صابی از صبا به معنی بیرون رفتن از دینی به دین دیگر است. عرب جاهلی رسول اکرم ﷺ را «صابی» می‌نامیدند، زیرا از دین قریش که بت‌پرستی بود خارج گشته بود و هر که را مسلمان می‌شد می‌گفتند: «صبا الرجل»، و مسلمانان را «صباة» می‌نامیدند.

در مقابل صابئه ملت «حنفاء» است، و حنیف در لغت، «اعراض از گمراهی و میل به هدایت» است. امام حنفاء- چنانکه به تفصیل بیاید- شیخ‌الانبیاء ابراهیم خلیل‌الرحمن ﷺ است، و خاتم حنفاء سیدالانبیاء حضرت ختمی مرتبت ﷺ است. چون ابراهیم ﷺ مکه را بنا کرد، آنجا را مرکز دین حنیف قرار داد. پدران و سلف اهل مکه تابع حضرت ابراهیم بودند، و حنفاء نامیده می‌شدند و جداً بر ضد صابئین بودند، ولی خلف و پسران آنان هم که معاصر ختمی مرتبت ﷺ بودند با آن همه بت‌پرستی‌ها باز هم خیال می‌کردند که بر طریقه حنفاء اند و مخالفت با بتان را خروج از دین حنیف ابراهیم می‌پنداشتند و رسول اکرم ﷺ و مسلمانان را صابی می‌نامیدند؛ چنانکه سلف و پدران ما نیز مسلمانان بودند و عقاید حقه و توحید کامل داشتند، بعد به واسطه دوری عهد و ملل، دیگر عقاید غیر اسلامی و شرک‌های زیادی به نام اسلام و توحید، جایگزین عقاید سابق شد، و حتی بسیاری از اعمال و

عقاید خلاف اسلام شایع گردید، ولی مسلمانان بی‌خبر از حقیقت اسلام، خیال می‌کنند که این عقاید و اعمالی که دارند اسلام است، و هرکس دعوت به اسلام حقیقی و سلف کند او را کافر می‌دانند.

بنیان مذهب صابئه، بر پرستش روحانیون و ملائکه است، ولی بنیاد مذهب حنفاء، بر پرستش خدای واحد است، و تفصیل مطلب بعداً بیان خواهد شد. صابئه می‌گویند: «مذهب ما اکتسابی است»، ولی حنفاء می‌گویند: «طریقه ما مبتنی بر فطرت است»، مراد از اکتساب این است که دین را باید به دلیل فهمید؛ مثلاً در باره مبدأ و معاد و فضیلت اگر دلیلی قائم شد، صحیح است، و گرنه فاسد؛ حنفاء می‌گویند: «دین فطرت است و عقاید دینی را باید فطرت تصدیق کند و هرچه از فطرت خارج شد دین بشمار نمی‌آید»؛ به فرموده خداوند:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكِ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾﴾ [الروم: ۳۰]

«پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن؛ با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است؛ آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

فطره به معنی خلقت است، و مقصود از فطرت، قابلیت برای توحید و درک حقایق است بدون امتناع و انکار. فطرتی که این صفت را دارد مردم بر آن مفتورانند، ﴿لَا تَبْدِيلَ﴾ کلمه لا، نهی است به صورت نفی. این آیه صریح است که انسان به فطرت توحید و درک حقایق آفریده شده است و ساختمان انسان در منتهی مرتبه تبدیل و استقامت خلق شده است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿۴﴾﴾ [التین: ۴]

«به تحقیق انسان را در بهترین تعدیلی خلق کردیم».

و خروج از فطرت به واسطه علل زیادی است از تربیت معلمین و تقلید آباء و تأثیر محیط و امثال آن، که این عوامل مردم را از فطرت و شریعت انسانیت خارج

نموده است، و بعث رسل برای این است که مردم را به فطرت اولیه برگردانند و مواعی که برای فطرت بشر پیدا شده مرتفع سازند.

بعضی از بزرگان می‌گویند: «هر آدمی که باشد او را البته سه مذهب باشد؛ یکی: مذهب پدر و مادر و عوام شهر بود، دوم: مذهب پادشاه ولایت، که اگر پادشاه عادل باشد بیشتر اهل ولایت عادل شوند و اگر ظالم باشد ظالم شوند و اگر زاهد باشد زاهد شوند و اگر حکیم باشد حکیم شوند و اگر سنی باشد سنی شوند و اگر شیعی باشد شیعی شوند؛ از جهت آنکه همه کس را قرب پادشاه مطلوب باشد و همه کس طالب ارادت و محبت پادشاه باشند. این است معنی: «التَّائِسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ». «مردم بر دین پادشاهان خود هستند». سوم: مذهب یار بود با هر که صحبت دوستی می‌ورزد هر آینه مذهب او گیرد، و این است معنی: «شرط صحبت مشابَهت بیرون و موافقت اندرون» و این است معنی «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ»<sup>(۱)</sup>.

عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْأَلُ وَأَبْصِرْ قَرِينَهُ فَكُلُّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ يَفْتَدِي<sup>(۲)</sup>  
 نفس از همنفس بگیرد خوی بر حذر باش از لقای خبیث  
 باد چون بر فضای بد گذرد بوی بد گیرد از هوای خبیث

۱- این متن حدیثی است که شیخ الطائفه، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (وفات ۴۶۰ هـ) در الأمالی، (چاپ قم، انتشارات دار الثقافة، ۱۴۱۴ هـ)، ص ۵۱۸ ذکر کرده است. و در مصادر أهل سنت، ترمذی آن را در سنن خود ح (۲۳۷۸) روایت کرده و می‌گوید: حدیث حسن غریب می‌باشد، همچنین أبو داود در سننش ح (۴۸۳۵) آن را آورده است. آلبانی می‌گوید: درجه حدیث حسن می‌باشد، أحمد در مسندش (۳۰۳/۲ و ۳۳۴) نیز روایت کرده و شعیب أرنؤوط می‌گوید که سند آن جید، یعنی خوب است. همگی آنها با سند خودشان از أبو هریره به صورت مرفوع با این الفاظ روایت نموده‌اند: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يَخَالِلُ». «فرد بر دین دوستش است پس هر کدام از شما بنگرد با چه کسی پیوند دوستی برقرار می‌کند». [مُصَحَّح]

۲- «در باره خود شخص سوال مکن بلکه به دوستش بنگر (که کیست)، چرا که هر دوست، به دوست خود اقتدا می‌کند». [مُصَحَّح]

## صائبه بر چهار فرقه منقسم است:

**فرقه اول:** اصحاب روحانیونند. این فرقه می‌گویند: «مبدأ عالم، ذات ربوبی و حقیقت قیومی است که مقدس از حدوث و زوال است. این ذات اعلی و اجل است که او را عبادت و پرستش کنیم. به عبارت دیگر، خداوند از بندگانش دور است و بندگان به واسطه فرو رفتن در عالم طبیعت و شهوات نمی‌توانند تحصیل تقرب و زلفی به او کنند، پس ناچار بایستی وسائلی [واسطه‌هایی] میان رب و خلق باشد. این وسائط موجوداتی هستند در وضع ربوبی و عالم بالا که روحانی صرفند، و مقدس از مواد جسمانی و قوای جسمانی و حرکات مکانیه و تغییرات زمانی می‌باشند، و در جوار رب‌العالمین مجبول [سرشته شده] بر تقدیس و تمجید و تعظیم دائم و تسبیح سرمدند. این واسطه - چنانکه بیان خواهد شد - غیر از واسطه‌ای است که حنفاء قائلند و انبیا را واسطه هدایت می‌دانند.

نیز می‌گفتند که روحانیون خدایان و ارباب ما هستند و میان ما و خدای جهان وسیله‌اند به توسط اینان باید تقرب به خدا جست و رزق و حیات و صحت و سایر چیزهای دیگر را از اینان باید خواست. روحانیون مدبر کواکبند، محرم افلاک و انجمند، حرکات کواکب بر ترتیب مخصوص علت پیدایش نباتات و جمادات و حیوانات است، کواکب هیکل روحانیونند، و نسبت روحانیون به کواکب، مثل نسبت نفس به بدن انسان است، برای هر روحانی هیکلی مخصوص است، و برای هر هیکلی فلکی است، می‌گویند عازیمون و هرمس بنای علم هیئت را گذاشتند و اسماء کواکب سیاره و تقسیم بروج از این دو شخص است.

**فرقه دوم:** اصحاب هیاکلند، این فرقه می‌گفتند انسان محتاج به واسطه است، ملائکه و روحانیون به چشم دیده نمی‌شوند، و ما محتاج به واسطه‌هایی هستیم که دیده شوند تا بتوانیم متوجه به آنها شویم و اسباب تقرب به مبدأ را تحصیل کنیم. پس باید ستارگان را که به چشم دیده می‌شوند وسیله قرار دهیم و آنها را بپرستیم. برای پرستش ستارگان اولاً خانه و منزل هر یک را، ثانیاً مطالع و مغاریشان را، ثالثاً

اتصالات و موافقت و مخالفت به ترتیب طبایعشان را، رابعاً تقسیم ایام و لیلی و ساعات بر آنها را، و خامساً تقدیر صور و اشخاص و اقالیم [سرزمین‌ها] و اِمصار [شهرها] بر آنها را باید دانست و شناخت؛ بعد از معرفت آنچه مذکور شد، به نقش خواتیم [انگشترها] و خواندن عزائم و دعوات [دعاها] باید متوجه شد.

مثلاً: برای زحل روز شنبه را اختصاص داده بودند، و در ساعت اول آن روز انگشتر مصور به صورت زحل در دست می‌کردند، و لباس مخصوص به آن را می‌پوشیدند، و بخور مناسب آن می‌سوزاندند، و به طلب حاجتی که برآوردن آن از افعال و آثارِ مختصهٔ زحل بود می‌پرداختند. همچنین سایر کواکب، نیز روز معین و ساعت مشخص و بخور و لباس و خاتمِ مخصوص و کار معلوم داشتند. اگر شخص مسلمان چشم باز کند می‌فهمد که تیرک به انگشتر از یادگاری‌های ستاره‌پرستان بوده و بدبختانه از شعار اهل تقوی شده است.

این فرقه چون به وسیلهٔ وسائط به مطلوب می‌رسیدند، بر آنها اطلاق اسم «إله» و «رب» می‌نمودند. و خداوند متعال را «رب الأرباب» و «إله الآلهه» می‌گفتند؛ بعضی هم إله الآلهه را نام آفتاب می‌دانستند؛ می‌گفتند تقرب به این هیاکل موجب نزدیکی به روحانیون است، و تقرب بدانها مؤدی قُرب باری تعالی است، زیرا که هیاکل ابدان روحانیون است و نسبت آنها مثل نسبت اجساد است به ارواح؛ پس هیاکل چون زنده به حیاتِ روحانیون صاحب حیات، و مدرک کلیات و جزئیات می‌باشند و روحانیون متصرف در هیاکلند، چنانکه ما متصرف در ابدان خود هستیم، و شکی نیست که نزدیکی به شخص، تقرب به روح اوست و بر این عقاید در خارج آثاری مترتب می‌کردند. طلسمات و تنجیم و تعزیم و کهنات که هنوز نمونه‌ای از آنها باقی است و جزو عقاید دیگران به خصوص بعضی از مسلمانان شده است از علوم ایشان می‌باشند.

از این مطلب می‌فهمیم که عقول عَشره، که فلاسفه بر آن رفته‌اند، همین روحانیونند که صابئه می‌گویند، و متفلسفه اسلام به آن معتقد شده این عقیدهٔ شرکی

از صابئین وارد فلسفه شده، بدبختانه متفلسفین اسلام این عقیده شرکيه را قبول کردند و خیال نمودند خداپرستی و توحید این است و آیاتی که در قرآن نفی شفاعت ملائکه می‌کند اشاره به این عقیده ستاره‌پرستی است؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۶]

«بسا فرشتگان در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان به هیچ وجه اثری ندارد».

**فرقه سوم: اصحاب اشخاصند**، این فرقه می‌گفتند که هیاکل روحانیون در همه اوقات دیده نمی‌شوند، زیرا گاهی طالع و گاهی آفل، زمانی ظاهر و زمانی مخفی هستند. پس به ازاء هر هیکلی از هیاکل سیارات و در حضرت ایشان در مقام حاجت معتکف شد تا از برکت اشخاص، توجه به هیاکل و تقرب به روحانیات و در نتیجه، تقرب باری تعالی حاصل شود و در این آیه اشاره به این معنی:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]

«نمی‌پرستیم ایشان را مگر اینکه نزدیک گردانند ما را به سوی خدا نزدیک گردانیدنی».

﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]

«اینان شفیعان ما در آستان پروردگارند».

در پیروی این عقاید بتخانه‌ای بنا کردند و هر بتی را در مقابل هیکلی نهادند. در استدعای حاجات، ملاحظه جمیع اضافات نجومی می‌کردند؛ مانند وقت و ساعت و درجه و دقیقه و روز و ساعت مخصوص به هر یک از هیاکل و بخور و انگشتر و لباس و عزائم مناسب آنها.

هیاکلی که بنا نهادند به اسامی جواهر علقیه روحانیه و اشکال کواکب سماویه بود؛ مانند هیکل علت اولی، هیکل عقل ضرورت، هیکل نفس که تمامی اینها به شکل دایره بود، هیکل زحل شش ضلعی بود، هیکل مشتری مثلث، هیکل مریخ مستطیل، هیکل آفتاب چهارضلعی، هیکل عطارد مستطیل در میان سه ضلعی، هیکل زهره سه ضلعی در میان چهار ضلعی و هیکل ماه هشت ضلعی.

فرقه چهارم: حلولیه‌اند، ابن بطوطه و سایر مورخین اینان را «حرانیه» نام نهاده‌اند، این فرقه می‌گفتند که خدای معبود یکی است و او اجرام و افلاک و ستارگان را آفریده، ستارگان هم مدبر عالم سفلی هستند، ستارگان هفتگانه را زنده و ناطق و پدران موالید ثلثه جماد و نبات و حیوان می‌دانستند، و عناصر چهارگانه آب و خاک و آتش و باد را مادران موالید ثلثه فرض می‌کردند و می‌گفتند: خدای تعالی در کواکب سبعة ظهور و جلوه نمود، و متشخص به اشخاص کواکب گردیده است، بدون اینکه تعددی در ذات او حاصل شود- چنانکه گاهی خداوند ظهور در اشخاص می‌کند و این شخص خدای بشر می‌شود- شرور و قبیح و موجودات پست را خداوند خلق نفرموده بلکه این‌ها از اتصالات ستارگان نحس و سعد و اجتماع عناصر پاک و کثیف پیدا می‌شود.

این بود خلاصه عقاید صابئین که ستارگان و بت‌ها را عبادت می‌کردند، ستارگان را مؤثر تام می‌دانستند، برای ایام سعد و نحسی قائل بودند و نگین‌ها و سنگ‌ها را دارای تأثیرات روحی و معنوی می‌پنداشتند و آنها را مؤثر در معنویات می‌دانستند، خداوند تبارک و تعالی شیخ‌الانبیاء ابراهیم خلیل علیه السلام را برای هدایت قوم خود که صابئین بودند برانگیخت و او با فرقه هیکل پرستان و بت پرستان مناظره‌ها و مباحثه‌ها فرمود و ما مناظره ابراهیم علیه السلام را با صابئین به طور مختصر به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

### مناظره امام حنفاء ابراهیم علیه السلام با صابئین

خداوند می‌فرماید:

﴿وَوَلَدَكَ حُجَّتْنَا ۖ آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ ۚ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ ذُنُوبِهِ ۚ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ

عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾ [الأنعام: ۸۳]

«این حجت ماست که به ابراهیم دادیم تا بر ضد قوم خود ایراد کند، هر که را بخواهیم به درجات بلند می‌کنیم. خداوند تو حکیم و داناست.»

ابراهیم علیه السلام نخست با اصحاب اشخاص اقامه حجت نمود. آزر که پدر و به قولی



عموی آن جناب بود، اعلم این فرقه به شمار می‌رفت و تمام آداب و مراسم عبادت اصنام و کارهای بتخانه در دست او بود. بدین جهت ابراهیم بیشتر اوقات با او مناظره می‌کرد خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي أَرَىٰ أَرْكَكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الأنعام: ۷۴]

«وقتی که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتان را خدا می‌گیری؟ به درستی که من تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم»،  
و در سوره مریم می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْءًا﴾ [مریم: ۴۲]

«وقتی که (ابراهیم) پدر خود را گفت: ای پدر من، چرا می‌پرستی آنچه را که نه می‌شنود و نه می‌بیند و دفع نمی‌کند از تو چیزی را؟».

ابراهیم علیه السلام خطاب به پدر فرمود که ای پدر اگر به خلقت خود به دیده بصیرت بنگری می‌بینی که فطرت و خلقت تو اشرف تمام مخلوقات است و آثار سماویه و انوار علویه و اسرار ملکوتیه در تو اظهر است، در صورتی که سمیع و بصیر و نافع و ضارّی، جسمی که مصنوع خود توست، نه گوش شنوا دارد و نه دیده بینا چگونه می‌تواند در تو تصرف کند، نفعی یا ضرری به تو برساند و یا تو را از چیزی بی‌نیاز کند:

﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿۹۵﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾﴾ [الصافات: ۹۵-۹۶]

«آیا می‌پرستید آنچه را که خودتان می‌تراشید؟ و خداوند آفرید شما را و آنچه می‌کنید».

و فاقد چیزی چگونه تواند مُعطی [عطا کننده] همان چیز شود؟

ذات نایافته از هستی بخش چون تواند که شود هستی بخش  
کهنه ابری که شد از آب تهی ناید از وی صفت آب دهی  
و چون با دلائل روشن و حجج لامع [تابنده] بر او مدلل داشت که این بت‌ها که  
آفریده و مخلوق خود تو است واسطه و شفیع تو در نزد رب‌الآرباب نتوانند بود فرمود:

﴿يَتَأَبَّتْ إِلَيَّ قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾ [مریم: ۴۳-۴۴]

﴿لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا﴾ [مریم: ۴۳-۴۴]

«ای پدر من، حق تعالی افاضه علمی به من کرده است که به تو نداده، مرا پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم، ای پدر من، شیطان را مپرست به درستی که او از اوامر خدای بخشنده سر پیچیده است».

آزر، این کلمات حقیقت و آیات پسر را به هیچ وجه مورد قبول قرار نداد و گفت:

﴿أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا بَرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْجُرُنِي مَلِيًّا﴾ [مریم: ۴۶]

«آیا از خداوندان من رو بر می گردانی؟ اگر باز نایستی تو را سنگسار می کنم، دور شو از من زمانی دراز».

چون حجت علمی در آزر و اتباع او اثری نبخشید حضرت ابراهیم علیه السلام اقامه برهان عملی فرمود و به شکستن بت ها قیام نمود. خداوند می فرماید:

﴿قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا بَرَاهِيمُ﴾ [۴۶]

﴿إِنْ كَانُوا يَنْطَفُونَ﴾ [الانبیاء: ۶۲-۶۳]

«گفتند: ای ابراهیم، آیا این کار را تو به خدایان ما کردی؟ گفت: بلکه بت بزرگ این کار را کرده است! از خودشان بپرسید اگر توانند حرف زد».

بدین ترتیب، ابراهیم علیه السلام اطرافیان آزر را ملزم کرد همان طور که در پاسخ به زبان فروماندند، در جواب دلیل هم ذلیل شدند. ناچار دست تعدی دراز و یاوه سرایی آغاز نمودند که از سنت جاهلان است، که چون به حجت از خصم فرومانند سلسله خصومت بجنبانند، همچو آزر بت تراش که چون جواب حجت پسر نداشت، به جنگش برخاست که:

﴿لَئِن لَّمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ﴾ [مریم: ۴۶]

«اگر باز نایستی هر آینه تو را سنگسار کنم».

حضرت ابراهیم علیه السلام که باری تعالی او را بر ملکوت کونین و اسرار عالمین مطلع

ساخته بود، چنانکه می فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ [الأنعام: ۷۵]

«این طور نمودیم ابراهیم را ملکوت آسمان و زمین‌ها را تا اینکه از یقین دارندگان باشد».

مناظره‌ای هم با اصحاب هیاکل کرد، و به طریق الزام و مماشات با خصم و مجادله به نحو احسن و اتم، نخست ستاره‌ای را معبود خود گرفت:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ﴾

[الأنعام: ۷۶]

«چون شب فرا رسید کوكبی را دید و گفت: این خدای من است، و چون غایب شد گفت: من غایب شدگان را دوست ندارم»

و آنچه که تغییر و انتقال بر آن عارض گردد، اطلاق صفت خداوندی بر او شایسته نیست، زیرا چون تغییر می‌کند محتاج به تغییر دهنده‌ای است. همچنین اطلاق صفت شفیع نیز بر آن جایز نیست زیرا که افول و زوال، او را از حد کمال بیرون برده است.

و نظر به اینکه جمعی از صابئه منتقل شده بودند که در حال افول، توجه ستارگان ممتنع است، پس بنابراین اشخاصی را قائم هیاکل قرار داده بودند، چنانکه مشروحاً گذشت. حضرت ابراهیم علیه السلام استدلال بر آنها نمود به آنچه فی‌الجمله بعضی بدان معترف بودند، و این ابلاغ در احتجاج است که مسلماتِ خصم را مدرک قرار داده و با همانها او را محکوم نمایند.

بالجمله چون حضرت ابراهیم علیه السلام از ستاره رویگردان شد ماه را دید در منتهای درخشندگی، گفت: این خدای من است:

﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي﴾ [الأنعام: ۷۷]

«پس چون دید ماه را که برآمد گفت: این پروردگار من است»،

﴿فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾ [الأنعام: ۷۷]

«پس چون غایب شد گفت: اگر خدای من مرا رهنمایی نکند از گمراهان خواهم بود»،

﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَاقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ

مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۷۸]

«پس خورشید را دید گفت: این خدای من است، که بزرگتر از دیگران نیز هست. پس چون غایب شد گفت: ای قوم، من بیزارم از آنچه برای خدا انباز قائل شوید». آخر الامر چون آن حضرت همه درهای عُذر را به روی ایشان بست فرمود:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

[الأنعام: ۷۹]

«به درستی که من متوجه می‌کنم روی خودم را به طرف آنچنان کسی که آفرید آسمان‌ها و زمین را در حالی که حنیفم و مشرک نیستم».

پیش بی حد هر چه محدود است لاست کل شیء غیر وجه‌الله فناست

\*\*\*

|                               |   |
|-------------------------------|---|
| می‌پرستید آفتاب چرخ را        | خوار کرده جان عالی نرخ را               |
| آفتاب، از امر حق طباخ ماست    | ابلهی باشد، که گوئیم او خداست           |
| آفتابت گر بگیرد چون کنی       | آن سیاهی زو، تو چون بیرون کنی؟          |
| نی به درگاه خدا آری صداع؟     | که سیاهی را بیر، واده شعاع              |
| گر گُشندت نیمه شب، خورشید کو؟ | تا بنالی، یا امان خواهی از او           |
| حادثات اغلب به شب واقع شود    | و آن زمان معبود تو غایب بود             |
| سوی حق، گر ز آستانه خم شوی    | وارهی از اختران محرم شوی <sup>(۱)</sup> |

بدین ترتیب، ابراهیم خلیل علیه السلام توحید حقیقی را مسلم داشت و بیان فرمود که فطرت، دین حنیف است، معادات سماویه و ارضیه فاعل حقیقی نیستند؛ بخشنده، وجود حق است و جز او مؤثری در آفرینش نیست.

ولی چون «حب الشيء یعمی ویصم»، قوم ابراهیم با آنکه در جواب عاجز ماندند و

۱- مثنوی معنوی مولانا جلال الدین رومی بلخی، دفتر چهارم، قصه هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا سوی سلیمان علیه السلام، به استثنای بیت اول که آن در دفتر دوم مثنوی است. [مُصحح]

اقرار به عدم نطق بت‌های خود کردند نتوانستند از عادات مذمومه چندین ساله خود دست بردارند:

﴿ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطُقُونَ﴾ [الأنبياء: ٦٥]

«پس نگویند سر بر سرهای خود [یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند] تو دانسته‌ای که این بت‌ها سخن نگویند، [پس چرا ما را امر به پرسش می‌کنی]»،

و پس از شنیدن سرزنش‌ها و توبیخات حضرت که فرمود:

﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ [٦٦] أَفِ لَكُمْ

﴿وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [الأنبياء: ٦٦-٦٧]

«ابراهیم گفت: آیا پرستش می‌کنند جز خدای تعالی آنچه سود ندهد شما را چیزی، و زیان نرساند شما را از زشتی، و ناخوشی باد شما را و مر آن چیزی را که می‌پرستید به جز خدای تعالی، آیا تعقل نمی‌کنید (قباحت کردار خود را؟)».

چون مجال سخن برایشان نماند بنا بر شیوه جاهلان، روحانیون قوم حکم تکفیر ابراهیم را نوشتند، و جزای او را سوزانیدن قرار دادند که مبدا مریدان سر از این سر بیرون آرند:

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ٦٨]

«گفتند: بسوزانید او را و یاری کنید خدایان خود را اگر هستید نصرت‌کنندگان».

نمرود موافق حکم قضات فرمان داد تا آتش افروختند و پیغمبر خدا را در آتش انداختند ولی ایزد منان فرستاده خود را در آن دریای آتش فرونگذاشت و بر خلیل گلستان کرد:

﴿قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ [٦٩] وَأَزَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمْ

﴿الْأَحْسَرِينَ﴾ [٧٠] وَخَجَيْنَهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ٦٩-٧١]

«گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم سرد و سلامت باش. و اراده کردند نمرودیان به ابراهیم مکرری در سوختن او، پس ما ایشان را زیان‌کارتر گردانیدیم و ابراهیم و لوط را [از عراق که منزل نمرود و قوم او بود] به زمینی نجات دادیم که در آن مر جهانیان را برکت دادیم [که شام

است]».

آتش ابراهیم را دندان نزد  
 آتش ابراهیم را نی قلعه بود  
 آتش ابراهیم را نبود زیان  
 جان ابراهیم باید تا بنور  
 پایه پایه بر رود بر ماه و خور  
 چون خلیل از آسمان هفتمین  
 ای خلیل اینجا شرار و دود نیست  
 چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای

چون گزیده حق بود چو نوش گزد  
 تا بر آورد از دل نمرود دود؟  
 هر که نمرود است گو میترس از آن  
 بیند اندر نار فردوس و قصور  
 تا نماند همچو حلقه بند در  
 بگذرد که ﴿لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ﴾.  
 جز که سحر و خدعه نمرود نیست  
 آتش آب توست و تو پروانه‌ای<sup>(۱)</sup>

در قضیه مناظره ابراهیم علیه السلام چند سخنی است که می‌باید گفت: یکی آنکه آنجا که فرمود:

﴿بَلْ فَعَلَهُ وَكَيْبُهِمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِن كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۳]

«بلکه کرده است این را بت بزرگ ایشان (از روی خشم) پس اگر بتان سخن گو هستند از ایشان سؤال کنید»

ظاهراً این کلام دروغ است و این عمل بت بزرگ نبوده است و زیننده جناب ابراهیم نیست که:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۴۱]

«و یاد کن در قرآن ابراهیم را به درستی که پیغمبر راست گوی بود».

جواب آن است که جناب ابراهیم علیه السلام خود فرموده بود:

﴿وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَمَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ﴾ [الأنبياء: ۵۷]

«و قسم به خدا که هر آینه تدبیری کنم در باب بتان شما بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان [بروید به خارج شهر و عیدگاه]». پس از این تهدید جای انکار نبود چنانکه قوم گفتند:

۱- ابیات فوق برگرفته از دفاتر مختلف مثنوی مولانا می‌باشد که به دلیل اشتراک موضوعاتشان، مولف آنها را در یکجا و پشت سرهم آورده است. [مصحح]

﴿قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [۵۹] ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُرُّهُمْ يُقَالُ لَهُوَ إِبْرَاهِيمُ﴾ [۶۰] ﴿قَالُوا فَأَتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ﴾ [۶۱] ﴿[الأنبياء: ۵۹-۶۱].  
گفتند که این کار را با خدایان ما کرده است؟ [و این‌ها را در هم شکسته؟] به درستی که او از ستمکاران است، گفتند: شنیدیم جوانی که [به بدی] بتان را یاد می‌کرد و او را ابراهیم می‌نامند، گفتند: پس بیاورید او را و چنان کنید که مردم او را ببینند شاید گواهی دهند [که اینست بتان را نکوهش می‌کند].»

و محض اینکه ابراهیم را به اقرار آوردند به طور استفهام تقریری سؤال کردند:

﴿قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ﴾ [الأنبياء: ۶۲]

«گفتند: ابراهیم آیا تو این کار را [از شکستن و خورد نمودن] با خدایان ما کردی؟»  
آن‌جناب برای اتمام حجت و تنبیه ایشان فرمود:

﴿بَلْ فَعَلَهُو كَيْرُهُمْ هَذَا فَسَعَوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطُقُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۳]

و شکستن بت‌های کوچک را به شرط نطق آنها به گردن بت بزرگ انداخت، و این سخن اندکی در نفس قوم اثر کرد چنانکه می‌فرماید:

﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۴]

«پس بازگشتند و مراجعه کردند به عقول خود و گفتند شما ستمکارانید (به پرستش چیزی که نشنود و نگوید).»

سخن دیگر اینکه جناب ابراهیم علیه السلام در مواضع سه‌گانه فرمود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾ این را اگر به طور حقیقت و اعتقاد گفت لازم می‌آید فی الجمله مذهب صابئه را داشته و هنوز در تحقیق و اجتهاد بوده و واصل به مقام توحید و یقین نگردیده باشد. در این صورت چگونه ممکن است مرتبه رسالت را داشته قوم را هدایت نماید؟ و گرنه از روی اعتقاد گفت موهوم کذب است.

جواب: گوئیم سخن ابراهیم علیه السلام بر طریق استفهام انکاری است که رب حقیقی بودن ستارگان را انکار کرد؛ و تحقیق آن است که گفته شود برای مماشات با قوم، اظهار دخول در دین آنها نمود و بعد استدلال به افول کرد، تا نزدیک‌تر با انصاف

باشد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ﴾ [الأنعام: ۸۳]

«این حجت ما است که دادیم ابراهیم بر قومش اقامه فرماید».

این دلیل راه، رهرو را بود  
 کو بهر دم در بیابان گم شود  
 واصلان را نیست جز چشم و چراغ  
 از دلیل و راهشان باشد فراغ  
 گر دلیلی گفت آن مرد وصال  
 گفت بهر فهم اصحاب جدال  
 بهر طفلی نو، پدر تی تی کند  
 گرچه فهمش هندسه گیتی کند  
 پس همه خلقان چو طفلان ویند  
 لازمست این پیر را در وقت پند<sup>(۱)</sup>

از این مقدمات معلوم شد که قول به تأثیر ستارگان و سعد و نحس ایام از ملت صابئین است و ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله چون خاتم حنفاء است از این عقیده منع اکید فرموده و ایمان به تنجیم را حرام و شرک به خدای تعالی قرار داده است.

در «معتبر» [اثر محقق حلی] از نبی اکرم صلی الله علیه و آله مروی است:

«مَنْ صَدَّقَ كَاهِنًا أَوْ مُنْجِمًا فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ»<sup>(۲)</sup>

«کسی که منجمی یا کاهنی را تصدیق کند، بر آنچه که محمد آورده است کافر شده است».

نضر بن قابوس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده:

«الْمُنْجِمُ مَلْعُونٌ وَالْكَاهِنُ مَلْعُونٌ وَالسَّاحِرُ مَلْعُونٌ...»<sup>(۳)</sup>

منجم و کاهن و ساحر همگی ملعونند،

و در نهج البلاغه:

«إِنَّهُ صلی الله علیه و آله لَمَّا أَرَادَ الْمَسِيرَ إِلَىٰ بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ سِرَّتَ فِي

۱- مثنوی معنوی، مولانا جلال الدین رومی، دفتر دوم. [مُصحح]

۲- المعتبر فی شرح المختصر، اثر محقق حلی ۶۸۸/۲، وسائل الشیعة حر عاملی باب «عدم جواز تعلم النجوم والعمل به» (۱۴۴/۱۷)، ح (۲۲۲۰۵) که آن را از مولف المعتبر روایت کرده است. در مصادر اهل سنت: مسند أحمد (۴۲۹/۲)، بیهقی در السنن الكبرى، (۱۳۵/۸). [مُصحح]

۳- وسائل الشیعة، (۱۴۳/۱۷)، ح (۲۲۲۰۱)، و منهاج الفقاهة، محمد صادق روحانی (۳۱۵/۱). [مُصحح]



هَذَا الْوَقْتِ حَشِيْتُ أَنْ لَا تَتَلَفَّرَ بِمُرَادِكَ مِنْ طَرِيقِ عِلْمِ النُّجُومِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ وَتَحْوَفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ وَاسْتَعْنَى عَنِ الْاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفَعَ الْمَكْرُوهَ.. إِلَى أَنْ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَتَعَلَّمِ النُّجُومَ إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكُهَانَةِ... وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ<sup>(۱)</sup>.

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که خواست به سفری رود گفتند: یا امیرالمؤمنین، اگر در این هنگام حرکت کنی از روی علم نجوم ترس آن است که به مراد خود نرسی. گفت: گمان می‌کنی که شخص را هدایت به ساعتی می‌نمایی که اگر در آن سفر کند از خطر محفوظ می‌ماند، و نیز از ساعتی که اگر شخص در آن حرکت کند گرفتار مصیبت می‌گردد می‌ترسانی؟ کسی که به واسطه این سخن، تو را تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده، و خود را در نیل به مراد، و دفع مکروه از استعانت خداوند مستغنی دانسته است؛ تا اینکه گفت: ای مردم، از یاد گرفتن نجوم جز آنچه که در خشکی و دریا راه نشان دهد حذر کنید زیرا که این علم به کهانت می‌کشاند، و کاهن مانند ساحر، و ساحر مانند کافر است، و کافر هم در آتش است.»

«وَقَرِيبٌ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ مَا وَقَعَ بَعَيْنُهُ بَيْنَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ مَنْجَمٍ آخَرَ نَهَى عَنِ الْمَسِيرِ، فَقَالَ: أَتَدْرِي مَا فِي بَطْنِ هَذِهِ الدَّابَّةِ أَذْكَرُ أَمْ أَنْثَى؟ قَالَ: إِنْ حَسَبْتُ عَلِمْتُ! قَالَ: فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَدْ كَذَّبَ بِالْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَآذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ ﴿۳۴﴾. وَمَا كَانَ مُحَمَّدٌ صلی اللہ علیہ وسلم يَدْعِي مَا ادَّعَيْتَ. أَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ وَالسَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ النَّصْرُ. مَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا اسْتَعْنَى عَنِ الْاسْتِعَانَةِ

۱- نهج البلاغة، خطبه‌ی ۷۹، ص ۲۰۲ (ط. مؤسسة المعارف). [مصحح]

بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي هَذَا الْوَجْهِ، وَكَانَ أَحْوَجَ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ فِي دَفْعِ الْمَكْرُوهِ عَنْهُ»<sup>(۱)</sup>.

«و نزدیک این حدیث شریف است، حدیث دیگری که میان او و منجم دیگری رخ داد: منجم او را از سفر ممانعت کرد، پس علی رضی الله عنه فرمود: آیا می‌دانی آنچه که در شکم این حیوان است نر است یا ماده؟ گفت: اگر حساب کنم می‌دانم، فرمود: هرکس تو را به این سخن تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است. قرآن می‌گوید: «علم به قیامت و فرود آمدن باران و آنچه در ارحام است مخصوص به خداوند می‌باشد و هیچ‌کس فردای خود را نمی‌داند و هیچ‌کس سرزمین مرگ خود را نمی‌داند، همانا خداوند آگاه است». پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنین ادعایی نکرده است. آیا گمان می‌کنی ساعتی را می‌دانی که هرکس در آن سفر کند نصرت و یاری با او می‌رسد. کسی که تو را تصدیق کند باید خود را از خداوند بی‌نیاز بداند و برای رفع شرور به چون تویی نیازمند باشد».

عبدالملک بن أعین روایت کرده:

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: إِنِّي قَدِ ابْتُلَيْتُ بِهَذَا الْعِلْمِ فَأُرِيدُ الْحَاجَةَ فَإِذَا نَظَرْتُ إِلَى الطَّالِعِ وَرَأَيْتُ الطَّالِعَ الشَّرَّ جَلَسْتُ وَلَمْ أَذْهَبْ فِيهَا وَإِذَا رَأَيْتُ الطَّالِعَ الْخَيْرَ ذَهَبْتُ فِي الْحَاجَةِ. فَقَالَ لِي: تَقْضِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ! قَالَ: أَحْرِقْ كُتُبَكَ»<sup>(۲)</sup>

«به حضرت ابی عبدالله گفتم: که من مبتلی به این علم شده‌ام، هر وقت حاجتی می‌خواهم به طالع نگاه می‌کنم، اگر طالع شر دیدم می‌نشینم و در آن وقت حرکت نمی‌کنم، و اگر طالع را خیر یافتم از پس حاجت می‌روم، فرمود: آیا حکم هم می‌کنی؟ گفتم: بلی. فرمود: کتاب‌هایت را بسوزان».

از این احادیث صحیح معلوم می‌شود که اعتقاد به تنجیم، شرک و کفر است، و چون مطلب بسیار دقیق است و مردم کاملاً مبتلای این شرکند. و این عقیده سبب بدبختی‌ها و ناامیدی‌ها و ترس از غیر خدا و امید به غیر حق است باید تفصیلی در این امر شرکی دهیم تا مطلب روشن‌تر گردد.

۱- «الأمالی»، شیخ صدوق، روایت ۱۶، ص ۴۱۵؛ «وسائل الشیعة»، (۳۷۱/۱۱-۳۷۲)، ح (۱۵۰۴۴). [مُصحح]

۲- «من لا یحضره الفقیه»، شیخ صدوق، (۲/۲۶۷)، ح (۲۴۰۲)؛ وسائل الشیعة، (۱۱/۳۷۰). [مُصحح]

نجوم شامل چند قسمت است: طبیعیات، حسابیات و وهمیات.

**طبیعیات نجوم**، عبارت است از تأثیر طبیعی آفتاب و ستارگان در روی زمین و موالید این عالم. این چیزی است که به هیچ وجه انکار نمی‌شود؛ چنانکه مشهود است که آفتاب تأثیر در رویدن نبات و در تربیت حیوان دارد و در شهرها و طبیعت اهالی آن نیز مؤثر است. چنانکه اگر عرض ناحیه‌ای کم باشد مزاج اهل آن ضعیف و رنگ‌هایشان سیاه و زرد است؛ مانند نوبه و حبشه، و اگر عرض ناحیه‌ای زیاد باشد رنگ‌های مردم آن نواحی سفید و موهایشان اشقر است؛ مانند ترکستان. پس تأثیر طبیعی آفتاب و ماه و ستارگان امری است محقق و قول به تأثیر طبع به هیچ وجه مورد بحث ما نیست و اعتقاد به آن شرک نخواهد بود؛

**حسابیات نجوم**، این است که مثلاً منجم حساب می‌کند و از کسوف و خسوف خبر می‌دهد و غالب اوقات اشتباه هم نمی‌کند؛ اعتقاد و ایمان به این محاسبات نیز موجب شرک نمی‌باشد.

**وهمیات نجوم**، آنست که تأثیر وهمی برای ستارگان قائل شوند؛ مثل اینکه بگویند به حکم ستارگان فلانی عمرش فلان قدر است، یا اینکه ثروتش زیاد می‌شود، یا فقیر می‌شود، یا وزیر می‌شود، یا بچه‌ای که در شکم این زن است خوشبخت یا بدبخت است، عالم خواهد شد یا جاهل، یا اینکه فلان روز برای ملاقات پادشاهان خوب است، یا فلان ساعت برای ازدواج مبارک است، یا فلان روز برای دوا خوردن خوب است، فلان روز برای قصد کردن خوبست، فلان روز برای خضاب کردن یا حمام رفتن یا کرسی گذاشتن و تغییر منزل مبارک است، و امثال این موهومات، مانند روز سفر کردن و یا بنا کردن و غیره.

آنچه که در شرع ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نهی و حرام شده و شرک به خدا محسوب گردیده همین وهمیات نجوم است. چنانکه در اخبار صحیحه که ذکر شد، این معنی مراد است.

عقل هم این معنی را کاملاً تصدیق می‌کند، زیرا ممتنع [محال] است که بشر

بتواند به احوال جمیع ستارگان و تأثیراتشان راه پیدا کند، زیرا که ستارگان نامحدودند و علم به نامحدود، ممتنع است. امروزه با وجود تلسکوپ‌های قوی علمای رصد می‌گویند که فوقِ کهکشانِ محسوس، کهکشان‌هایی هست که با این ادوات بصری فعلی نمی‌توان آنها را به خوبی دید. عجیب است چگونه می‌شود که بشر با اینکه به احوال همه ستارگان راه ندارد، با دیدن و رصد چند ستاره حکم به آیندهٔ عالم و افراد موجود در آن کند؟ «مَا هَذَا إِلَّا ضَلَالٌ مُّبِينٌ».

از طرف دیگر، علم تنجیم مشتمل بر اصولی است که عقل بر آن می‌خندد؛ مانند اینکه بدهات عقلانی حکم می‌کند که در آسمان حمل و ثور و حیه و عقرب و دب و کلب و تینی نیست، و متقدمین چون فلک را به دوازده قسمت تقسیم کردند و خواستند برای هر یک علاماتی معین کنند آنها را به صورت حیوانی تشبیه کردند، با اینکه این شباهت خیلی بعید بود. ولی علمای نجوم از این اسماء و علامات موهوم، تفریعاتی متفرع کردند و گفتند صورت‌های سفلی [زمینی] مطیع صورت‌های علوی [بالا] هستند؛ پس عقرب‌ها را تابع صورت عقرب فلکی گرفتند، و افعی‌ها را مطیع صورت تین فلکی، و شیر را تابع شیر موهوم فلک دانستند؛ لیکن کسی که چگونگی وضع این اسماء را بداند بر این احکام می‌خندد و دروغ‌گویی علمای نجوم بر او روشن می‌گردد.

به علاوه، این علم روش خاصی نداشته، مبتنی بر تقلید محض است، و این تقلید هم منظم نیست: هر طایفه مقاله‌ای دارد مخالف مقالهٔ طایفهٔ دیگر؛ چنانکه بابلی‌ها مذهب خاصی داشتن، و فرس هم مذهب دیگری، هندی‌ها هم احکام نجوم را به قسم ثالثی بیان می‌کردند و غیر از اینها مذاهب بسیار دیگری نیز بود.

اگر به تاریخ مراجعه کنیم می‌بینیم که منجمان در زمانی پیش‌گویی‌هایی کرده‌اند ولی به زودی دروغ‌گویی‌شان واضح شده است:

در سنهٔ ۷۳ هجری، امیرالمؤمنین علیه السلام برای محاربه با اهل شام حرکت فرمود. همهٔ منجمین گفتند علی علیه السلام در این جنگ کشته می‌شود و شکست سختی بر او وارد آید.

دروغشان روشن شد و لشکر علی علیه السلام بر اهالی شام غلبه کرد و جز به حيله عمرو بن عاص خلاصی نتوانستند جست که قرآن‌ها بر سر نیزه کردند.

همچنین در جنگ خوارج منجمان گفتند: ای امیرالمؤمنین، چون قمر در برج عقرب است، اگر حرکت کنی شکست خواهی خورد. آن حضرت علیه السلام فرمود: «متوکلاً علی الله حرکت می‌کنم». حرکت فرمود و فتح و فیروزی کامل نصیب حضرتش گردید.

در سال ۷۶ هجری منجمان به عبیدالله زیاد گفتند که اگر با مختار جنگ کنی فتح و فیروزی نصیب تو گردد. عبیدالله زیاد با هشتاد هزار نفر حرکت کرد و ابراهیم پسر مالک هم با هزار مرد جنگی از طرف مختار پیش آمد. دو لشکر در زمین «نصیین» به هم رسیدند. هفتاد و سه هزار نفر از اصحاب عبیدالله کشته شد ولی از لشکریان پسر مالک کشته‌ها از صد تجاوز نکرد و پسر مالک عبیدالله را در معرکه کشت.

در سال ۱۴۶ هجری که بنای بغداد پایان رسید، منجمان اتفاق کردند که طالع این بنا حکم می‌کند که خلیفه‌ای در این شهر نخواهد مرد. این عقیده به اندازه‌ای شیوع یافت که شعرا به منصور، بانی بغداد، تهنیت و تبریک گفتند. اتفاقاً چون منصور در راه مکه، مهدی در ماسبدان، هادی در عسباد، و رشید در طوس درگذشتند، این عقیده رفته رفته کاملاً مؤثر و مؤکد گردید، ولی هنگامی که امین در بغداد بدست طاهر ذوالمینین به قتل رسید، این اصل باطل شد و دروغگویی نجوم ظاهر گردید. پس از آن، جمعی از خلفا مانند واثق و متوکل و معتضد و مکتفی و ناصر هم در بغداد مردند. از این قبیل دلایل و شواهد بر کذب منجمان بسیار است.

اگر گفته شود که استدلال کرده‌اند اهل تنجیم بر صحت آن به آیه مبارکه:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿۱۹﴾﴾ [القمر: ۱۹]

«ما بر [سر] آنان در روز شومی به طور مداوم تندبادی توفنده فرستادیم»،

و آیه شریفه:

﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ﴾ [فصلت: ۱۶]

«پس بر آنان تندبادی توفنده در روزهایی شوم فرستادیم»

که در این دو آیه به روز نحس اشاره شده است، پس معلوم می‌شود ایام سعد و نحس واقعیت دارد، در جواب می‌گوییم:

**اولاً:** روز نحس به معنی روزی است که سرمایه‌سخت باشد چنانکه راغب اصفهانی در مفردات تصریح می‌کند که: «ایام نحسات یعنی شدیدات البرد»؛

**ثانیاً:** زمان، معلول حرکت و موجودی است که در ذات او تصرم [به سر آمدن] و انقضاء [سپری شدن] مأخوذ است؛ به بیان واضح، موجودی است سیال و غیر باقی، و این موجود غیر باقی را در آن قطعاتی فرض کرده‌اند از آن، و دقیقه و ساعت و روز و شب و هفته و ماه و سال و قرن و دهر و هر قطعه از زمان، پس از رفتن و منقضی شدن آن، دیگر موجود نخواهد شد و بر نمی‌گردد.

مَا فَاتَ مَضَىٰ وَمَا سَيَأْتِيكَ فَايْنُ؟ قُمْ فَاغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ  
تا قطعه اول زمان معدوم نشود قطعه ثانی موجود نخواهد شد، مثلاً تا روز شبیه معدوم نشود روز یکشنبه موجود نخواهد شد، و در ذات زمان که حقیقت سیال است، نحس و سعد تصویر نمی‌شود که بگوییم این قطعه نحس است و این قطعه سعد یا مبارک و نامبارک.

اما اجزاء زمان به واسطه حادثه‌ای که در آن واقع می‌شود سعد و نحس می‌گردد، مثل اینکه ماه رمضان مبارک و سعد شد به واسطه نزول قرآن.

خلاصه، موجودات و حوادث چون گاهی سعد و زمانی نحسند، و البته موجودات زمانی، در افق زمان واقعه‌اند؛ از این جهت سعد و نحس آنها را به زمان نسبت می‌دهند، و ذات زمان علتی برای خوبی یا بدی نیست و نمی‌توان گفت که روز خاصی نحس یا سعد است، و ایام تأثیر در حوادث دارد. «مَا هَذَا إِلَّا ضَلَالٌ مُّبِينٌ». در آیه مبارکه، این نحوست همیشه ملازم مکذب رسل است، و مُسْتَمِرِّ صِفَتِ نَحْسِ اسْتِ، نه صِفَتِ رُوزِ، و اگر گمان کند نحوست صِفَتِ رُوزِ اسْتِ و آن رُوزِ

چهارشنبه آخر صفر است، و این روز همیشه نحس است، در فهم قرآن خطا رفته است.

پس سعود ایام و نحوس آن به سعادت اعمال و نحوست آن است. و اعمال سعد در موافقت رسل، و اعمال نحس در مخالفت آنان است. آن روز که عمل شایسته از انسان صادر شود سعد است، و اگر اعمال رذیله سرزند نحس خواهد بود؛ چنانکه روز بدر بر مؤمنین سعد بود، و بر مشرکین نحس.

روزی که عمل صالح از انسان صادر شود سعد است، اگرچه روز سیزدهم یا روز چهارشنبه آخر صفر باشد. روزی که عمل بد از انسان صادر شود آن روز نحس است، اگرچه عید نوروز باشد. **أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا.**

### ۷- تَطْيِيرٌ<sup>(۱)</sup> و تشائم

ابن اثیر در نهاییه می‌گوید: طیره، به کسره طاء و فتح یاء، تشائم به چیزی است (یعنی شوم گرفتن و زدن فال بد)، و طیره مصدر تَطْيِيرٌ است مثل تخییر و خیره. اصل تَطْيِيرٌ این بود که در جاهلیت وقتی کسی اراده سفر یا تجارت یا کار دیگر داشت مرغ یا حیوانی وحشی را از منزلش می‌راند، اگر آن حیوان به سوی راست می‌رفت آن را «سانح» و اگر به سوی چپ می‌رفت «بارح» می‌گفتند. اگر روی به آنان می‌کرد «ناطح»، و اگر از پشت آنان می‌آمد «قعید» می‌نامیدند. بعضی از اعراب بارح را شوم می‌گرفتند، و تبرک به سانح می‌جستند، و بعضی دیگر برخلاف این بود؛ چنانکه در میان ما نیز مردمانی هستند که تبرک به قهقهه جغد می‌جویند، و وای وای او را به فال بد می‌گیرند. تَطْيِيرٌ در استعمال اولیه‌اش در تشائم به پرنده وضع شده بود، و بعدها در همه حوادثی که شوم می‌گیرند استعمال شد.

رسول اکرم ﷺ چنانکه امراض اجتماعی و خلقی بشر را معالجه فرمود، همچنین این مرض مهم تَطْيِيرٌ را که بیشتر بشر مبتلی به آن هستند و روز به روز زیادتر

۱- تَطْيِيرٌ را به فارسی سره مرغوا می‌گویند.

می‌گردد، علاج کرد. چنانکه در جواب سؤال از تطییر فرمود:

«این چیز است که بعضی از شما بدان گرفتارید ولی نباید شما را از کارتان باز دارد»<sup>(۱)</sup>.

در حدیث دیگر است که فرمود:

«هنگامی که فال بد زدید، آن کار را ترک نکنید، بروید و تطییر شما را از کار باز ندارد»<sup>(۲)</sup>.

باید دانست که تطییر فقط به کسی ضرر می‌زند که از آن بترسد، ولی کسی که

۱- مسلم در صحیحش، کتاب الصلاة، باب تحریم الکلام فی الصلاة، (۳۸۱/۱)، ح (۵۳۷) وأحمد فی مستدش، (۱۸۱/۳۹)، با لفظ خودش از معاویة بن الحکم السلمي روایت کرده است؛ حدیث دیگری وجود دارد که معنی آن بسیار نزدیک به این حدیث است، مجلسی در بحار الأنوار (۳۲۰/۵۵)، به صورت مرسل و با این لفظ ذکر کرده است: «ثَلَاثٌ لَا يَسْلَمُ مِنْهَا أَحَدٌ: الطَّيْرَةُ وَالْحَسَدُ وَالظَّنُّ. قِيلَ: فَمَا نَصْنَعُ؟ قَالَ: إِذَا تَطَيَّرْتَ فَاْمُضِ وَإِذَا حَسَدْتَ فَلَا تَتَّبِعْ وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تُحَقِّقْ». «سه چیز است که هیچکس از آن در امان نمی‌ماند (و سوسه‌های آن در درون قلب غالب اشخاص پیدا می‌شود): فال بد و حسد و سوء ظن است، عرض کردند: پس چه کنیم؟ فرمود: هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد عملاً کاری بر طبق آن انجام مده و هنگامی که سوء ظن پیدا کردی آنرا نادیده بگیر». این روایت مجلسی، برگرفته از مصادر اهل سنت می‌باشد، بطوری که حدیث را متقی الهندی در کنز العمال، شماره (۴۳۷۸۹) از حسن به صورت مرسل نقل کرده و آن را به حافظ زُستَه (عبد الرحمن بن عمر ابی الحسن الزهری الأصبهانی) در کتابش «الإیمان»، شماره (۲۸۵۶۳) از ابوهیریه بصورت مرفوع نسبت داده است. همچنین آن را به حافظ بیهقی در «شعب الإیمان» منسوب کرده است. [مُصحح]

۲- حدیث را با این لفظ نیافتم، اما حدیث دیگری که از نظر معنا به آن نزدیک است را حرّ عاملی در ابواب آداب السفر از کتاب "الوسائل"، ح (۱۵۰۲۳) روایت کرده که چنین است: از حسن بن علی بن شعبه در «تُحَفِّ الْعُقُولُ» از پیامبر ﷺ که فرمود: «إِذَا تَطَيَّرْتَ فَاْمُضِ وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَقْضِ». «هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و بگذر و هر زمان گمان بد کردی پس حکم و داوری نکن». اما در مصادر اهل سنت، در ضمن حدیث طولانی که سیوطی در جامع الصغیر به صورت مرفوع از جابر ﷺ روایت می‌کند، آمده است که «إِذَا ظَنَنْتُمْ فَلَا تَحْقُقُوا وَإِذَا حَسَدْتُمْ فَلَا تَتَّبِعُوا وَإِذَا تَطَيَّرْتُمْ فَاْمُضُوا وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا وَإِذَا وَرَنْتُمْ فَأَرْجِعُوا». با وجودی که ابن ماجه در سننش تنها جمله آخر را آورده است اما سیوطی آن را به طور کامل به ایشان نسبت داده است و آلبانی در کتاب ضعیف الجامع الصغیر و زیاده (۵۸۸)، آن را ضعیف دانسته است. [مُصحح].



اعتناء نکند و برود ضرر نمی‌بیند، به خصوص اگر این دعا را بخواند:

«اللَّهُمَّ لَا ظَيْرَ إِلَّا ظَيْرُكَ، وَلَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ، وَلَا إِلَهَ غَيْرِكَ»<sup>(۱)</sup>. اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحُسْنَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ»<sup>(۲)</sup>.

«طیره» و «تشووم» از اقسام شرک و القاء شیطان و وسوسه اوست، و هرچه انسان به آن بیشتر اهمیت بدهد مؤثرتر و بزرگ‌تر می‌شود، و اگر بی‌اعتنایی کند، بی‌اثر و مضمحل می‌گردد، و مادامی که قلب را مشغول آن نکرده و فکرش را متوجه ننموده باشد، به هیچ‌وجه مؤثر نخواهد بود<sup>(۳)</sup>.

۱- شیخ صدوق علی بن بابویه قمی در «الأمالی»، ص ۴۱۶، از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در جوابش به شخص مُنجم پیشگو که ایشان را از رفتن به نهروان ترسانده بود، اینگونه دعا کرده‌اند: «اللَّهُمَّ لَا ظَيْرَ إِلَّا ظَيْرُكَ وَلَا ضَيْرَ إِلَّا ضَيْرُكَ وَلَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرِكَ». «بارالها، هیچ چیز شومی وجود ندارد مگر اینکه تو بخواهی و هیچ ضرری واقع نمی‌شود مگر اینکه تقدیر و باشد، و خیر و خوبی وجود ندارد مگر اینکه از طرف تو باشد و هیچ خدایی جز تو نیست».

اما در مصادر اهل سنت؛ ابوبکر ابن ابی شیبہ در المصنف (۲۹۸۷۲) از ابن عباس روایت کرده که هنگام شنیدن صدای کلاغ، این دعا را می‌خواند. احمد در مسندش (۲۲۰/۲) از عبد الله بن عمرو از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: «مَنْ رَدَّتْهُ الظَّيْرَةُ مِنْ حَاجَةٍ فَقَدْ أَشْرَكَ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا كَفَّارَةُ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَنْ يَقُولَ أَحَدُهُمْ: اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا ظَيْرَ إِلَّا ظَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ غَيْرِكَ». «کسی که فال بد او را از انجام حاجتش برگرداند، یقیناً شرک ورزیده است، گفتند: ای رسول خدا، کفاره آن چیست؟ فرمود: اینکه بگوید: خدایا، هیچ خیری جز خیر و خوبی تو نیست و هیچ شومی جز با اراده تو نیست و خدایی جز تو وجود ندارد». [مُصحح]

۲- «بحار الأنوار» (۳۰۲/۹۱)، در خلال دعای طولانی، و (۲/۹۲-۳)، به نقل از «مکارم الأخلاق» طبرسی. ابن ابی الحدید نیز آن را به صورت مرسل در شرح نهج البلاغه، (۳۷۴/۱۹) ذکر کرده است. و عبدالرزاق بن همام الصنعانی در «المصنف»، ح(۱۹۵۱۲)، و بیهقی در «السنن الكبرى»، ح(۱۶۹۶۲)، با سند خودشان از عروه بن عامر به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. [مُصحح]

۳- کلینی در «الکافی» (۱۸۷/۸-۱۹۸) با سند خودش از عمرو بن حریث روایت کرده که گفت: أبو عبد الله علیه السلام فرمودند: «الظَّيْرَةُ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا إِنْ هَوَّنَتْهَا تَهَوَّنَتْ وَإِنْ شَدَّدْتَهَا تَشَدَّدَتْ، وَإِنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئاً لَمْ تَكُنْ شَيْئاً». «فال بد، اثرش به همان اندازه است که آنرا می‌پذیری، اگر آن را سبک بگیری کم اثر و اگر آنرا محکم بگیری پر اثر خواهد بود، و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت». [مُصحح]

اگر کسی در زندگانی متشائم و بدبین باشد، بدبختی‌ها مثل سیل به او هجوم می‌کنند، و درهای وسوسه بر او باز می‌شود، و هرچه می‌بیند، یا می‌شنود به آن تشنوم می‌زند؛ مثلاً صبح که از خانه بیرون بیاید اگر کوری یا شلی یا صاحب آفتی ببیند، تشائم می‌زند، یا هر کلمه‌ای که بشنود و غیر مناسب ببیند، به فال بد می‌گیرد، و خود را بدبخت می‌پندارد. حال این شخص مانند حال یک نفر وسواسی است که التفات بر علم و ناصح ندارد، و هیچ‌وقت متوکل بر حق نیست، بلکه برهنه از اعتماد و اتکاء به خالق جهان است، و همیشه متمسک به اسباب موهوم و ضعیف می‌باشد. هر کس به این‌جا برسد بلاهای گوناگون روزگار و مصائب چرخ بوقلمون کاملاً متوجه او می‌شود؛ مانند کسی که دمل دارد و مرهم نمی‌گذارد، و به جای آن نمک بر آن می‌پاشد، شخص بدبین و مُتَطَيِّر [فال‌گیرنده] همیشه محزون و متحیر است، و زندگانش تنگ می‌باشد. از هر امری دوری می‌کند، در هر کاری وسواس دارد. هر موهومی را مؤثر می‌پندارد، و چه بسیار از حظوظ [لذت‌ها] و منافی که از آنها محروم می‌ماند.

تَطَيِّر و بدبینی کار دشمنان انبیا و رسل است، و خداوند در قرآن از قول منکرین رسل بیان می‌فرماید:

﴿إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾ قَالُوا طَيَّرْنَاكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾﴾ [یس: ۱۸-۱۹]

«ما شما را شوم گرفتیم، اگر به این سخنان خود خاتمه ندهید شما را سنگسار می‌کنیم، و از ما به شما عذاب سختی می‌رسد، گفتند: اگر فکر کنید شومی شما با خودتان است، بلکه شما قومی هستید که از حد تجاوز نموده‌اید.»

همچنین از قول قوم فرعون می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَيَّرْتَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣١﴾﴾ [الأعراف: ۱۳۱]

«اگر به قوم موسی ارزانی و وسعت رزق و فراوانی و عافیت می‌رسید، می‌گفتند: حق با

ماست و سزاوار این نعمت‌ها هستیم، و اگر قحط و بلا و مرضی می‌رسید می‌گفتند: از شومی موسی و اصحاب او و بدقدمی ایشان است. پس خدا خبر داد که شومیشان از جانب خداست، نه به سبب موسی، ولی ایشان نمی‌دانند.

همچنین درباره دشمنان رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تُصِبَّهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبَّهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۷۸]

«و اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد می‌گویند این از جانب خداست و چون صدمه‌ای به ایشان برسد می‌گویند این از طرف توست؛ بگو همه از جانب خداست»، پس در این سه جای قرآن، خداوند تطییر را به دشمنان رسل منسوب می‌فرماید، در جواب تطییرشان به موسی ﷺ و قوم او می‌فرماید:

﴿أَلَا إِنَّمَا طَيَّرْتُم بِعِنْدِ اللَّهِ﴾ [الأعراف: ۱۳۱]

«آگاه باشید که [سرچشمه] بدشگونی آنان تنها نزد خداست»،

در جواب تطییرشان به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۷۸]

«بگو همه از جانب خداست»،

و در جواب تطییرشان به رسل می‌فرماید:

﴿طَيَّرْتُكُمْ مَعَكُمْ﴾ [یس: ۱۹]

«شومی شما با خود شماست».

ابن عباس می‌گوید: یعنی قضا و قدرشان نزد خداست، و در روایت دیگر یعنی شومیشان از نزد خداست. و به واسطه کفر و تکذیب آیات و رسل خدا، نتیجه عمل که شومی و بدبختی است از نزد خدا خواهد بود، و این، شومی‌ای است که در دنیا به واسطه اعمال بد حاصل شده است.

این معنی، نظیر قول خداست که می‌فرماید:

﴿وَكُلٌّ اِنْ سَنِ اَلْزَمَنَةَ طَطِيْرُهُ وِ فِى عُنُقِهٖ...﴾ [الإسراء: ۱۳]

«آنچه از خیر و شر تطییر می‌زند بر گردن خودشان است»<sup>(۱)</sup>.

عرب می‌گوید: جرى له الطائر بكذا من الخير والشر، ابو عبیده می‌گوید: طائر نزد عرب به معنی حظ است که به فارسی بخت می‌گویند. عرب می‌گوید: هذا يطير لفلان.

بعضی هم گفته‌اند که: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَطَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ یعنی: سبب شومیشان نزد خداست، و آن اعمالی است که در نامه عمل ایشان نوشته شده و خدا آنها جزا می‌دهد.

این معنی متناقض با سخن رسل که گفتند: ﴿طَطَّرَكُمْ مَعَكُمْ﴾ نیست، یعنی حظ شما و آنچه به شما از خیر و شر می‌رسد با شماست، و به سبب اعمال و کفر و مخالفتتان با ناصحین گرفتار آنها می‌گردید. پس اینها از طرف ما انبیا و رسل نیست و ما مسببان نیستیم، بلکه به واسطه سرکشی و دشمنی شماها با انبیاست، و طائر ظالم با خودش است و آن هم نزد خدا مکتوب است، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تُصِبَّهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ

الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۷۸]

«اگر بدی به کفار برسد می‌گویند: [ای محمد] از طرف توست. بگو: همه از نزد

خداست. چرا این قوم حرف [خود] را نمی‌فهمند؟»

یعنی: اگر تفقه می‌کردند و می‌فهمیدند آنچه را که تو از طرف حق آورده‌ای به فال بد نمی‌گرفتند. چون هرچه رسول خدا آورده خیر محض است، شر در آن تصور نمی‌شود، صلاح حال امت است، و فساد در آن راه ندارد، حقیقت حکمت و عقل است، عبث و بیهوده در آن نیست، رحمت صرف است. جور در آن تصور نمی‌شود، پس اگر این قوم اهل فهم و درایت بودند، به خیر محض و وجودی سراپا رحمت تطییر نمی‌زدند. زیرا که شومی فقط از خود بشر است به سبب کفر و ظلم و شرک و

۱- بعضی گفته‌اند: در ﴿أَلَا إِنَّمَا طَطَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [الأعراف: ۱۳۱]. طائر به معنی عمل است و گردن به

عمل اختصاص داده شده به جهت این که گردن محل طوقی است که به آن می‌اندازند و قدرت برداشتن آن را ندارند. چنانکه می‌گویند گناه فلان بر گردن فلان است، یا مثلاً: فلان کار را بکن گناهش به گردن من.

اعمال شرک و افعال زشت که در آنان راسخ شده، و اینها نزد خدا محفوظ است؛ مانند سایر حظوظ دیگری که به اعمال خود تهیه کرده‌اند.

از جابر روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَا عُوْلَ وَلَا طَيْرَةَ وَلَا شُؤْمَ»<sup>(۱)</sup>

«غولی نیست و طیره حقیقتی ندارد و هیچ چیز شوم نیست».

از عبدالله بن مسعود که گفت:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الطَّيْرَةُ شِرْكٌ، وَلَكِنَّ اللَّهَ يُدْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ»<sup>(۲)</sup>

«رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: طیره شرک است، و لکن با توکل به خدا اثرش محو می‌شود».

در روایت دیگر است که:

«مَنْ رَدَّتْهُ الطَّيْرَةُ فَقَدْ قَارَنَ الشِّرْكَ»<sup>(۳)</sup>

۱- «الکافی» اثر کلینی، باب حدیث قوم صالح، ح (۲۳۴)، (۱۹۶/۸)، و لفظ آن - در خلال حدیث طولانی تر:

«ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: لَا عَدْوَى وَلَا طَيْرَةَ وَلَا هَامَةَ وَلَا شُؤْمَ وَلَا صَفْرَ... الحديث». «سپس

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: عدوی (سرایت بیماری به دیگری بدون اراده خداوند صلی الله علیه و آله) و بدفالی و شوم بودن جغد

و ماه صفر (یا موجودی در شکم) صحیح نیست...». اما در مصادر أهل سنت، مسلم در صحیحش [کتاب

السلام، ح (۲۲۲۲)]، و أحمد فی مسندهش (۲۹۳/۳) با سند خودشان از جابر روایت کرده‌اند که گفت:

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا عَدْوَى وَلَا طَيْرَةَ وَلَا عُوْلَ». یعنی: «عدوی (سرایت بیماری به دیگری بدون

اراده خداوند صلی الله علیه و آله) و بدفالی و غول وجود ندارد». [مُصحح]

۲- کلینی در «الکافی» باب حدیث قوم صالح، ح (۲۳۶)، (۱۹۸/۸) با سند خودش از ابو عبد الله (ع) روایت

کرده که گفت: رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فرمود: «كَفَّارَةُ الطَّيْرِ التَّوَكُّلُ». «کفاره فال بد زدن، توکل بر خداوند صلی الله علیه و آله

می‌باشد». اما در مصادر أهل سنت، سنن أبو داود ح (۳۹۱۲)، و سنن ابن ماجه ح (۳۵۳۸) با لفظ:

«الطَّيْرَةُ شِرْكٌ وَمَا مِنَّا إِلَّا وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُدْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ» «فال بد زدن شرک است و از ما نیست

اما الله متعال بوسیله توکل بر او، آن را از بین می‌برد». و أحمد نیز در مسندهش (۴۴۰/۱) آن را روایت کرده و

در آن جمله «الطَّيْرَةُ شِرْكٌ» دو بار تکرار شده است. [مُصحح]

۳- با این لفظ، آن را در هیچ مصدر معتبری نیافتیم و چه بسا که خطای چاپی صورت گرفته باشد و صحیح آن

اینگونه می‌باشد: «مَنْ رَدَّتْهُ الطَّيْرَةُ عَنْ شَيْءٍ فَقَدْ قَارَنَ الشِّرْكَ». «کسی که فال بد او را از کاری باز دارد

همانا در معرض شرک قرار گرفته است». بزار آن را در مسندهش (۳۰۰/۶) از رویف بن ثابت رضی الله عنه، و ابوبکر

بن الخلال در السنة (۱۱۶/۴)، ح (۱۳۰۰)، و ابن وهب در الجامع، ص ۷۴۳، ح (۶۵۶) از فضالة بن عبید

«کسی که شومی کاری او را از عمل باز دارد به شرک نزدیک شده است».

و در روایت دیگر:

«مَنْ رَدَّتْهُ الطَّيْرَةُ مِنْ حَاجَةٍ فَقَدْ أَشْرَكَ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا كَفَّارَةُ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَنْ يَقُولَ أَحَدُهُمْ: اللَّهُمَّ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُكَ وَلَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا غَيْرُكَ»<sup>(۱)</sup>

«کسی که او را تشائم از حاجتی که دارد باز دارد مشرک است. عرض کردند کفاره آن

چیست؟ فرمود: این دعا را بخواند: «لَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُكَ...». که سابقاً ذکر کردیم.

پس بنا بر نص آیات و اخبار معلوم شد که تطییر و تشائم کار مشرکین است و به

هیچ وجه علت برای امری نخواهد بود.

### از چیزهایی که در جاهلیت شوم می گرفتند عطسه است

اهل جاهلیت اگر عطسه‌ای می شنیدند دست از کار باز می داشتند؛ روزی که قصد

شکار می کردند، پیش از بیدار شدن مردم حرکت می کردند که مبادا از کسی عطسه‌ای

صادر شود و مانع از رفتن به شکار گردد.

اگر عطسه از کسی که او را دوست می داشتند صادر می شد، می گفتند: «عُمراً و

شَبَاباً» [باعث عمر و جوانی باشد] و اگر شخصی که مورد بغض ایشان بود عطسه

می کرد می گفتند: «وَرِيَاءٌ وَفَحَاباً»، [مبتلا به درد کبد و سرفه شوی]. وقتی کسی

عطسه‌ای از شخصی می شنید و شوم می گرفت می گفت: خدا کند شومی عطسه‌ات بر

خودت باشد؛ آنها به عطسه شدید بیشتر فال بد می زدند.

هنگامی که آفتاب نبوت از افق عربستان طالع شد، خداوند متعال به واسطه

پیغمبرش این موهومات جاهلیت را باطل و مردم را از تشائم و تطییر به عطسه نهی

صریح فرموده و تشریح کرد که به جای نفرینی که به عطسه کننده می کردند برای او

الأَنْصَارِيُّ رَوَيْتُ عَنْهُ رَوَايَةً فِي سُلْسَلَةِ الْأَحَادِيثِ الصَّحِيحَةِ ح (١٠٦٥) جُزْءِ أَحَادِيثِ صَحِيحِ

ذَكَرَ كَرْدَةَ اسْت. [مُصَحَّح]

١- احمد در مسندش (٢٢٠/٢) ح (٧٠٤٥) از عبد الله بن عمرو بصورت مرفوع روایت کرده است. محقق

شعيب أرنؤوط آن را حسن دانسته است. [مُصَحَّح]

طلب رحمت کنند و تبریک بگویند، و چون نفرین بر عطسه کننده نوعی از ظلم بود دعا به لفظ رحمت تشریح شد، و امر شد که شنونده عطسه، برای عطسه کننده تسمیت [دعای عطسه گفتن] و طلب مغفرت کند و مراد از تسمیت گفتن: «يَرْحَمُكَ اللَّهُ». بعضی تسمیت را با سین مهمله «تسمیت» خوانده‌اند، یعنی: تکریم و احترام. خلاصه، شوم گرفتن عطسه که شایع است، از کارهای دوره جاهلیت بوده که اسلام آن را باطل کرده است. نبی اکرم ﷺ فرمود که خداوند عطسه کننده را دوست دارد:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعُطَّاسَ، وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ. فَإِذَا تَقَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتُرْهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّهُ إِنْ فَتَحَ فَاهُ فَقَالَ آه آه، ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ»<sup>(۱)</sup>

«خداوند عطسه را دوست و خمیازه را مکروه می‌دارد، پس وقتی یکی از شما خمیازه می‌کشد، باید هر قدر ممکن است مخفی بدارد، زیرا وقتی که دهانش را باز کرده و آه آه گفت، شیطان می‌خندد.»

چون عطسه باعث نشاط، و خمیازه علامت کسالت و سستی است.

### تفأل<sup>(۲)</sup> مستحسن و ممدوح است

انسان باید در زندگانی متفأل بوده و نسبت به آینده اعتماد به خداوند داشته باشد. رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

۱- نوری طبرسی در «مستدرک الوسائل»، ح (۹۷۴۶)، (۸/ ۳۸۴) تنها دو جمله اول آن را به نقل از کتاب «الجعفریات» روایت کرده‌است. و لفظ آن: حَدَّثَنِي مُوسَى حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْعُطَّاسَ وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ». یعنی: رسول الله ﷺ فرمود: «همانا الله متعال عطسه را دوست دارد و از خمیازه بدش می‌آید». حدیث به طور کامل در مصادر أهل سنت و با الفاظ بسیار نزدیک به آنچه مولف ذکر کرده وجود دارد. نگا: صحیح بخاری (۵۸۶۹) و سنن ابی داود (۵۰۳۰) و سنن ترمذی (۲۷۴۶)، و صحیح ابن خزیمه (۶۲/۲)، همه آنها، این حدیث را با سند خودشان از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند. [مُصحح]

۲- تفأل را به فارسی سره «مروا» می‌نامند.

«لَا طَيْرَةَ وَأَجِبُ الْقَالَ الصَّالِحِ»<sup>(۱)</sup>

«تطیری نیست، و فال نیکو را دوست می دارم».

شکی و شبهه‌ای نیست که پیغمبر ﷺ فال نیکو را دوست می داشت و مدح آن را با ابطال تطیر، و فال بد مقارن فرمود؛ چنانکه در حدیث صحیح دیگر است که رسول خدا ﷺ می فرماید:

«لَا طَيْرَةَ، وَخَيْرُهَا الْقَالَ. قَالُوا: وَمَا الْقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ»<sup>(۲)</sup>

«تطیر حقیقت ندارد و بهترین اقسام آن فال نیک است. عرض کردند که آن چیست؟ فرمود: کلمه و سخن خوبی است که یکی از شما می شنود».

پس نخست تشائم و طیره را باطل فرمود تا تصور طیره به رسول اکرم ﷺ نشود، و پس از آن فال نیکو را تأیید کرد.

در اعجاب به فال نیکو و تفأل زدن به هیچ وجه تصور شرک نمی شود بلکه از طبیعت انسانی و فطرت آدمیزاد است که به آنچه ملایم طبیعت و موافق فطرت اوست تمایل دارد؛ چنانکه در بعضی آثار است که رسول اکرم ﷺ از شکوفه حنا و حلوا و عسل و آب شیرین سرد خوشش می آمد. قرآن را با صوت نیکو دوست می داشت و گوش می داد، و معالی [بزرگواری] اخلاق و مکارم شیم [اخلاق نیک] و خلاصه هر کمال و خیر آنچه که انسان را به آن برساند دوست می داشت.

حق تعالی در غرایز بشر به ودیعه گذارده است که به شنیدن اسم نیکو خوشحال و مسرور می گردد، مانند اسم نیکوکاری و رستگاری و ظفر و کامیابی و شادمانی و

۱- «مکارم الأخلاق»، شیخ رضی الدین الفضل بن الحسن الطبرسی (ط ۴، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۱۲هـ)، ص ۳۵۰، و مجلسی در «بحار الأنوار» (۲/۹۲-۳) بصورت مرسل و بدون سند از وی نقل کرده است. و اصل در مصادر أهل سنت می باشد، نگا: صحیح مسلم ح (۵۹۳۶) مسند احمد ح (۵۰۷) به روایت أبوهریره. [مُصحح]

۲- صحیح بخاری، ح (۵۴۲۲) و صحیح مسلم، ح (۲۲۲۳). [مُصحح]



کمک و توانگری و امثال آنها. وقتی که این اسم‌ها به گوش انسانی برخورد، قلبش روشن می‌شود، روحش خوش می‌گردد، اراده‌اش قوت پیدا می‌کند، ولی وقتی اضداد آنها را شنید، متأثر و محزون می‌گردد، در او ترس و گرفتگی پیدا می‌کند. بنابراین، تطییر پر از ضرر دنیوی و سبب نقصان ایمان به خدا و در نتیجه، موجب شرک به او خواهد بود.

این خوش آمدن مردم از اسماء مبارک و نیکو و سخنان زیبا نظیر همان حس غریزی آنان است که به اعجاب و تحسین در مقابل مناظر زیبای طبیعت، باغ‌های قشنگ، آب‌های صاف و گوارا و رنگ‌های زیبا، بوی‌های خوش و غذاهای لذیذ و ادارشان می‌کند، و ممتنع است که نفوس بشر از آنها منزجر و منصرف گردد. پس تفأل برای شخص، نافع و مفید است، نفس را خوشحال می‌کند، و روح را نشاط می‌دهد، و به توحید هم ضرری نمی‌رساند. اگرچه فال و طیره مأخذشان یکی است، اما مقاصدشان مختلف است و فرقی‌شان هم از این لحاظ است: یعنی به آنچه محبوب و نیکوست تفأل می‌زنند و خود ممدوح و مستحسن است، ولی به آنچه که تنفرآور مکره و قبیح و مشئوم است، تشائم می‌زنند و خود مکره است.

عرب را چنین مرسوم بود که اسماء را تغییر می‌داد و به جای اسم بد، اسمی خوب می‌گذاشت و آن را به فال نیکو می‌گرفت؛ مثلاً مارگزیده را «سلیم» می‌نامید و تفأل به سلامت می‌زد، تشنه را «ناهل» می‌گفت به تفائل اینکه به زودی سیراب می‌شود، بیابان را «مغازه» می‌نامید به تفأل اینکه امید است به فوز و رستگاری برسد. پس از این بیانات واضح می‌گردد که تفأل و تیمن از عناصر مهم تکوین شخصیت انسانی است؛ باید به همه چیز خوش‌بین بود و دنیا را به دیده مبارک نگاه کرد.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

دنیا مانند آینه‌ای است که اگر در آن عبوس نظر کردی عبوس جلوه خواهد کرد،

و اگر به دیده خوش نگاه کردی خوش و خرم جلوه خواهد کرد.  
پیش ترک آینه را خوش رنگی است      پیش زنگی آینه هم زنگی است<sup>(۱)</sup>  
باید در هر پیشامد زندگی فال نیکو زده و عادت کنیم که همیشه نظرمان به امور  
و کارها به چشم امیدواری و رحمت باشد، نه به چشم ناامیدی و یأس.  
شخص متفأل نسبت به گذشته خود راضی و خشنود است، چه خیر باشد، و چه  
شر، و ثوق [اعتماد] به خدا دارد، به آینده خود امیدوار است، ادای واجب می‌کند،  
دنبال وظیفه خود می‌رود، تسبیب [سبب ساختن] اسباب می‌کند و نتیجه را از  
خداوند متعال می‌خواهد.

تشائم ناشی از ضعف نشاط و ضعف قوه عصبی و سستی قوه عقلی است، در  
این حالت شخص در زمین‌های پست و بلند از اوهام و خرافات حرکت و در جو  
تاریک وساوس [وسوسه‌ها] جَوَلان می‌کند، تا به جایی می‌رسد که در آسمان عقلش  
ابره‌های تاریک و دوده‌های متراکم از تطییر و تشائم و بدبینی پیدا می‌شود که روح را  
خاموش می‌کند، نفس را کسالت می‌بخشد، اراده را ضعیف می‌کند و افکار را  
دگرگون می‌سازد.

اما تفأل عقل را بیدار می‌کند، به آدم نشاط می‌دهد، و او را در کارها شجاع  
می‌گرداند، نفس را از بدبختی‌ها نجات می‌دهد، و روح را از زنجیرهای وساوس و  
بدبینی آزاد می‌کند.

در خاتمه کلام، درود بر روان پاک خاتم پیغمبران باد که امت مرحومه را از  
بدبختی‌ها نجات داد، لباس سعادت و خوشبختی بر اندام مسلمانان پوشانید، خرافات  
را ریشه‌کن کرد و موهومات را از دماغ مردم خارج نمود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱- مثنوی معنوی مولانا.

## سبب کفر بنی آدم، غلو در انبیا و صالحین است

خداوند می فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ [النساء: ۱۷۱]

«ای اهل کتاب در دین خود غلو مکنید».

غلو به معنی تجاوز از حد است مثلاً: غلا السعر (یغلو غلوأ) یعنی بهای متاع بالا رفت و گران شد و از حد تجاوز کرد.

خداوند تبارک و تعالی در این آیه مبارکه اهل کتاب را از غلو نهی فرموده؛ در این میان غلو نصاری نسبت به سایر ملل شدیدتر است، چنانکه عیسی را از مرتبه عبودیت و نبوت به رتبه الوهیت و خدایی رساندند و پرستش کردند، حتی در حق بعضی از اتباع عیسی علیه السلام که علما و احبار باشند غلو کردند و عصمت در حقشان قائل شده و سخنانشان را از حق و باطل و صدق و کذب اطاعت کردند. خداوند

می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]

«اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند»، صدوقیه از یهود نیز در حق عَزِيز غلو کردند و به خدایش معترف شدند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«لَا تُظْرُونِي كَمَا أَظَرَّتِ النَّصَارَى الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ

وَرَسُولُهُ»<sup>(۱)</sup>

۱- نگا: «خلاصة عقبات الأنوار»، سید حامد نقوی (وفات ۱۳۰۶ هـ)، (قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۰۵ هـ)،

(۳۰۱/۳). وأصل آن در مصادر اهل سنت می باشد، نگا: صحیح بخاری، کتاب أحادیث الأنبياء، ح

(۳۲۶۱)، و مسند أحمد (۱/۱۲۴) به روایت عمر بن الخطاب رضی الله عنه بصورت مرفوع. و محمد بن محمد بن

«مدح بی حد در حق من نکنید و گزاف نگویند چنانکه نصاری در حق عیسی پسر مریم گزاف‌گویی کردند [و به مقام خداییش رسانیدند]؛ من بنده خدا هستم، مرا بنده خدا، و رسول او بخوانید».

در زمان پیغمبر ﷺ بعضی در حق حضرتش غلو کردند و گفتند: «یا رسول‌الله، اذن بده تو را سجده کنیم»، رسول اکرم ﷺ به سختی از این کار نهی کرد، و حدیث مذکور را در آن حال فرموده است، زیرا سجده منحصر برای ذات ربوبیت است. ﴿وَأَسْجُدُوا لِلَّهِ﴾ [فصلت: ۳۷]. سجده به غیر خدا شرک است، خواه برای شخص باشد، خواه برای قبر. ولی عجب است که جهال وقتی به قبر اولیا می‌رسند سجده می‌کنند، و حتی بعضی از نادانان متصوفه به مرشد و شیخ خود نیز سجده می‌نمایند. ابن عباس می‌گوید:

«قال رسولُ اللهِ: إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْغُلُوَّ»<sup>(۱)</sup>

«رسول اکرم ﷺ فرمود: از غلو اجتناب کنید و دوری بجوئید، زیرا اقوام سابقه را غلو هلاک کرد».

از ابن مسعود نقل است که:

الأشعث فی کتاب «الأشعثیات» که «الجعفریات» هم نامیده می‌شود [ص ۱۸۱]: از جعفر بن محمد از پدرانش روایت کرده که رسول الله ﷺ فرمودند: «لا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا». «مرا از آنچه حقم است بالاتر نبرید، همانا خداوند متعال قبل از اینکه مرا پیامبر بگرداند، مرا بنده‌ای قرار داده است». [مُصَحَّح]

۱- مجلسی در بحار الأنوار (۳۰۳/۴) از ابو محمد از پدرانش (ع) روایت می‌کند که گفت: امیرالمومنین (ع) فرمود: «لا تَتَجَاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةِ ثُمَّ قُولُوا مَا شِئْتُمْ وَلَا تَغْلُوا وَإِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ كَغُلُوِّ النَّصَارَى فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْعَالِينَ..». «ما را از درجه بندگی بالاتر نبرید و سپس هرچه خواستید بگوئید و همانند غلو نصاری، غلو نکنید، همانا من از کسانی که غلو می‌کنند بری و بیزار هستم». و در مصادر أهل سنت، ابن ماجه همانند آن را در سنن خود (۱۰۰۸/۲) ح (۳۰۲۹) و أحمد در مسندش (۳۴۷/۱) روایت کرده‌اند و لفظ حدیث: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَدَاةُ الْعَقَبَةِ وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ «الْقُطْبُ لِي حَصِي»... (إلى قوله: ثُمَّ قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِي الدِّينِ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْغُلُوَّ فِي الدِّينِ»). [مُصَحَّح]

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ. قَالَهَا ثَلَاثًا»<sup>(۱)</sup>

«پیغمبر ﷺ سه مرتبه پشت سر هم فرمود: «غلوکنندگان و کسانی که از حدود تجاوز کردند هلاک شدند».

در عیون اخبارالرضا علیه السلام روایت شده:

«قَالَ الْمَأْمُونُ لِلرِّضَا: بَلَّغْنِي أَنَّ قَوْمًا يَعْلُونَ فِيكُمْ وَيَتَجَاوَزُونَ فِيكُمْ الْحَدَّ؟ فَقَالَ الرِّضَا عليه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾﴾ [آل عمران: ٧٩-٨٠] وَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: «يَهْلِكُ فِي اثْنَانِ وَلَا ذَنْبَ لِي، مُحِبُّ مُفْرِطٍ وَمُبْغِضُ مُفْرِطٍ، وَإِنَّا لَنَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ يَغْلُو فِيْنَا فَيَرْفَعُنَا فَوْقَ حَدِّنَا كِبْرَاءَةَ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليه السلام مِنْ النَّصَارَى». قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «يَعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّهِ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿١٦٦﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧٧﴾﴾ [المائدة: ١١٥-١١٦] وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ» [النساء: ١٧٢]، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا بِأَكْلَانِ الطَّعَامِ» [المائدة: ١٧٥]. وَمَعْنَاهُ أَنَّهُمَا

۱- صحیح مسلم (۲۶۷۰) و سنن أبی داود (۴۶۱۰) و مسند أحمد (۳۸۶/۱). [مُصحح]

كَانَا يَتَعَوَّطَانِ. فَمَنْ ادَّعَى لِلْأَنْبِيَاءِ رُبُوبِيَّةً أَوْ ادَّعَى لِلْأُمَمَةِ رُبُوبِيَّةً أَوْ نُبُوَّةً أَوْ لِعَيْرِ الْأُمَّةِ إِمَامَةً فَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ!...»<sup>(۱)</sup>.

«مأمون به حضرت رضا علیه السلام عرض کرد: به من رسیده است که قومی در حق شما غلو کرده و از حد تجاوز می‌نمایند، فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش محمد بن علی علیه السلام از پدرش علی بن الحسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی علیه السلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام مرا روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا از مرتبه خود بالاتر نبرید زیرا که خداوند متعال نخست مرا بنده خود قرار داد و آنگاه به مقام پیغمبری رسانید، خداوند می‌فرماید: "بشری را سزاوار نیست که خداوند به او کتاب و حکم نبوت مرحمت فرماید، و او به مردم بگوید بنده من باشید، و مرا غیر از خدا پرستید، لکن باید بگوید که در علم و عمل کامل باشید زیرا که شما متعلمین و دارسین کتابید، و به شما امر نمی‌کند که فرشتگان و پیغمبران را خدایان خود قرار دهید. آیا بعد از اسلام شما را به کفر امر می‌کند؟" حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: دو طایفه درباره من هلاک می‌شوند و مرا گناهی نیست: یک دسته مردمی که در دوستی من غلو می‌کنند، و دسته دیگر آنانی که در دشمنی من افراط می‌نمایند. ما از دست کسانی که غلو کرده ما را مانند عیسی از حد خودمان بالاتر می‌برند بیزاری می‌جوییم، خداوند می‌فرماید: "ای عیسی، آیا تو، به مردم گفتی که مرا و مادر مرا خدایانی غیر از خدای جهان بگیری؟ گفت: تو از شرک منزه هستی، مرا نسزد که آنچه سزاوار نباشد بگویم و اگر گفته‌ام تو دانسته‌ای. آنچه را که در ضمیرم پنهان است می‌دانی، و من آنچه را که پنهان داری نمی‌دانم. تو دانای پوشیده‌هایی. به مردم جز آنچه را که امر کردی نگفتم که خداوند پروردگار من و خودتان را پرستید،

۱- عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، (۲۰۰/۲ - ۲۰۱)، و بحار الأنوار، مجلسی (۱۳۵/۲۵).

در مستدرک حاکم از یحیی بن سعید روایت شده که گفت: نزد علی بن حسین بودیم که قومی از اهل کوفه آمدند، علی فرمودند: یا أَهْلَ الْعِرَاقِ أَحْبَبْنَا حُبَّ الْإِسْلَامِ، سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ قَدْرِي، فَإِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا». «ای اهل عراق، آن طور که اسلام را دوست دارید، ما را نیز دوست داشته باشید. شنیدم که پدرم می‌گفت، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم، مرا از جایگاهم بالاتر نبرید، همانا خداوند متعال قبل از اینکه مرا پیامبر بگرداند، مرا بنده [خود] قرار داده است». (المستدرک ۱۷۹/۳). [مُصَحَّح]

مادامی که در میانشان بودم شاهد حالشان بودم، و وقتی که در گذشتم تو مراقب آنان بودی، تو هر چیز را می بینی". خداوند می فرماید: "عیسی و فرشتگان مقرب از اینکه بنده خدا باشند عار ندارند و استنکاف نمی کنند" و نیز خداوند می فرماید: "عیسی بن مریم جز رسولی بیش نبود که پیش از او رسولانی رفتند و مادر او نیکوکار بود و هر دو غذا می خوردند" یعنی قضای حاجت می کردند. پس هر که از برای انبیا ربوبیتی و یا نبوتی یا برای ائمه نبوتی یا از برای غیر ائمه امامتی دعوی کند ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم.





## در بیان حقیقت واسطه و وسیله بین حق و خلق

یکی از مسلمات عقل و ضروریات دین عبارت از این است که انبیا و رسل علیهم السلام واسطه بین خلق و حقند، و بشر ناچار از داشتن وسائط است، و بدون آنان دنیا و آخرت او خراب خواهد بود.

چون این مبحث از مسایل مشکله است و گاهی صورت شرک به خود می‌گیرد و بسیاری از مسلمین به واسطه عدم دقت در این معنی جزو گروه مشرکین می‌گردند، از این جهت محتاج به تحقیق در این مسئله می‌باشیم و آنچه را که مطابق کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است به عرض برادران ایمانی می‌رسانم:

اگر مراد از واسطه این است که باید شخصی از جانب خداوند برای هدایت و راهنمایی بندگان مبعوث شود، البته این مطلب حق و عین حقیقت است. زیرا مردم نمی‌دانند خداوند چه عملی را دوست دارد، و از چه کاری بدش می‌آید یا به چه چیز امر می‌کند و از چه چیز باز می‌دارد، و همچنین مردم واقف نیستند چه عمل و قولی به آنان سعادت نشأتین می‌دهد و چه کاری، شقی [بدبخت] دنیا و آخرتشان می‌گرداند. نیز عقل بشر از وصف خدا عاجز است و نمی‌داند کدام صفت لایق جلال اوست و به چه نامی بایدش خواند و همچنین به کیفیت معاد و حشر اجساد عقل بشر راه ندارد.

پس مسلماً انسان محتاج به واسطه‌ای است که او را به راه راست هدایت کند و مطالبی را که گفته شد برای او بیان نماید.

چون که حق غیب است و ناید در عیان نایب حقند این پیغمبران و چون احتیاج به رسل مُسلم شد، بر خدای جهان است که یک دسته هادیان و

راهنمایان بفرستد.

ایمان به رسل جوهر هدایت و حقیقت رستگاری است و نافرمانی از ایشان، اصل گمراهی و دوری از حق است. بدون اطاعت پیغمبران و متابعت انبیا نجات برای کسی میسر نخواهد بود: گر نبی نیستی ز امت باش:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱]

«بگو: [ای پیغمبر] اگر خدا را دوست دارید پیرویم کنید تا خداوند شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد؛ خداوند آمرزنده مهربانست».

پس انبیا و رسل واسطه و وسیله برای هدایتند و سرپیچی از فرمان آنان مایه گمراهی و بدبختی است.  
خداوند می فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا اٰدَمُ اِمَّا يٰۤاَتَيْنٰكَم رُّسُلٌ مِّنْكُمْ يٰۤقُصُوْنَ عَلَيْكُمْ ؕ اٰيٰتِيْ فَمَنْ اٰتَقٰى وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ﴿۳۵﴾ وَالَّذِيْنَ كَذَّبَا بِآيٰتِنَا وَاَسْتَكْبَرُوْا عَنْهَا اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿۳۶﴾﴾ [الأعراف: ۳۵]

«ای بنی آدم، هنگامی که برای شما رسولانی از میان خودتان آمده، و آیات مرا برای شما بیان می کند، کسی که از خدا پرهیز کرد و [اعمال خود را] اصلاح نمود ترسی بر او نیست و محزون نمی گردد. آنان که آیات ما را تکذیب و از [ایمان به] آنها خودداری کردند، آنان اهل آتشند و در آن جاودان می باشند».

نیز خداوند می فرماید:

﴿فَاِمَّا يٰۤاَتَيْنٰكَم مِّنِّيْ هُدًى فَمَنْ اَتَّبَعَ هُدٰىيَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقٰى ﴿۱۲۳﴾ وَمَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِيْ فَاِنَّ لَهُ مَعِيْشَةً ضَنْكًا وَّ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَعْمٰى ﴿۱۲۴﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيْ اَعْمٰى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا ﴿۱۲۵﴾ قَالَ كَذٰلِكَ اَتٰتَكَ ؕ اٰيٰتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَاَنْتَ كَذٰلِكَ اَلْيَوْمَ تُنْسٰى ﴿۱۲۶﴾﴾ [طه: ۱۲۳-۱۲۶]

«هنگامی که راهنمایی از طرف من نزد شما بیاید، کسی که پیروی راهنمای مرا نکند گمراه نمی شود، و در زحمت نمی افتد. و کسی که از ذکر من اعراض کند زندگی او سخت

گردد، و او را در روز قیامت کور بر می‌انگیزیم. می‌گوید: خدایا، من [در دنیا] بینا بودم، چرا مرا کور برانگیختی؟! [خداوند] می‌گوید: وقتی معجزات ما برای تو آمد آنها را فراموش کردی همچنان تو امروز فراموش می‌شوی!».

خداوند از زبان اهل آتش می‌فرماید:

﴿كَلَّمَ الْقِي فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴿٩﴾﴾ [الملك: ۹]

«هر بار که دسته‌ای از کفار به جهنم انداخته می‌شوند پاسبانان دوزخ از ایشان می‌پرسند: آیا برای شما بیم‌دهنده نیامد [تا از این عذاب بترسند]؟ می‌گویند: بلی آمد و او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند چیزی نازل نکرده است، و شما در گمراهی بزرگی هستید». و نیز می‌فرماید:

﴿وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾﴾ [الزمر: ۷۱]

«و کفار دسته دسته به جهنم رانده می‌شوند و وقتی بدانجا رسیدند درهایش باز می‌گردد و پاسبانان دوزخ به کفار می‌گویند: آیا برای شما رسولانی از خودتان نیامد تا آیات خداوند را بر شما تلاوت کند و شما را از ملاقات این روز بترساند؟ گفتند: بلی آمد لکن کلمه عذاب بر کفار واجب شده بود».

نیز خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۖ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾﴾ [الأنعام: ۴۸]

«و پیغمبران را جز برای بشارت [ثواب] و ترسانیدن [از عذاب] نمی‌فرستیم. پس آنکه ایمان بیاورد و [خود را] اصلاح کند ترسی بر او نیست و محزون نمی‌گردد، و آنان که آیات ما را تکذیب کردند به علت فسقشان دچار عذاب می‌گردند».

و نیز خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالْتَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ  
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ  
وَعَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿١٦٣﴾ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ  
عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾ رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى  
اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ...﴾ [النساء: ۱۶۳-۱۶۵]

«همچنانکه بر نوح و پیغمبران بعد از او وحی کردیم، بر تو نیز، [ای محمد] وحی فرستادیم، به ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و نوادگان [او] و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی فرستادیم، و به داود زبور را دادیم. رسولانی که پیش از این سرگذشتشان را بر تو نقل کردیم و رسولانی که نیز قصه آنها را بر تو نقل نکرده‌ایم و خداوند متعال با موسی تکلم فرمود. برای اینکه مردم حجتی بر خداوند نداشته باشند [خود را بی‌خبر از اوضاع در آخر کار قلمداد نکنند] رسولان بشارت‌دهنده و ترساننده‌ای فرستادیم.»

نظیر این آیات در قرآن بسیار است که خداوند متعال حال مکذبین رسل را بیان نموده است، که به واسطه تکذیب رسل هلاک شدند، و آیات دیگری هم دلیل بر اینست که خداوند در همه حال یار و پشتیبان پیغمبران خود بوده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا  
لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾﴾ [الصافات: ۱۷۱-۱۷۳]

«محققاً کلمه ما به بندگان پیغمبر ما: که آنان منصور خواهند شد و لشکر ما غلبه خواهد کرد، در علم ازلی ما گذشت»

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ ﴿٥١﴾﴾ [غافر: ۵۱]

«ما پیغمبران خود و مؤمنین را در حیات دنیا و روز آخرت کمک می‌کنیم.»

در آیات دیگر خداوند به صراحت امر به اطاعت پیغمبران فرموده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴿٦٤﴾﴾ [النساء: ۶۴]

«پیغمبری را نفرستادیم جز برای اینکه به اذن خدا اطاعت شود»

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ﴿٨٠﴾﴾ [النساء: ۸۰]

«کسی که پیغمبر را اطاعت کند خدا را پیروی کرده است»

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]

«بگو: (ای محمد)، اگر خدا را دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد»،

﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْمُقِلُّونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷]

«آنان که بر رسول خدا ایمان آوردند و او را بزرگ داشتند و [بر ضد دشمنانش] کمکش

کردند و نوری را که به او نازل شده بود [قرآن] پیروی نمودند، آنان رستگارند»،

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ

اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾﴾ [الأحزاب: ۲۱]

«برای کسانی که امیدوار به لقای خدا و روز بازپسین هستند و همیشه به یاد خدا هستند

در [کار] رسول خدا اقتدای پسندیده و خوبی است»،

یعنی از هر حیث اقتدای به او سزاوار است.

ولی اگر مراد از واسطه این باشد که انبیا و رسل را واسطه و وسیله برای جلب

نفع یا دفع ضرر قرار بدهی مثل اینکه بگویی: انبیا، واسطه در رزق، و واسطه در

شفای مرضند، و بعد، از این وسایط حاجت بخواهی و رسل را باب الحوائج بدان،

این بزرگترین اقسام شرک است؛ زیرا که غیر خدا را ولی قرار داده و توسط او جلب

یا دفع ضرر کرده‌ای.

خداوند می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ

مَا لَكُمْ مِّن دُونِهِ مِّن وَّلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۗ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾﴾ [السجدة: ۴]

«خدایی که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که ما بین آنهاست در شش روز آفرید و بعد بر

عرش مستولی شد، جز او شما را ولی و شفיעی نیست. آیا متذکر نمی‌شوید؟»<sup>(۱)</sup>

نیز می‌فرماید:

۱- ترجمه آیه بدین شکل صحیح است: «خدایی که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که ما بین آنهاست در شش روز

آفرید و بعد بر عرش استقرار یافت، جز او شما را ولی و شفיעی نیست. آیا متذکر نمی‌شوید؟» [مصحح].

﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ ۖ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ۗ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٦﴾ [الإسراء: ٥٦]

«بگو: آنان را که جز از خدا، [خداوندشان] می‌پنداشتید، بخوانید؛ آنان قادر به دفع ضرری از شما یا تحویل آن نمی‌باشند. آنهایی که عبادتشان می‌کنید نیز وسیلهٔ تقرب به خدا می‌جویند که کدام از اینها نزدیکتر است، و امید به رحمت خدا دارند و از عذابش می‌ترسند و محققاً عذاب خدای تو حذر کردنی است».

نیز می‌فرماید:

﴿قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ رَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَلَا تَتَفَعَّلِ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ ۗ إِلَّا لِمَنْ أْذِنَ لَهُ ۗ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ ﴿٢٣﴾ [سبا: ٢٢-٢٣]

«بگو کسانی را که جز خدا [معبود خود] پنداشته‌اید بخوانید هموزن ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین مالک نیستند و در آن دو شرکتهی ندارند و برای وی از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست، و شفاعتگری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد تا چون هراس از دلهایشان برطرف شود می‌گویند پروردگارتان چه فرمود می‌گویند حقیقت و هموست بلندمرتبه و بزرگ».

سبب نزول این آیه این بود که گروهی در کشفِ کربات [برطرف کردن غم‌ها] و دفع بلیات، مسیح و ملائکه را می‌خواندند و از آنان یاری می‌خواستند، خداوند در جواب این گروه می‌فرماید که ملائکه و انبیا قادر به زائل کردن ضرر و تغییر در آن نیستند، و نیز می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِّي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا ۗ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾ [ال عمران: ٧٩-٨٠]

«هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید بلکه [باید بگوید] به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می‌دادید و از آن رو که درس می‌خواندید علمای دین باشید، و [نیز] شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید آیا پس از آنکه سر به فرمان [خدا] نهاده‌اید [باز] شما را به کفر وامی‌دارد».

پس هر که انبیا و ملائکه و ائمه هدی را واسطه قرار داده از آنها رزق و حیات بخواهد و توکل بر آنها کند و از آنان جلب منفعت و دفع مضرت بخواهد، مانند آمرزش گناه و رفع بدبختی‌ها و سد حاجات و دفع فقر و فاقه، این شخص به نص قرآن کریم و اجماع امت سیدالمرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کافر است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿۲۶﴾ لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِۥ يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِۥ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾ وَمَنْ يَّقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّنْ دُونِهِۥ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّٰلِمِينَ ﴿۲۹﴾﴾ [الانبیاء: ۲۶]

«بعضی گفتند: خداوند فرزندی [از ملائکه] اتخاذ کرد، خداوند از این منزه است، بلکه [ملائکه] بندگان مکرّم او هستند. و در کلام بر خداوند متعال پیشی نمی‌گیرند و بر طبق امر او رفتار می‌کنند، خداوند آنچه را که در پیش رو و پس سر ایشان است می‌داند، فقط برای کسی که خداوند راضی است شفاعت می‌کند، و از ترس او می‌لرزند و اگر یکی از آنان بگوید: من جز او خداوندی هستم جزای او را جهنم می‌دهیم؛ ظالمان را چنین مجازات می‌کنیم».

نیز می‌فرماید:

﴿لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِۥ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿۱۷۲﴾﴾ [النساء: ۱۷۲]

«مسیح و ملائکه مقرب از اینکه بنده خدا باشند استنکاف نمی‌کنند، و هر کس از عبادت او سرپچی کند و تکبر نماید، آنان را جمیعاً به سوی خود [برای مجازات] حشر می‌کند».

و نیز می فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ۗ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۝۸۹ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ۝۹۰ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ۝۹۱ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۝۹۲ إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ۝۹۳ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ۝۹۴ وَكُلُّهُمْ عِندَهُ بِإِمَامَةٍ ۝۹۵﴾ [مریم: ۸۸-۹۵]

«و گفتند [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده است؛ واقعا چیز زشتی را [بر زبان] آوردید؛ چیزی نمانده است که آسمانها از این [سخن] بشکافند و زمین چاک خورد و کوهها به شدت فرو ریزند؛ از اینکه برای [خدای] رحمان فرزندی قایل شدند؛ [خدای] رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند؛ هر که در آسمانها و زمین است جز بندهوار به سوی [خدای] رحمان نمی آید؛ و یقینا آنها را به حساب آورده و به دقت شماره کرده است؛ و روز قیامت همه آنها تنها به سوی او خواهند آمد.»

و نیز می فرماید:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنتَبِعُونَ اللَّهَ إِمَّا لَا يَْعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحٰنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝۱۸﴾ [یونس: ۱۸]

«آنان جز از خدا چیزهایی که به آنان نه ضرر و نه نفعی می رساند عبادت می نمایند، و می گویند: اینان شفاعت کنندگان ما در نزد خدایند. بگو: آیا چیزی را که در آسمانها و زمین خداوند نمی داند به او خبر می دهید؟ خداوند از این شرک منزّه و برتر است.»

نیز می فرماید:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُعْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ۝۲۶﴾ [النجم: ۲۶]. «و چقدر ملائکه در آسمانها هستند که شفاعت آنها اندک فایده ای نمی دهد، مگر بعد از آنکه خداوند به کسی که می خواهد و از او راضی است اجازه دهد [تا مورد شفاعت واقع شود].»

و نیز می فرماید:



﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾

[یونس: ۱۰۷]

«ای محمد! اگر خداوند ضرری به تو رساند زائل کننده‌ای برای آن جز خود او نیست، و اگر ارادهٔ نیکی به تو کند کسی نمی‌تواند مانع بخشش کردن او بشود».

نیز می‌فرماید:

﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمَسِّكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ

بَعْدِهِ﴾ [فاطر: ۲]

«کسی نمی‌تواند جلو رحمتی را که خداوند به مردم می‌فرستد بگیرد، و آنچه را که از مردم می‌گیرد کسی جز او نمی‌تواند آن را بفرستد و رها سازد».

### [وساطت وزیران در محضر پادشاه]

ممکن است بگویی انبیا و اولیا را واسطه قرار می‌دهیم، چنانکه وزرا واسطه میان پادشاه و رعیتند، یعنی همچنانکه وزرا حوایج مردم را به عرض شاه می‌رسانند و از پادشاه قضای حوایج ایشان را می‌خواهند، همچنین انبیا و اولیا نیز عرایض بندگان را به عرض خدا می‌رسانند؛ و خداوند رزق و حیات و شفا و یاری و مال و جاه را به وسیلهٔ انبیا به بندگان مرحمت می‌کند، زیرا که انبیا و اولیا به درگاه الهی نزدیک‌ترند همچنانکه وزیران به پادشاه نزدیک‌ترند، و مردم دور از او، مردم باید به طرز ادب و تواضع حاجت خود را از وزرا و دربانان پادشاه بخواهند و حاجت خواستن آنان از وزیران نافع‌تر از سؤال مستقیم از پادشاه هست.

اگر انبیا و اولیا را بدین نحو واسطهٔ میان خلق و رب قرار بدهی، محض کفر و شرک است، و جز با توبه نتوان خود را از ناپاکی آن نجات داد.

ای بیچارهٔ نادان، پادشاه جزئیات را نمی‌داند، از گوشه و کنار بی‌خبر است و آشنا به احوال رعیت نیست، پس باید کسی او را از حال ایشان مستحضر نماید؛ ولی آیا خداوند، عالم به همه جزئیات و قلوب مردم نیست؟

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«آنچه را که در پیش رو و پس سر آنهاست می‌داند»

﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا...﴾ [الأنعام: ۵۹]

«و برگ‌ها از درختی نمی‌افتد مگر آنکه بدان آگاه است».

مردم از پادشاه و پادشاه از مردم دور است، ولی خداوند به بندگان از رگ گردن

نزدیک‌تر است:

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶]

«ما از رگ گردن به او نزدیک‌تر هستیم»

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي

وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶]

«اگر بندگان از تو در باره من سؤال کنند، بگو: من نزدیک هستم، دعوت‌کنندگان را

اجابت می‌کنم، پس آنان نیز اجابت دعا را از من بخواهند و به من ایمان بیاورند تا شاید

نایل به رشد گردند».

### اقسام وساطت وزیران در محضر پادشاه

وساطت وزیران در محضر پادشاه از سه قسم بیرون نیست:

**اول:** آنکه چون پادشاه واقف به جزئیات حال رعیت نیست، وزرا او را از این

جزئیات آگاه می‌کنند، و وقتی که پادشاه از اوضاع باخبر شد اقدام به اصلاح حال

رعیت و برآوردن حاجت آنان می‌نماید. اگر برای انبیا وساطتی از این نوع تصور

کنی، نعوذ بالله حق تعالی را جاهل به حال بندگان دانسته‌ای و مسلماً این عقیده

مخالف با اصول یکتاپرستی و توحید بوده و خود کفر صریح است؛

**دوم:** آنکه چون پادشاه نمی‌تواند مستقیماً به کارهای رعیت رسیدگی کرده و از

دشمنان دفاع نماید، بدین جهت محتاج به وسائط و آعوانی [یاران] است که او را در

تقویم امور [رسیدگی کارها] ملک یاری کنند. اگر انبیا را بدین نحو قرار بدهی،

مسلم و بدیهی است که کفر و شرک محض است، زیرا خداوند محتاج به معاون و

ظهیری [پشتیبان] نیست:

﴿وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ﴾ [سبأ: ۲۲]

«و در آن دو شرکتهی ندارند و برای وی از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست».

خداوند می‌فرماید:

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ

وَلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۱۱]

«و بگو ستایش خدایی را که نه فرزندی گرفته و نه در جهانداری شریکی دارد و نه

خوار بوده که [نیاز به] دوستی داشته باشد و او را بسیار بزرگ شمار».

هرچه در عالم وجود از اسباب دیده می‌شود، خداوند متعال خالق و رب و مالک

اوست پس حق تعالی غنی و بی‌نیاز است و ما سوی الله فقیر درگاه اویند، به خلاف

ملوک که به خادم و لشگر و حشم محتاجند و اگر درست دقت کنی لشکر و خدم و

وزیران با سلاطین شریک در ملک و فرمانفرمایی هستند؛ اما حق تعالی:

﴿لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [التغابن: ۱]

«او راست فرمانروایی و او راست سپاس و او بر هر چیزی تواناست»؛

**قسم سوم:** این است که تصور شود پادشاه بر رعیت احسان و رحمت نمی‌کند و

محرکی خارجی لازم است که او را نصیحت و وعظ کند و پند دهد تا به واسطه

وعظ او در پادشاه رهبتی [ترس] از ستمکاری و رغبتی به نیکوکاری پیدا شود و

مشفوع له را مورد عنایت شاهانه خود قرار دهد.

اگر وساطت انبیا را به این نحو تصور کنی بطلاش محتاج به برهان نیست و

بدیهی است که این اعتقاد نیز کفر و شرک صریح است، زیرا که حق تعالی پروردگار

موجودات است و به بندگانش مهربان‌تر از مادر به طفل می‌باشد؛ همه چیزها تابع

مشیت الهی است: «مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ» [آنچه که خدا خواست صورت

گرفت و آنچه که خدا نخواست صورت نگرفت]؛ چگونه ممکن است خدای جهانیان

رحمت و شفقت نداشته و به پنددهنده محتاج باشد؟

﴿سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا يَقُولُوْنَ عَلُوًّا كَبِيْرًا﴾ [الإسراء: ٤٣]

«خداوند از آنچه آنان [درباره او به هم می‌بافند و از ناروا و نقایصی که در حق او] می‌گویند، بسیار به دور و [از اندیشه ایشان] خیلی بالاتر و بالاتر است»، مگر آنکه از مقام محترم رسل و ائمه استدعا و خواهش و التماس دعا کنی، به این معنی در مقام رسل و ائمه عرض کنی: «ای پیغمبر، ای امام، از تو می‌خواهم که دعا کنی در حق من، که مریضم را خداوند شفا دهد یا مرا غنی کند، یا موفق به علم کند و غیر اینها؛ به این وجه شرک نخواهد شد، بلکه راه راست و درست است. و چون البته انبیا و ائمه مستجاب‌الدعوه هستند و دعایشان در درگاه ربوبی مورد قبول است، مسلماً حاجت برآورده خواهد شد<sup>(۱)</sup>.

- ۱- درخواست دعا از پیامبران و صالحین بایستی در حیات و زندگی آنها باشد نه بعد از مرگ و از دنیا رفتنشان. کسی که پیامبری از پیامبران و یا بنده نیکی از بندگان را فرا بخواند، مثلاً بگوید: ای پیامبر خدا، ای رسول خدا، ای امام، ای ولی خدا، ای...، (بعد وفات آنها) از خدا برای من طلب استغفار کن، از خدا بخواه مرا هدایت کند یا مرا ببخشد یا مرا یاری کند و همانند اینها، این عمل او بدعت و حرام و مخالف شریعت خداوند متعال بوده و سبب و ذریعه‌ای برای واقع شدن در شرک می‌باشد به چندین دلیل از جمله:
  - ۱- خداوند متعال آن را در دین مشروع و تجویز نکرده و هیچ پیامبری چنین سخنی را بیان ننموده است، و در هیچ‌یک از کتابهای آسمانی نیز بدان سفارش نشده است. یاران پیامبر و تابعین آنها که طبق حدیث پیامبر بهترین افراد و در بهترین قرون زندگی می‌کردند، هرگز چنین عملی را در زندگی پربرکتشان انجام نداده‌اند. هیچ امامی از ائمه مسلمین نیز چنین عملی را مرتکب نشده و بدان دستور نداده است؛
  - ۲- همانا دعا عبادت است، و عبادت خداوند باید به همان طریقی که در کتابش و بر زبان رسولش امر و سفارش شده، انجام شود؛
  - ۳- صحابه و تابعین و صالحین بعد از پیامبر ﷺ، بعد از وفات ایشان به انواع بلاها و مصیبت‌ها دچار شده و مورد آزمایش قرار گرفتند، گاهی با کمبود روزی، گاهی با ترس و قدرت دشمن، اما هرگز یکی از آنها پیش قبر پیامبر ﷺ یا قبر یکی از پیامبران یا نیکمردان نیامده که از کمبود رزق و روزی یا قدرت دشمن یا... شکایت بکند و بگوید: یا رسول الله، برای ما یا برای امت خودت دعای رزق و روزی یا نصرت یا مغفرت بکن؛
  - ۴- این عمل به مرور زمان، منجر به شرک و طلب مستقیم حاجات از مرده می‌گردد. حاجاتی که هیچ کس به غیر از خداوند متعال بر آن قادر و توانا نیست. اصل شرک در میان بشر نیز به همین طریق رواج یافت و آنها در دعاها، خدا را از میان برداشته و مستقیماً از مردگان طلب کردند؛

از خداوند متعال خواهانم که امت مرحومه را موفق به توحید گرداند، و دعای پیغمبر و ائمه را در حق همه مستجاب فرماید.

پس حاصل مطلب این شد که هر کس انبیا و اولیا را واسطه میان خدا و خلق، سنخ و سایطی که میان شاه و رعیت است قرار دهد، این شخص مشرک و خارج از دین حنیف اسلام است. خداوند تبارک و تعالی نصاری را به این نحو شرک مذمت فرموده:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱]

«احبار و علمای خود، و مسیح بن مریم را خداوندانی غیر از خدا گرفتند، در صورتی که امر شده بودند فقط خدای واحد را بپرستند جز او خداوندی به حق نیست، منزه است

۵- همانا عمل میت بعد از مرگ او قطع می‌گردد بدلیل حدیث: «إِذَا مَاتَ الْعَبْدُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ». یعنی: «هرگاه بنده‌ای بمیرد، عملش قطع می‌گردد مگر از سه چیز: صدقه‌ای که استمرار داشته باشد یا علمی که از آن سود برده شود یا فرزند صالحی که برای (آمزش) او دعا کند». از این حدیث بر می‌آید که مرده خود محتاج است که برای او دعا کنند نه اینکه زندگان محتاج به او باشند؛

۶- این نوع از دعا با فرموده خداوند متعال تعارض دارد که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الْأَصْمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾. «و بی‌گمان تو نمی‌توانی (سخنت را) به (گوش) مردگان بشنوانی، و نمی‌توانی کران را هنگامی که پشت‌کنان روی می‌گردانند؛ سخن (و ندای خود را) بشنوانی» [النمل: ۸۰]. و فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾. «و تو (ای پیامبر!) نمی‌توانی (سخنت را) به درگور خفتگان بشنوانی» [فاطر: ۲۲]؛

۷- آیا معقول است که همه مردم، پیامبر یا امام مرده یا غایبی را بخوانند که برای آنها دعا کند؟ آیا این امکان برای او وجود دارد که به صدای همه آنها گوش فرا دهد؟ آیا آنها در همه جا حاضر هستند؟ آیا آنها قدرت تشخیص صداها را دارند و می‌توانند آنها را از یکدیگر تمییز دهند؟ و آیا صوت آن یکی مانع از صوت شخص دیگری نیست؟ مگر آنها دارای صفات خدایی هستند یا اینکه با او در وجود، شریک هستند؟ آیا آن پیامبر و امام مجبورند که هر کس صدایشان کرد بشنوند و فوری اطاعت کنند، و برای همه کس واسطه شوند؟

به این دلایل و دلایلی که امکان ذکر آنها در اینجا وجود ندارد، درخواست از نیک‌مردانی که رخت از جهان بر بسته‌اند، بدعت جدیدی است که جایی در شرع ندارد، بلکه منجر به شرک می‌گردد. [مُصحح]

از آنچه که شریک او می گردانند»،

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲]

«کیست که در مانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند و گرفتاری [اش] را

بر طرف می گرداند؟»،

﴿بَسْئَلُهُمْ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹]

«هر که در آسمانها و زمین است از او درخواست می کند هر زمان او در کاری است».

قرآن این تاج توحید را بر سر مردم گذارد و شرک و بت پرستی را از ریشه

بر انداخت تا اینکه جز از خدا نترسند و جز بر او توکل ننمایند.

خداوند می فرماید:

﴿فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاحْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [المائدة: ۴۴]

«از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به قیمت کمی نخرید»،

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

[آل عمران: ۱۷۵]

«همانا شیطان دوستداران خود را می ترساند، از آنان نترسید و اگر ایمان آورده اید از من

بترسید»،

نیز می فرماید:

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ

وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ [التوبة: ۱۸]

«مساجد خدا را کسی بر پا می کند که ایمان به خدا و روز آخرت داشته، اقامه نماز کند

و زکات بدهد و جز از خدا نترسد»،

و نیز می فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ

الْفَائِزُونَ﴾ [النور: ۵۲]

«کسانی که اطاعت خدا و رسول او را بکنند و از خدا بترسند و از او بپرهیزند، آنان

رستگارانند»،

نیز می فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ...﴾ [التوبة: ۵۹]

«اگر به آنچه خداوند و رسول او به آنان داده است راضی می‌شدند و می‌گفتند: خدا برای ما کافی است، به زودی خداوند از فضل خود و فرستاده او نیز [که رسول اکرم است] به ما [غنیمت] خواهد داد»،  
نیز می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳]

«مؤمنین کسانی هستند که وقتی مشرکین به آنان گفتند: مردم بر ضد شما جمع شدند از آنان بترسید، گفتند: در حالی که ایمانشان زیادت‌تر شد: خداوند برای ما کافی است و وکیل خوبی است».

\*\*\*

### [آیه ی ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾]

اگر بگوئی به جواز توسل به انبیا و اولیا در غیر امور هدایت و امور تکوینی مانند رزق و حیات و شفا و غیر اینها به این آیه مبارکه استدلال کرده‌اند که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۳۵]

«ای مؤمنین، از خدا بپرهیزید و در طلب وسیله تقرب به او باشید و در راه او جهاد نمایید شاید رستگار شوید»؛

و ما که انبیا و اولیا را وسیله برای حاجات خود قرار می‌دهیم اطاعت امر خدا را می‌کنیم، زیرا در این آیه مبارکه که امر به اتخاذ وسیله شده است، پس استغاثه به انبیا و اولیا و صالحین و وسیله قرار دادن آنها میان خلق و حق در امور تکوینی، مشروع و صحیح است.

در جواب می‌گوییم: مراد از طلب وسیله، دست‌آویز قرار دادن علم و عمل برای

نزدیکی به خداست، زیرا که حقیقت زُلفی و تقرب به خدا داشتن عقاید درست و اعمال نیک است، پس باید علم و عمل را وسیله قرار داد. شخص رسل چنانکه ذکر شد واسطه در هدایتند و اطاعتِ آنان، وسیلهٔ تقرب به خداست؛ هر که اطاعت پیغمبران را بکند و علم و عمل صالح داشته باشد به خدا نزدیک است و هر که عالم‌تر و به شریعت عالم‌تر باشد نزدیکی او به خدا بیشتر است؛ چنانکه نزدیکی متعلم به معلم آن است که کمالات معلم در او جلوه کند، و هرچه شاگرد فاضل‌تر باشد و از استاد بیشتر استفاده کند به او نزدیک‌تر است.

### [شاهد بر اینکه وسیله به معنی طاعت و عمل صالح است]

اولاً: نص مفسرین و لغویین است که وسیله را به معنی «ما یُتَوَسَّلُ به من الطاعات والعلم» تفسیر کرده‌اند [یعنی آنچه طاعات و علم که بدانها توسل بکنند] و راغب اصفهانی در «مفردات» بدین معنی تصریح کرده است؛

شاهد دوم: نص کتاب کریم است:

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ۗ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٦﴾ [الإسراء: ٥٦].

«بگو کسانی را که به جای او [معبود خود] پنداشتید بخوانید [آنها] نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه [آنکه بلایی را از شما] بگردانند. آن کسانی را که ایشان می‌خوانند [خود] به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند [تا بدانند] کدام یک از آنها [به او] نزدیک‌ترند و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند چرا که عذاب پروردگارت همواره در خورِ پرهیز است».

قریش به قحط و غلامت مبتلا شدند؛ خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر پیغمبرش فرستاد؛ یعنی: اینان که مقربانِ درگاه خدا هستند، مانند مسیح و ملائکه و جن، توسل به حق سبحان می‌جویند و از او امید بخشش دارند. پس معلوم شد که اینان مثل سایر بندگان بیم و امید دارند، و نباید از آنها کشف ضرر و حاجت خواست، و در نتیجه



روشن می‌گردد که مراد از «وسيله» در آیه مبارکه انبیا و اولیا نمی‌تواند باشد؛ زیرا- به استدلالی که گذشت- خداوند در این آیه اخیر آن صفت را از ایشان سلب کرده است. سیدالساجدین، حضرت زین‌العابدین علیه السلام در صحیفه سجادیه در دعای دفع مکر دشمنان چنین عرض می‌کند:

«وَوَسِيْلَتِي اِلَيْكَ التَّوْحِيْدُ، وَذَرِيْعَتِي اَنْيَّ لَمْ اَشْرِكْ بِكَ شَيْئًا، وَلَمْ اَتَّخِذْ مَعَكَ اِلْهًا...»

«خدایا، وسیله من به تو یکتاپرستی است، و دست‌آویز من این است که چیزی را شریک تو نگرفتم و معبودی با تو اتخاذ نکردم.»

پس از این آیه مبارکه و دعای صحیفه سجادیه و تحقیق مفسرین معلوم شد که وسیله به معنی شخص نبی یا ولی استعمال نشده، و شخص را نباید وسیله قرار داد، بلکه وسیله منحصر به علم و عمل صالح و اطاعت رسول است و نزدیک کننده عبد به رب، عقاید صحیحه و اعمال فاضله است.

یکی از مصائب و بدبختی‌های مسلمانان بی‌اطلاع از مبانی دین این است که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و هر یک از ائمه هادین علیهم السلام جماعتی از دروغگویان و زنادقه بر ایشان دروغ بستند و درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و اولیاء علیهم السلام صفت خدایی قائل شدند و خود را به پیغمبری معرفی می‌کردند، آن بزرگواران از ایشان بیزار می‌جستند و بر آنها لعنت و نفرین می‌کردند.

غلات در اصل نه فرقه‌اند که همگی به بطلان شرایع قائلند. فرقه‌ای از ایشان می‌گویند که خداوند به صورت خَلْق ظاهر می‌شود، و از صورتی به صورتی منتقل می‌گردد و شناختن چنین خلقی موجب سقوط تکالیف است. فرقه دیگر می‌گویند که ائمه خالق و رازق و زنده‌کننده و میراننده هستند، و مراد از نماز و روزه و زکات اشخاص خوبند، و مقصود از شراب و قمار و زنا، مردمان بد می‌باشند، و هر کس اینها را شناخت تکلیف از او ساقط می‌شود؛ ملاحظه کنید چگونه غلو در میان مسلمانان رواج پیدا کرد. چیزی که در این قسمت محرک و دست‌آمیز عوام و جهال شد، وجود صفات عالی و علم وافر بود که در پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام

وجود داشت. افتتاح این است که در حق امامزادگان، و بعضی از اراذل خلق، در حق مرشدان خود، که سر تا پا جهل و نادانی اند، نیز آثار ربوبیت و خالقیت و قضای حاجات و رفع کربات قائل شدند و کار جهل و شرک به جایی رسید که صورت مرشد را در موقع ذکر خدا و عبادت در نظر گرفتند و گفتند باید مخاطب ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ را مرشد قرار داد، و حتی مرشد را سجده کردند و عبادت نمودند: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالِ وَمِنْ حُمَقِ الْأَرَاذِلِ وَالْجُهَالِ.

ما در این جا تتمیماً للكلام و تبصره للأنام [به عنوان پایان کلام و آگاهی بخشی به مردم] چند حدیث از «کشی» که از علماء مهم امامیه است نقل می کنیم:

عن أبي حمزة الثمالي، قال: قال علي بن الحسين سلام الله عليه: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ كَذَّبَ عَلَيْنَا، إِنِّي ذَكَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ سَبَأٍ، فَقَامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ فِي جَسَدِي، لَقَدْ ادَّعَى أَمْرًا عَظِيمًا [مَا لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ؟]، كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهُ عَبْدًا لِلَّهِ صَالِحًا، أَخُو رَسُولِ اللَّهِ، مَا نَالَ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَا نَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ»<sup>(۱)</sup>.

«از ابو حمزه ثمالی روایت می کند که حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: خدا لعنت کند کسی را که به ما دروغ بزند. به خاطر من سب الله سبأ یهودی آمد و تمام موی بدن من برخاست، خدا عبدالله را لعنت کند که امر مهمی را دعوی کرد. والله علی بنده خدا بود و برادر رسول، او جز به اطاعت خدا و رسول او به بزرگی و کرامت نرسید، همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله به کرامت و بزرگی جز به اطاعت خدا نرسید».

عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: «كَانَ الْمُغِيرَةُ بْنُ سَعِيدٍ يَتَعَمَّدُ الْكُذِبَ عَلَى أَبِي، وَيَأْخُذُ كُتُبَ أَصْحَابِهِ، وَكَانَ أَصْحَابُهُ الْمُسْتَتِرُونَ بِأَصْحَابِ أَبِي يَأْخُذُونَ الْكُتُبَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي فَيَدْفَعُونَهَا إِلَى الْمُغِيرَةَ فَكَانَ يَدُسُّ فِيهَا الْكُفْرَ

۱- رجال کشی، (ص ۱۰۸)، و بحار الأنوار (۲۸۷/۲۵). [مُصحح]

وَالزُّنْدَقَةَ [وَيُسْنِدُهَا إِلَى أَبِي] ثُمَّ يَدْفَعُهَا إِلَى أَصْحَابِهِ، فَيَأْمُرُهُمْ أَنْ يَبْتُوهَا فِي الشَّيْعَةِ، فَكُلُّ مَا كَانَ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي مِنَ الْعُلُوِّ فَذَلِكَ مِمَّا دَسَّهُ الْمُغْيِرَةُ بَنُ سَعِيدٍ فِي كُتُبِهِمْ»<sup>(۱)</sup>.

در حدیث صحیح از هشام بن حکم روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «مغیره بن سعید طریقه اش این بود که بر پدرم دروغ می بست و کتاب های اصحاب پدرم را می گرفت. اصحاب مغیره که در میان اصحاب پدرم پنهان بودند، به تزویر، کتاب های ایشان را می گرفتند و به مغیره می دادند، و او کفر و زندقه داخل آنها می کرد که آنها را میان شیعه شایع گردانند. پس هرچه در کتاب های پدرم از غلو هست همان است که مغیره بن سعید داخل کرده است».

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ: «لَعَنَ اللَّهُ الْمُغْيِرَةَ بَنَ سَعِيدٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ يَهُودِيَّةً كَانَ يَخْتَلِفُ إِلَيْهَا يَتَعَلَّمُ مِنْهَا السَّحَرَ وَ الشُّعْبَةَ وَ الْمَخَارِيقَ. إِنَّ الْمُغْيِرَةَ كَذَّبَ عَلَيَّ أَبِي عليه السلام فَسَلَبَهُ اللَّهُ الْإِيمَانَ، وَإِنَّ قَوْمًا كَذَّبُوا عَلَيَّ [مَا لَهُمْ أَدَائِهِمْ اللَّهُ حَرَّ الْحَدِيدِ] فَوَاللَّهِ مَا نَحْنُ إِلَّا عَمِيدُ الَّذِي خَلَقْنَا وَاصْطَفَانَا مَا نَقْدِرُ عَلَى صَرٍّ وَ لَا نَفْعٍ وَإِنْ رَحِمْنَا فِرْحَمْتِهِ وَإِنْ عَذَبْنَا فَبِدُئُونَا. وَاللَّهِ مَا لَنَا عَلَى اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ وَ لَا مَعْنَا مِنْ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَإِنَّا لَمَيِّتُونَ وَ مَقْبُورُونَ وَ مُنْشَرُونَ وَ مَبْعُوثُونَ وَ مَوْقُوفُونَ وَ مَسْئُولُونَ وَ يَلْهَمُ مَا لَهُمْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ لَقَدْ آذَوُا اللَّهَ وَ آذَوُا رَسُولَهُ فِي قَبْرِهِ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بَنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ... إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ»<sup>(۲)</sup>.

یعنی: نیز کسی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: «آن حضرت روزی به اصحاب خود فرمود: خدا مغیره و آن زن یهودی را که با او آمد و شد داشت و از او سحر و شعبده می آموخت، لعنت کند؛ به پدرم دروغ می بست و خداوند ایمان را از او گرفت. قومی هستند که بر من دروغ می بندند، والله ما بنده خدایی بیش نیستیم، ما قدرت بر ضرر و نفع نداریم، اگر خدا بر ما رحم کند به رحمت خود کرده است، و اگر ما را عذاب

۱- رجال کشی، (ص ۱۹۶) (برگرفته از چاپ قدیمی) یا در (ص ۲۲۵) (از چاپ مشهد الحدیثه، انتشارات

مؤسسه النشر دانشگاه مشهد/ایران، ۱۳۴۸ هـ)، و بحار الأنوار (۲۵/۲۵۰). [مصحح]

۲- رجال کشی، ص ۱۹۶، (برگرفته از چاپ قدیمی)، یا در ص ۲۲۵ - ۲۲۶، (از چاپ مشهد الحدیثه)، و

اختیار معرفة الرجال طوسی (۴۱۹/۲). [مصحح]

کند در ازای گناهان ماست؛ والله ما را حجتی نیست، و ما برائت آزادی از خدا نداریم، ما نیز می‌میریم و به قبر می‌رویم، و ما را از قبر بیرون می‌آورند و در صحرای قیامت می‌دارند و از ما سؤال می‌کنند، وای بر آنانی که رسول اکرم ﷺ و علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی علیه السلام را در قبر اذیت می‌کنند».

عن ابن المغيرة قال: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ [أي الإمام موسى الكاظم عليه السلام] أَنَا وَيَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ يَحْيَى: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ تَعْلَمُ الْعَيْبَ؟! فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ! ضَعَّ يَدَكَ عَلَى رَأْسِي فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ فِي جَسَدِي شَعْرَةٌ وَلَا فِي رَأْسِي إِلَّا قَامَتْ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ: لَا، وَاللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا رَوَايَةٌ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»<sup>(۱)</sup>.

نیز کشی به سند صحیح روایت می‌کند که عبدالله بن مغیره گفت: من با یحیی بن عبدالله بن حسن نزد امام موسی کاظم علیه السلام بودم، یحیی گفت: «فدایت شوم، این جماعت گمان می‌کنند تو غیب می‌دانی». حضرت فرمود: «سبحان الله، سبحان الله، دست بر سر من بگذار والله در تن و سرم مویی که برنخواسته باشد نماند» و فرمود: «والله اینکه ما می‌دانیم جز به روایت از رسول ﷺ نیست».

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ [قَالَ: وَمَا يَقُولُونَ؟ قُلْتُ: يَقُولُونَ] يَعْلَمُ قَطْرَ الْمَطَرِ وَعَدَدَ الثُّجُومِ وَوَرَقَ الشَّجَرِ وَوَزْنَ مَا فِي الْبَحْرِ وَعَدَدَ الثُّرَابِ؟ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ! فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ! لَا وَاللَّهِ مَا يَعْلَمُ هَذَا إِلَّا اللَّهُ»<sup>(۲)</sup>.

یعنی: «و نیز کشی به سند صحیح از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که این جماعت می‌گویند: شما به قطره‌های باران و عدد ستارگان و برگ درختان و آنچه در دریاهاست عالم هستید. آن حضرت سر خود را به آسمان بلند کرد و فرمود: «سبحان الله، سبحان الله، والله این را کسی جز خدا نمی‌داند».

۱- رجال کشی، ص ۲۹۸، و بحار الأنوار، (۲۵/۲۹۳). [مُصحح]

۲- رجال کشی، ص ۲۹۹، و بحار الأنوار، (۲۵/۲۹۴)، و اختیار معرفة الرجال طوسی (۲/۵۸۸). [مُصحح]

## ریاء، از اقسام شرک اصغر

خداوند می‌فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ۚ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٦﴾ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ﴿٦﴾﴾

[الماعون: ۴-۶]

«وای بر نمازگزاران که در نماز خود مسامحه و سهل‌انگاری می‌کنند و کسانی که ریا می‌کنند [و طاعت خود را به جهت ثنا یا فایده دیگر از فوائد دنیا به جای می‌آورند].»

حق متعال در مقام مذمت جمع ریاکار می‌فرماید:

﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۲]

«اعمال خود را می‌نمایانند و یاد نمی‌کنند خدا را مگر اندکی،»

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

«إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشَّرْكَ الْأَصْغَرَ. قَالُوا: وَمَا الشَّرْكَ الْأَصْغَرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الرِّيَاءُ. يَقُولُ اللَّهُ لَأَنتُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا جُزِيَ (جاز) النَّاسُ (العباد) بِأَعْمَالِهِمْ: أَذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاءُونَ فِي الدُّنْيَا فَاَنْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً؟»<sup>(۱)</sup>

«بدترین چیزی که بر شما از آن می‌ترسم آن شرک اصغر است، عرض کردند که شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا است؛ وقتی که خداوند روز بازپسین کردارهای بندگان را جزا می‌دهد می‌فرماید: شما ای اهل ریا، بروید نزد کسانی که برای آنها ریا می‌کردید در دنیا ببینید آیا جزای شما نزد آنها است یا نه؟»

ریا مشتق از رؤیت است، و مراد از ریا طلب منزلت و اعتبار است در دل‌های

۱- بحار الأنوار، (۲۶۶/۶۹)، وص ۳۰۳ و ۳۰۴، و «مستدرک الوسائل»، نوری طبرسی، (۱/۱۰۶)، به نقل از

شهید ثانی در مُنِيَةِ الْمُرِيدِ، همه آنها از پیامبر ﷺ بدون سند روایت کرده‌اند. و اصل آن در مصادر حدیثی

اهل سنت وجود دارد مانند مسند أحمد (۴۲۸/۵). [مُصَحَّح]

مردم به نشان دادن خصلت‌های نیکو از قبیل عبادات و عادات و یا آثاری که دلالت بر صفات نیک کند، و مراد از آن آن است که فعل خیر نباشد، و لیکن از آن پی به امور خیر توان برد، مثل اظهار ضعف و بیچارگی به جهت آنکه بفهماند کم‌خوراکی را، یا بیداری شب، و یا در راه رفتن متمادت باشد، یعنی خود را به مردگی و بی‌حالی بزند، و یا لباسی کثیف در بر کند، و امثال آن که این سنخ از اعمال کاشف از زهد و اعراض از دنیا است نزد عامه نادان.

ریا در عبادت از گناهان بزرگ و صاحب آن مغضوب پروردگار و ممنوع از رسیدن به سعادت است، علاوه بر آن موجب بطلان عبادت است، خواه در اصل عبادت باشد، یا در وصف لازم آن، و در بطلان عبادت ریاکار فرقی نیست؛ قصدش ریای محض باشد و هیچ نیت قربت نداشته باشد، یا اینکه هر دو با هم منظم باشد، و بلاشتراک باعث بر عمل باشند؛ بلکه اگر قصد قربت هم راجح باشد، و شائبه‌ای از ریا در آن باشد باز عبادت فاسد است، و صاحب آن از عهده تکلیف خود برنیامده است، بلکه حال او بدتر از کسی است که عبادت را ترک نموده باشد.

کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز  
اگر جز به حق می‌رود جاده‌ات در آتش فشانند سجاده‌ات  
و همچنین فرقی نیست در فساد عبادت به قصد ریا میان آنکه در ابتدای عبادت باشد، یا در اثناء عارض شود.

اشک ریای زاهدان ریخت به خانه خدا قحبه به مسجد آورد طفل حرامزاده را  
یک قسم از ریا جایز است، و آن ریا در معاصی است؛ به این معنی که گناهان خود را از مردم پنهان کردن، و کراهت از اطلاع آنان داشتن است، و این قسم از ریا جایز بلکه اظهار معاصی قبیح و حرام است، و آنچه گفته‌اند که مقتضای اخلاص آن است که باطن انسانی طوری باشد که در ظهور آن قبیحی نباشد، و این است معنی آنچه یکی از اکابر [بزرگان] گفته که بر تو باد به عمل علانیه، یعنی عملی که چون ظاهر گردد شرم و خجالت نداشته باشی؛ این مرتبه از فضیلت، مقامی است بس

ارجمند، و هر کس به این منزل نمی‌رسد، مگر معصومین<sup>(۱)</sup> و کمی از برگزیدگان محفل قرب رب‌العالمین، سایر اشخاص از گناهان ظاهری و باطنی خالی نمی‌باشند، به خصوص از افکار باطله و وساوس شیطنیه و آرزوهای دروغ، که حق تعالی بر همه مطلع و تمامی آن از مردم پنهان است، پس کوشش در پنهان کردن واجب و اظهارش حرام است.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده:

«هر که مرتکب چیزی از اعمال ناشایسته گردد آن را از مردمان بپوشاند تا خدا نیز او را بپوشاند<sup>(۲)</sup>».

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ الدُّنْيَا وَعَذَابِ الآخِرَةِ وَأَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ  
وَسُلْطَانِكَ الْعَظِيمِ وَعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تُرَامُ وَقُدْرَتِكَ الَّتِي لَا يَمْتَنِعُ مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا  
وَالْآخِرَةِ وَشَرِّ الْأَوْجَاعِ كُلِّهَا. وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

۱- تردیدی نیست که هیچ کس معصوم و بری از خطا و اشتباه نیست. تنها حضرت رسول اکرم در ابلاغ وحی عاری از خطا و اشتباه بودند، آن هم نه با اراده شخصی، بلکه با تأییدات الهی. به علاوه، معصوم بودن فرد امتیاز و هنری برای وی محسوب نمی‌شود، زیرا به باور شیعه، این حالت یک امر اکتسابی و در نتیجه زهد و تهجد نیست، بلکه حالتی خداداد است که تنها به چهارده نفر عطا شده و ایشان مصون از گناه و خطا هستند. این مانند آن است که چشمان شخصی را کور کنند و بعد به دلیل آنکه او به نامحرم نگاه نمی‌کند، تقدیسش کنند و او را به خاطر این خداترسی و پارسایی گرامی بدارند. (ویراستار)

۲- شیخ محمد مهدی نراقی در جامع السعادات (۲/۲۹۶) آن را بیان کرده، و آن را به منبع حدیثی معینی نسبت نداده است، اصل آن در موطأ امام مالک (۲/۸۲۵۸) با این لفظ روایت شده است: «مَنْ أَصَابَ مِنْ هَذِهِ الْقَادُورَاتِ شَيْئًا. فَلْيَسْتَتِرْ بِسِتْرِ اللَّهِ». «هر کسی دچار چیزی از این پلیدی‌ها گشت، آن را با پوشش خداوند بپوشاند». [مُصحح]

## شفاعت برای کسی نافع است که خداوند از او راضی باشد

مسئله شفاعت، یکی از مسائل مهم دینی است و از مسلمات دین مبین اسلام است. اما در کیفیت و چگونگی آن در میان فرق اسلام اختلاف وجود دارد:

جمهور اشاعره و امامیه برای پیغمبر ﷺ در اسقاط عقاب [لغو کردن مجازات] از اهل عقاب اثبات شفاعت کرده‌اند، ولی معتزله گفتند که شفاعت پیغمبر ﷺ تأثیری در اسقاط عقاب ندارد، بلکه در ایصال [رساندن] ثواب به اهل ثواب مؤثر است. به بیان واضح‌تر، با شفاعت پیغمبر ﷺ گناهکار مورد عفو واقع نخواهد شد، ولیکن درستکار به شفاعت پیغمبر ﷺ بر علو رتبه و منزلتش افزوده خواهد شد. ادله فریقین در کتب کلامیه مسطور است.

از بیان اختلاف معلوم شد که مسئله شفاعت مُسَلِّم فرقی است، و اختلاف در کیفیت و حقیقت شفاعت است.

ما پیش از همه چیز مراجعه به قرآن می‌کنیم تا ببینیم درباره شفاعت چه می‌گوید.

در قرآن آیاتی هست که مطلقاً و صریحاً شفاعت را رد می‌کند:

﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾﴾ [الأعراف: ٥٣]

«آیا [آنان] جز در انتظار تاویل آیند روزی که تاویلش فرا رسد کسانی که آن را پیش از

آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند حقا فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند پس آیا

[امروز] ما را شفاعتگرانی هست که برای ما شفاعت کنند یا [ممکن است به دنیا]

بازگردانیده شویم تا غیر از آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم به راستی که [آنان] به خویشتن

زیان زدند و آنچه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند»،



﴿تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٤٧﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٨﴾ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٤٩﴾ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿٥٠﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿٥١﴾﴾ [الشعراء: ٩٧-١٠١]

«در جهنم مشرکین به معبودهای خود خطاب می‌کنند که [قسم به خدا در مساوی گرفتن شما با رب‌العالمین جز در گمراهی آشکاری نبودیم؛ ما را مجرمین گمراه کردند. برای ما شفاعت‌کننده و دوست دلسوزی نیست».

﴿وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٤٦﴾ حَتَّىٰ آتَيْنَا الْيَقِينَ ﴿٤٧﴾ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾﴾ [المدثر: ٤٦-٤٨]

«و روز جزا را دروغ می‌شمردیم، تا مرگ ما در رسید، و شفاعتِ شفاعتگران آنها را سود نبخشند».

﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ ﴿٥١﴾﴾ [الأنعام: ٥١]

«آن کسانی را که از حشر به سوی خدا می‌ترسند، بترسان، برای آنان جز او ولی و شفיעی نیست».

﴿وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ ۚ أَنْ تُبَسَّلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ ﴿٧٠﴾﴾ [الأنعام: ٧٠]

«ترک کن کسانی را که دین خود را لهو و لعب کردند و مغرور به حیات دنیا شدند، و با قرآن به آنان یادآوری کن تا نفسی به سبب گناهان خود، به هلاک تسلیم نشود، برای او جز خدا ولی و شفיעی نیست».

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاؤُا وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾﴾ [الروم: ١٢-١٣]

«روزی که قیامت می‌شود، گناهکاران خاموش و ناامید می‌گردند و برای ایشان از شرکایی که به خدا نسبت داده بودند شفیعانی پیدا نمی‌شوند و به آنان کافر می‌گردند».

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿١٣﴾﴾ [الزمر: ٤٣]

«آیا غیر از خدای، شفیعانی اتخاذ کردند؟ بگو: آنان که چیزی از دستشان بر نمی‌آید و

عقل ندارند؛ چگونه می‌توانند شفاعت کنند؟»

﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [الزمر: ۴۴]

«بگو: شفاعت مخصوص خداست، مالک آسمان‌ها و زمین است و همگی به طرف او

رجوع می‌کنید».

﴿وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا

عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ۴۸]

«بپرهیزید از روزی که نفسی برای نفس دیگری نخواهد توانست چیزی بپردازد، و از او فدیهای پذیرفته نخواهد شد، و برای او شفاعتی فایده نخواهد داد، و به آنان کمکی نخواهد شد».

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِي يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا

خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از آنچه که بر شما روزی کرده‌ایم صدقه دهید، قبل از

اینکه روزی بیاید که در آن خرید و فروش و دوستی و شفاعتی نیست، و کافران ظالمانند».

﴿ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ ءَالِهَةً إِن يُرِدِنَ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُعْنِي عَنِّي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا

يُنقِذُونِ﴾ [یس: ۲۳]

«آیا جز از خدا چیز دیگری را معبود اتخاذ کنم، که اگر خداوند اراده ضرری به من کند

شفاعت آنان چیزی از من دفع نکند و نتواند مرا نجات دهد؟».

﴿وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُعْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۶]

«و چقدر فرشتگان که در آسمان‌ها هستند و شفاعت آنها چیزی را دفع نمی‌کند».

آیات دیگری هم هست که شفاعت را ثابت می‌کند ولی به شرط رضایت خداوند از

مشفوع له [کسی که برایش شفاعت می‌شود] و اذن او به شفاعت‌کننده؛ مانند:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«اگر اذن او نباشد کیست که در نزد او شفاعت کند؟».

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا

تَذَكَّرُونَ ﴿ [یونس: ۳]

«پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و بعد بر عرش مستولی شد،<sup>(۱)</sup> همه کارها را او اداره می‌کند. اگر اذن او نباشد شفاعت کننده‌ای برای کسی نیست، خداوند شما چنین است او را پرستش کنید آیا متذکر نمی‌شوید؟»

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ ﴿۱۰۹﴾ [طه: ۱۰۹]

«در آن روز مادامی که خدای متعال اذن ندهد و از شفاعت او را راضی نشود، شفاعتی فایده نمی‌دهد»

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ [سبا: ۲۳]

«در نزد خداوند شفاعتی نافع نمی‌گردد، مگر برای کسانی که اذن بدهد مفید شود»

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ ﴿۸۷﴾ [مریم: ۸۷]

«در آن روز فقط کسی که عهدی نزد خداوند متعال داشته باشد - یعنی مأذون باشد - می‌تواند شفاعت بکند»

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ ﴿۸۶﴾

[الزخرف: ۸۶]

«آنهايي که غير از خدا عبادتشان می‌کنند، قادر به شفاعت نیستند. فقط برای کسانی که علم به وحدانیت خدا داشته و با آن شهادت می‌دهند می‌توان شفاعت کرد».

\*\*\*

### نتیجه آیات و تحقیق در مسئله شفاعت

نتیجه گرفتن از آیات بالا و تحقیق در مسئله شفاعت محتاج به مقدمه‌ایست. یکی از تعلیمات عالی و مسلم اسلام این است که انسان باید به غیر از حق تعالی متکی به کسی نباشد، و غیر از او موجودی را مؤثر نداند، و چون از جهت دیگر در سعادت مادی و معنوی انسان گرو بند اعمالش هست:

۱- ترجمه آیه بدین شکل صحیح است: «پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و بعد بر عرش استقرار یافت، همه کارها را او اداره می‌کند...» [مصحح].

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [المدرثر: ۳۸]

«هر کسی در گرو عمل خویش است»

پس باید با توکل و اتکا به حق، تحصیل اعمال نیک و افعال پسندیده و طی مراحل ترقی و تکامل کرد:

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یا بنده بود

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ [الإسراء: ۷]

«هر نیک و بدی که کردید به خودتان برمی گردد».

انسان فرزند عملش است، عمل و کردار نیک با تسلیم شدن به حق اصل سعادت

و رستگاری است:

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا

هُمْ يَخْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۲]

«آری، کسی که خود را به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد مزد خود را نزد پروردگارش

می یابد و ترس و غمی ندارد».

نجات از بدبختی‌ها و نکبات، فقط به وسیله عمل صالح میسر است، و هر

بدبختی که به بشر روی می آورد به واسطه اعمال بد آنها است:

﴿إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ﴾<sup>(۱)</sup> «اعمال شما به خودتان برمی گردد».

خداوند می فرماید:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ

دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۳]

«پاداش و کیفر] به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست؛ هر کس بدی کند در

۱- متن حدیث نبوی، آنگونه که در بحار الأنوار، (۹۰/۳) وجود دارد. و در مصادر اهل سنت، جمله در ضمن

حدیث قدسی معروف آمده و لفظ آن: «إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ بِهَا» «اینها

اعمال شماست که برایتان حساب می کنم سپس جزای (خوب یا بد) آن را می دهم». نگا: مثلا: صحیح

مسلم، ح (۶۷۳۷). [مُصحح]

برابر آن کیفر می‌بیند و جز خدا برای خود یار و مددکاری نمی‌یابد»

در شأن نزول این آیه چنین ذکر کرده‌اند که مسلمانان با اهل کتاب مجادله و مخاصمه کردند و بر ضد یکدیگر استدلال نمودند. اهل کتاب به مسلمین گفتند ما از شما بهتر و بالاتر و به خداوند نزدیک‌تریم چون پیغمبر و کتاب ما پیش از پیغمبر و کتاب شما بود؛ مسلمانان گفتند ما از شما بهتریم چون پیغمبر ما بهترین پیغمبران و خاتم انبیاست و شرع ما ناسخ شرایع می‌باشد، این آیه مبارکه نازل گردید.

یعنی صرف اینکه ما امت خیرالمرسلین یا شیعه امیرالمؤمنین هستیم کافی نمی‌باشد؛ و همچنین به آرزوی اهل کتاب نخواهد بود که می‌گویند: ﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِي﴾ [البقرة: ۱۱۱]

«هرگز داخل نمی‌شود بهشت را مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد».

خلاصه، هیچ کاری با آرزو درست نخواهد شد، بلکه سعادت اخروی موکول به علم و عمل صالح است.

به آروز و هوس بر نیاید این معنی به آب دیده و خون جگر تواند بود هر کس کار بد بکند جزا داده خواهد شد و جز خداوند ناصر و ولی‌ای نمی‌یابد. قیامت که بازار مینو نهند منازل به اعمال نیکو دهند بضاعت به چندان که آری بری اگر مفلسی شرمساری بری کسی را که حُسن عمل بیشتر به درگاه حق منزلت پیشتر سعدی

در حدیث شریف از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا بَنِي هَاشِمٍ! يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِيَّيَّ رَسُولَ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَإِيَّيَّ شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ وَإِنَّ لِي عَمَلِي وَلِكُلِّ رَجُلٍ مِنْكُمْ عَمَلُهُ لَا تَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا وَسَدَخُلْ مَدَخَلَهُ فَلَا وَاللَّهِ مَا أَوْلِيَايَ مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ، أَلَا فَلَا أَعْرِفُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتُونَ تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَى ظُهُورِكُمْ وَيَأْتُونَ النَّاسُ يَحْمِلُونَ الْأَخِرَةَ. أَلَا إِيَّيَّ قَدْ أَعْدَرْتُ إِلَيْكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَفِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ

اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اسْمُهُ فِيكُمْ»<sup>(۱)</sup>.

«رسول خدا ﷺ فرمود: «ای بنی هاشم، ای بنی عبدالمطلب، من رسول خدا بر شما هستم، و بر شما مهربانم، همانا برای من عمل من است و هر مردی از شما نیز عمل خود را دارد، نگویند که محمد از ماست و بدان جایی که او داخل شود ما نیز داخل خواهیم شد؛ نه، قسم به خدا اولیای من از شما و غیر شما فقط کسانی هستند که از خدا بپرهیزند. هان! نشناسم شما را در روز قیامت در حالی که دنیا را در پشتتان حمل می‌کنید و دیگران آخرت را. آگاه باشید من در آنچه میان من و شما و میان شما و خداوند است معذور هستم و رفع تکلیف از خود نمودم».

البته کسی که از جانب خداوند مبعوث برای تربیت مردم بود می‌بایست همین طریقه را داشته باشد که مردم را دعوت به عمل کند و سعادت و شقاوت را نتیجه مستقیم اعمال مردم قرار دهد.

اکنون ببینیم شفاعت چیست؟ شفاعت سؤال از گذشتن گناه گناهکار است، و در اصطلاح دینی عبارت است از سؤال بعضی از صالحین از خداوند برای گذشتن از عقاب گناهکاران و مورد عفو قرار دادن گناهکاران.

این اعتقاد که ضرر بسیار به اهل دیانات وارد آورده، تحریفی است از تعلیمات کاهنان که برای اینکه نزد مردم شأنی داشته باشند این معنی را درست کردند و این مقام را برای خود قائل شدند.

این همان شفاعت شرکیه است که مشرکین قائل بودند چنانکه در نزد عامه و جاهلین امت معروف است که می‌گویند - العیاذ بالله - پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام فرمودند که ای گناهکاران امت، شما با ما محبت داشته باشید و ما شما را فردای قیامت شفاعت می‌کنیم.

این معنی با دعوت انبیا، مخالف، و با اصول اسلام، ضد، و با قوانین تعلیم و تربیت منافی است، و لازم می‌آید که بعث رسل لغو و بیهوده گردد، و بدان ماند که

۱- الکافی (۱۸۲/۸). [مُصحح]

به طفلی بگویی: در مدرسه باید درس بخوانی، ولی اگر هم نخواندی از معلم ترس من می‌آیم و وساطت می‌کنم.

آیا می‌شود تصور کرد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نواهی و اوامری از طرف خداوند بیاورد و بگوید باید اوامر را بجای آوری و نواهی را ترک کنی، ولی اگر چنین نکردی من از شما شفاعت می‌کنم؟ این مخالف تربیت و منافی با بعث رسل است. اسلام هر سببی را قطع کرده و وسیلهٔ فوز و رستگاری را فقط عمل نیک قرار داده است. شفاعت به این معنی، علاوه بر اینکه مردم را مغرور می‌کند، شرک محض را نیز متضمن است.

اما شفاعتی که کتاب و سنت ثابت می‌کند، شفاعتی است که به اذن خدا برای کسی صادر شود که موحد بوده و رضایت خدا را جلب کرده باشد. به عبارت روشن‌تر، باید موحد بود و شرکا و شفیعیانی به این معنی که ذکر شد برای خدا قائل نگردید، تا پیغمبر به اذن خدا از شخص شفاعت کند.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که «یا رسول الله، سزاوارترین مردم به شفاعت شما چه کسی است؟» فرمود: «سزاوارترین مردم به شفاعت من کسی است که از صمیم قلب لا اله الا الله بگوید<sup>(۱)</sup>».

پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین اسباب نیل به شفاعت را تجرید توحید قرار داد، و این درست برعکس چیزی است که مشرکین می‌گویند: «وقتی نائل به شفاعت می‌گرددی که انبیا را شفیع بگیری و غیر از خدا به آنان هم موالات داشته باشی».

به بیان واضح‌تر، عقیدهٔ شرک در شفاعت همین اعتقادی است که عوام دارند، که انبیا و اولیا را عبادت می‌کنند و در مقابلشان خضوع و خشوع و در مجالس عزاداری ایشان گریه و زاری می‌نمایند و محبتشان را در دل جایگزین می‌کنند، و در عوض هزاران عمل فاسد از ایشان بروز می‌کند، و خیال می‌کنند فردای قیامت مورد شفاعت آنان واقع می‌شوند؛ این عقیدهٔ مشرکین است که به هیچ‌وجه اتکا به عمل صالح نداشتند.

۱- صحیح بخاری، ح (۹۹)، و مسند أحمد (۳۷۳/۲). [مُصحح]

از نادانی‌های عوام یکی هم این است که می‌گویند: «اگر نبی و امام را دوست‌بداری و شفیع قرار دهی مورد عفو و مرحمت خدا واقع خواهی گردید، چنانکه اگر رابطه و محبت با مقربین پادشاه داشته باشی و آنان را شفیع قرار دهی مورد لطف و مرحمت واقع خواهی شد»؛ نمی‌دانند که شفاعت بدون اذن خدا محال است:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟»

و بعد از اذن خداوند، پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام از کسی شفاعت می‌کنند که خداوند از او راضی باشد:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الانبیاء: ۲۸]

«و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خداوند راضی باشد.»

اگر خدای نباشد ز بنده‌ای خوشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود  
سعدی

خلاصه، برای نجات یافتن از عقاید شرکیه راجع به شفاعت باید سه اصل را در نظر گرفت:

**اولاً:** شفاعت بدون اذن خدا محال است؛

**ثانیاً:** خداوند اذن شفاعت نمی‌دهد مگر آنکه قولاً و عملاً از شخص مشفوع‌له راضی باشد؛

**ثالثاً:** قول و عملی که راضی‌کننده خداست توحید مجرد از عقاید شرکیه و متابعت رسول ﷺ و سنت سنیّه اوست.

پس اگر شرایط بالا جمع نشود شفاعت شافعین بی‌فایده است.

گفت پیغمبر که جنت از الهه گر همی خواهی ز کس چیزی خواه  
چون نخواهی تو شفیعم مر تو را جنت المأوی و دیدار خدا  
مثنوی

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.



## در معنی و حقیقت سببیت و اشتباه مردم در اسباب و عدم توجه مشرکین به مسبب الأسباب

خداوند تبارک و تعالی در آفرینش موجودات منتهای مرتبه اتقان [استواری] و حکمت را در نظر گرفته، و بنا به مقتضای حکمت برای هر موجودی سببی قرار داده که بدون آن سبب ممکن نیست در ملکش موجودی پیراهن هستی بر تن پوشد. شخص مسلم قرآنی، هیچ وقت منکر اسباب نیست زیرا قرآن تصریح به اسباب کرده است:

﴿وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾ [البقرة: ۱۶۴].

«و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده‌ای پراکنده کرده»،

پس هر چیزی سببی دارد و بدون سبب، نظام عالم منظم نخواهد گردید:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»<sup>(۱)</sup>

«خدا خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آوری نماید»،

و پایه آفرینش بر روی این سنت است:

﴿...فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ [فاطر: ۴۳]

«پس سنت خدای را هرگز دگرگون و تغییرپذیر نخواهی یافت»؛

۱- اصول الکافی، کلینی (۱/۱۸۳)، بالفظ: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: أَبِي اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا

بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا...». یعنی: «خدا خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم

آوری نماید، پس برای هر چیز سبب و وسیله‌ای قرار داده است...». [مُصَحَّح]

لکن باید دانست که:

**اولاً:** اسباب عالم، علت تام و فاعلیت حقیقی برای مسببات ندارند؛ هر سببی که می‌بینی مقتضی و مُعِدِّ [آماده‌کننده] است، و فرق میان علت و معد این است که علت، اعطای هستی و وجود می‌کند، یعنی وقتی علت پیدا شد مسلماً معلول، موجود می‌گیرد، و به رفتن و نیست شدنِ علت، معلول، معدوم و نیست می‌شود، اما مُعِدِّ آن است که به وجودش معلول موجود نمی‌شود، و به عدمش معدوم نمی‌گردد؛ مثل وجود پدر برای پسر: وجود پدر علت تامه در پیدایش پسر نیست، بلکه باید شرایط دیگر هم جمع بشود مانند بودن مادر، و سلامت نطفهٔ پدر، رحم مادر، نبودن موانع دیگر، و پیدایش شرایطی مانند هوا و آب و مواد غذایی که مادر باید بخورد؛ وقتی که این شرایط موجود و موانع مفقود گردید، اولاد پیدا می‌شود. پس پدر علت تامه نیست، بلکه سبب و معد است و به رفتن پدر نیز پسر معدوم نمی‌شود:

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾ ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ ؕ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾﴾ [الواقعة: ٥٨-٥٩]

«آیا آنچه را [که به صورت نطفه] فرو می‌ریزید دیده‌اید؟ آیا شما آن را خلق می‌کنید یا ما آفریننده‌ایم؟»

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ ؕ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾﴾ [الواقعة: ٦٣-٦٤]

«آیا آنچه را کشت می‌کنید ملاحظه کرده‌اید؟ آیا شما آن را [بی‌یاری ما] زراعت می‌کنید یا ما مییم که زراعت می‌کنیم؟»

﴿أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾﴾ [الواقعة: ٦٨-٦٩]

«آیا آبی را که می‌نوشید دیده‌اید؟ آیا شما آن را از [دل] ابر سپید فرود آورده‌اید یا ما فرودآورنده‌ایم؟»

﴿أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾ ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴿٧٢﴾﴾ [الواقعة: ٧١-٧٢]

«آیا آن آتشی را که برمی‌افروزید ملاحظه کرده‌اید؟ آیا شما [چوب] درخت آن را پدیدار کرده‌اید، یا ما پدیدآورنده‌ایم؟»

علت حقیقی خداوند است و اگر توجهش را از عالم بر دارد، عالم به نیستی ازلی خود برمی‌گردد:

﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران».

بنابراین سبب معین، استقلال در حصولِ مطلوب ندارد، بلکه باید ضمّ [پیوست] اسباب دیگر شود، و رفع موانع هم بشود تا مطلوب حاصل گردد.

شخص موحد نباید اسباب را مستقل بداند، و نباید هم تعطیل در اسباب روا دارد، بلکه باید با تمسک به اسباب، مسبب‌الاسباب را کارگزار بداند.

فرق است میان تعطیل اسباب و خلع اسباب؛ موحد خلع اسباب می‌کند و خداوند را مسبب‌الاسباب می‌داند و به قدر مقدور هم تهیه اسباب می‌کند، اما مشرک چشم به سبب دارد و مسبب را فراموش می‌کند؛ خداوند تبارک و تعالی اسباب را چنان متقن خلق فرموده که مردم چشم از مسبب‌الاسباب پوشیده‌اند.

پس اینکه در قرآن در بعضی آیات اثبات سبب می‌کند، و در بعضی دیگر نفی سبب، اشاره به این معنی است که اسباب مستقل نیستند.

مردم علاوه بر شرک‌هایی که دارند مبتلا به شرک سبب نیز می‌باشند، و هر سبب ضعیف را قاضی الحاجات می‌دانند.

از سبب سازیت من سوداییم      و ز سبب سوزیت سوفسطاییم  
دیده‌ای خواهم سبب سوراخ کن      تا سبب را برگند از بیخ و بُن  
تا مسبب بیند اندر لا مکان      هرزه بیند جهد و اکساب دکان  
از مسبب می‌رسد هر خیر و شر      نیست اسباب و وسایط را اثر<sup>(۱)</sup>

ثانیاً: میان سبب و مُسَبَّب مناسبت خاصی است و هر چیزی سبب هر چیزی نمی‌شود.

۱- مثنوی معنوی مولانا با اندک تغییر. [مُصحح]

باید خصوصیتی میان علت و معلول و سبب و مسبب باشد. اگر قائل به خصوصیت و مناسبت میان سبب و مسبب نشویم هرج و مرج در علل و معلولات لازم می‌آید که هر چیز باید بدون مناسبت علت چیزی شود؛ مثلاً میان آتش و سوزانیدن مناسبتی است، نمی‌شود آتش سبب تری گردد و به واسطه این رابطه خاص در میان موجودات است که انسان می‌تواند علم به موجودات پیدا کند و تحقیق حقایق نماید؛ وقتی ربط و مناسبت میان اشیاء نباشد، تعلیل و استدلال ممتنع خواهد بود. پس بدون مناسبت، چیزی نمی‌تواند علت چیزی دیگری باشد و تا راه مناسب و خصوصیت یافته نشود نباید حکم به سببیت کرد.

برای حکم به سببیت چیزی، دو راه موجود است:

۱- تجربه: مثلاً وقتی که تجربه کردی و مکرر آتش برافروختی و دیدی که اغلب می‌سوزاند، حکم می‌کنی بر اینکه آتش سوزاننده است. راه تجربه، راهی است صحیح، و ترقی و تکامل بشر در مادیات از این راه به دست آمده است؛

۲- وحی: گاهی تجربه به کشف سبب راه ندارد، و باید اتکای وحی کرد تا وحی سببیت را بیان کند؛ مثل سببیت اعمال صالحه برای سعادت اخروی و سببیت اعمال رذیله برای شقاوت اخروی.

پس برای کشف سببیت دو راه هست: تجربه و وحی.

بشر در تشخیص سببیت بعضی اشیا برای بعضی دیگر دچار اشتباه می‌گردد: بعضی را برای بعضی دیگر سبب قرار می‌دهد، حال آنکه سبب نیست؛ نه تجربه کرده و نه از وحی شاهدهی دارد؛ مانند اینکه می‌گویند عطسه علامت صبر است یا عدد سیزده نحس می‌باشد.

\*\*\*

**خلاصه**، در مسئله سببیت دو اشتباه پیدا می‌شود:

**اشتباه نخست:** آنکه بشر خیال می‌کند اسباب عالم، علت تامه است و متوجه نمی‌گردد که تا خداوند مشیتش علاقه نگیرد هیچ سببی کارگزار نیست؛

خواجه پندارد که روزی ده دهد او نپندارد که روزی ده دهد  
یک سلسله بی دینی‌ها از این جا پیدا می‌شود: معلمین جاهل می‌گویند فلان دعا یا  
فلان نذر، علت تامه فلان حاجت است، شخص مشغول به عمل می‌شود و به نتیجه  
نمی‌رسد و در او عقیده باطلی پیدا می‌شود که مطلقاً دعا و نذر دروغ است و هیچ  
اثری ندارد؛ بی‌خبر از اینکه دعا و نذر، علت تامه نیست، بلکه مُعد است.

**اشتباه دوم:** در فهم سببیت و مناسبت میان علت و معلول به میان می‌آید که مردم  
غفلت ورزیده خیال می‌کنند هر چیزی علت هر چیزی می‌تواند باشد.

این اشتباه، علت پیدایش خرافات است، مثلاً: نعل اسب را سبب توسعه رزق  
می‌گیرد، انگشتر عقیق را رافع بدبختی قرار می‌دهد، دیگ سمنو را شافی می‌داند،  
فلان چیز را علامت سعد و چیز دیگر را علامت نحوست می‌پندارد. این نحو عقاید  
علاوه بر اینکه شرک به خداست، سبب انحطاط عقل و پریشانی فکر هم می‌گردد.  
این بیچاره از هر چیزی می‌ترسد، به هر موهومی امیدوار است، همیشه متمسک به  
اسباب موهومه است، راه استدلال عقلی بر او بسته شده، سرگردان و حیران، نمی‌داند  
چه کند و به کجا پناه ببرد، با هر بادی لرزان و با هر ناحقی همراه است و هر روز به

کسی معتقد: ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۸]

«کزند، لالند، کورند، بنابراین به راه نمی‌آیند».



## آغاز بت پرستی در بشر

سبب بت پرستی و اتخاذ اصنام دو چیز است: پرستش ستارگان، چنانکه در باب حرمت تنجیم بیان کردیم، و عبادت مردگان، اما پرستش مردگان محتاج به تقدیم مقدمه‌ای است.

از مراسم تدفین پیشینیان چنین بر می‌آید که چون مرده‌ای را به خاک می‌سپردند گمان می‌کردند که چیزی زنده نیز با وی مدفون می‌شود. یونانیان قدیم چون مرده‌ای را به خاک می‌سپردند سه بار روح او را به نام می‌خواندند و دعا می‌کردند که در زیر خاک به نیک‌بختی زندگی کند و سه بار به او می‌گفتند که «سعادت با تو یار و جانث از رنج فارغ باد». عقیده آنان به بقای وجود انسان در زیر خاک بدان پایه بود که گمان داشتند که در آنجا نیز لذات و آلام را احساس خواهد کرد.

اسلام می‌گوید که روح در عالم دیگری غیر از عالم خاک موسوم به «برزخ»، معذب یا متنعم خواهد بود و بر روی قبر می‌نوشتند: «اینجا آرامگاه فلان است». و این عبارت که پس از قرن‌ها به ما رسیده، و اکنون نیز متداول است، یادگاری از عقاید دیرینه آنهاست، در صورتی که امروز- فی الحقیقه- هیچ مسلمانی گور را آرامگاه وجود جاودانی نمی‌شمرد. مردمان قدیم چنان به حیات انسان در زیر خاک معتقد بودند همیشه اشیایی مانند البسه و ظروف و آلات حرب را چون مورد احتیاج مردگان می‌پنداشتند با انسان به خاک می‌سپردند، حتی برای رفع تشنگی مرده و بر گور او شراب می‌ریختند و خوردنی‌ها می‌نهادند تا از رنج گرسنگی بیاساید، و اسبان و غلمان شخص متوفی را سر می‌بریدند و با مرده به خاک می‌سپردند تا مانند ایام

حیات به وی خدمت کنند.

در اثر این عقیده، دفن مردگان را واجب می‌شمردند زیرا روح وابسته تن بود، و زمانی در آرامگاه خاکی خویشان متمکن و از حیات دیگر بهره‌مند می‌شد. روحی که گور معین نداشت بی‌مکان و سرگردان بود، و اگرچه پس از مشقات و آلام زندگانی آسایش جاوید را دوست می‌داشت، ولی هرگز بدان نمی‌رسید و پیوسته به شکل اشباح سرگشته و از آسایش بی‌نصیب بود، و از هدایا و اغذیه‌ای که احتیاج داشت برخوردار نمی‌شد، و عاقبت بیچارگی او را زشت‌خوی و بد اندیش می‌کرد، لذا به آزار زندگان پرداخته ایشان را امراض گوناگون می‌فرستاد، و به تباہ کردن کشت، و زرع آنان برخواسته در هیاکل سهمناک مردم را می‌ترساند، تا آنکه شاید جسدش را دفن کرده او را از سرگردانی برهاند، و معتقد بودند که هرگاه جسدی مدفون نشود روح او شقی، و چون مدفون گردد سعید خواهد بود، و روح شریر را جن و شیطان می‌گفتند. چنانکه گفتیم بشر در ادوار سابق به آداب و مراسم تدفین عقیده‌ای کامل داشت، و نیز پیوسته از آن اندیشناک بود که مبدا پس از مرگش مراسم معموله را در باره وی بجا نیورند و بی‌گور ماندن را به مراتب از مرگ دشوارتر می‌شمردند، زیرا گور در نظر آنان برای آسایش و سعادت جاوید بود.

مردم آتن چندین سردار را که در جنگ‌های دریایی که از تدفین کشتگان دریغ کرده و اجساد آنان را به آب افکنده بودند هلاک ساختند، و بنا بر آنچه گذشت از این کار تعجب نباید کرد، زیرا سرداران مزبور شاگردان فلاسفه بودند، و روح را از جسم ممتاز می‌دانستند و چون آن دو را وابسته به یکدیگر نمی‌دانستند در نظرشان فنای جسد در آب با خاک تفاوتی نداشت از این رو کشتگان سپاه را به امواج دریا می‌سپردند، ولی مردم یونان که حتی در آتن نیز پایبند عقاید کهنه خویش بودند سرداران را به بی‌دینی متهم و مقتول ساختند، و حال اینکه فتوحات آنان، آتن را از آسیب دشمن نگاه داشته بود، لذا اقوام کشتگان، جامه عزا پوشیده از دیوان عدالت خواهان انتقام می‌شدند.



در مدینه‌های قدیم گاهی قانون مقصرین بزرگ را از تدفین و مراسم آن محروم می‌ساخت، و این از سخت‌ترین سیاست‌ها بود، زیرا بدین وسیله روح مقصر نیز به جزای خود می‌رسید، و به عذاب ابدی منتهی می‌گشت.

نخستین تصور آدمی دربارهٔ مرگ این بود که انسان در زیر خاک زندگی کرده و روح وی هرگز از جسدش دوری نخواهد جست و در همان خاکی باقی خواهد ماند که استخوان‌های مرده مدفون است. وجودی که در زیر خاک می‌زیست چنان از طبیعت اولی دور نبود که به خوردن محتاج نباشد و از این جهت در ظرف سال روزهای معینی برای مردگان طعام می‌بردند.

### پرستش مردگان

دیری نپایید که بر عقاید مذکور تکالیفی نیز مترتب شد چون مردگان را پیوسته به خوردن و آشامیدن حاجت بود زندگان رفع این حاجت را از وظایف خویش می‌شمردند و از آنجا آیین پرستش اموات پیدا شد.

مردگان از زمرهٔ مقدسات بودند و پیشینیان بهترین و برترین صفات را به آنان منسوب می‌نمودند، اموات را نیکوکار و منزه و نیک‌بخت می‌خواندند، و تمام احتراماتی که از جانب آدمیان نسبت به خداوندی محبوب و توانا مبذول و مراعی بود دربارهٔ آنان اجرا می‌گردید. این‌گونه احترامات، اختصاص به مردم بزرگ نداشت و مردگان را تفاوتی در بین نبود.

یونانیان اموات را خدایان زیر خاک می‌خواندند، و پرستشگاه آنان قبور مردگان بود. این روش در هندوستان مانند روم و یونان مرسوم بود، هندوان نیز برای مردگان خویش طعامی موسوم به «سرادها» می‌ساختند و هر صاحب خانه‌ای می‌بایستی سرادها را از برنج و شیر و ریشهٔ درختان و میوه‌ها فراهم سازد تا ارواح بدو مهربان شوند. وحشیان افریقا و هند و یونان اموات خویش را خدایانی خوشبخت و شادکام می‌پنداشتند، ولی خوشبختی آنان را مشروط بدان می‌دانستند که زندگان در کار خیرات و مبرات تقصیر و کوتاهی نکنند، و گمان می‌کردند که چون سرادها برای

مردهای مهیا نشود روح وی از آرامگاه خود خارج شده سرگردان و مایه آزار زندگان خواهد گشت، بنا بر این خدای ارواح تا زمانی مسلم خواهد بود که زندگان آداب معموله مذهب را در باره آنان به جای آرند.

ظاهراً آیین پرستش اموات از قدیم‌ترین مذاهب نوع بشر است. ابتدای معبد و پرستشگاه مردم منحصر به قبرها بود که انواع پرستش‌ها را از قبیل نذر و نحر و قربانی و امثال آن برای مردگان بجای می‌آوردند و قضای حاجات و رفع کربات را از صاحب قبر می‌خواستند.

### اسلام برای حفظ توحید و سد راه قبرپرستی احکامی وضع فرمود:

۱- امر به تسطیح قبور نمود. شهید اول در کتاب ذکری از ابوالهیاج روایت می‌کند که گفت:

قال علي عليه السلام: «أَبْعَثُكَ عَلَى مَا بَعَثَنِي عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا تَدَعَ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ وَلَا تَمْتَالًا إِلَّا طَمَسْتَهُ»<sup>(۱)</sup>

«مبعوث می‌کنم تو را بر آنچه که پیغمبر ﷺ مرا مبعوث فرمود: اینکه هر قبری که از زمین بلندتر است تسویه کنی و با سطح زمین برابر سازی، و هر تمثال و صورتی را محو گردانی».

و نیز شهید در ذکری می‌گوید که رسول اکرم ﷺ قبر فرزندش ابراهیم را تسطیح فرمود: و نیز می‌گوید: قاسم بن محمد گفت: دیدم قبر نبی اکرم ﷺ و شیخین را که مسطح بود، و نیز می‌گوید: قبر مهاجرین و انصار در مدینه منوره مسطح بود<sup>(۲)</sup>؛

۱- شیخ طوسی در «الخلافا»، (۷۰۶/۱ - ۷۰۷)، و کلینی فی «الکافی» با سند خودش از ابی عبد الله (ع) روایت کرده که گفت: امیر المؤمنین (ع) فرمود: «بعثنی رسول الله (صلی الله علیه وآله) إلى المدینة فقال: لا تدع صورةً إلا محتوها، ولا قبراً إلا سويته». یعنی: «رسول الله مرا به مدینه فرستاد و فرمود: هیچ عکسی را رها نکن مگر اینکه آن را پاک کنی و هیچ قبری را فرو نگذار مگر اینکه آن را با زمین یکسان کنی». نگا: «وسائل الشیعة» حر عاملی، (۳ / ۲۰۹ - ۲۱۰). و حدیث ابی الهیاج الأسدی در مصادر أهل سنت، صحیح مسلم، کتاب جنازات/ ح (۹۶۹)، و سنن ترمذی، (۳/۳۶۶)، ح (۱۰۴۹) و سنن نسائی، (۸۸/۴)، ح (۲۰۳۱)، و مسند أحمد (۹۶/۱). [مُصحح].

۲- نگا: الذکری، نوشته شهید اول، شمس الدین محمد بن مکی العاملی النبطی الجزینی، ج ۱/ ص ۶۷. [مُصحح]

۲- از جابر نقل شده است که:

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَجْصَصَ الْقَبْرُ أَوْ يَبْنَى عَلَيْهِ أَوْ أَنْ يَقَعَدَ عَلَيْهِ»<sup>(۱)</sup>

«رسول خدا ﷺ گنج کاری و بنای بر قبر یا نشستن بر آن را نهی فرمود»؛

۳- في الفقيه عن الكاظم:

«إِذَا دَخَلْتَ الْمَقَابِرَ فَطَأِ الْقُبُورَ، فَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا اسْتَرْوَحَ إِلَى ذَلِكَ وَمَنْ كَانَ مُنَافِقًا وَجَدَ أَلَمَهُ»<sup>(۲)</sup>

حضرت کاظم علیه السلام می فرماید: «هنگامی که در گورستان داخل شدی زیر گام خود قرار دهید قبور را، پس اگر مدفون قبر مؤمن است لذت و راحت می یابد و اگر منافق است متألم می گردد»؛

۴- علي بن جعفر از موسی بن جعفر روایت می کند که فرمود:

«لَا يَصْلُحُ الْبِنَاءُ عَلَيْهِ»<sup>(۳)</sup>

«صلاحیت ندارد بنای بر قبر»؛

۵- قبری که خراب شد نباید تجدید کرد و نیز گنج کاری قبور نباید بشود؛ چنان

که اصبع بن نباته از امیرالمومنین علیه السلام روایت می کند که فرمود:

«مَنْ جَدَّدَ قَبْرًا أَوْ مَثَلًا مِثَالًا، فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ»<sup>(۴)</sup>

«کسی که قبری را تجدید کند یا تصویری بکشد از اسلام تحقیقاً خارج است».

۱- نوری طبرسی در «مستدرک الوسائل»، [چاپ حجریه]، (۱/ص ۱۲۷) با لفظ نزدیک به آن روایت کرده، و حرعاملی در وسائل الشیعه (۲/۸۶۹) آن را ذکر کرده است، و در مصادر اهل سنت، در صحیح مسلم، کتاب جناز، ح (۹۷۰). [مُصحح]

۲- من لا یحضره الفقیه، اثر صدوق (۱/۱۱۵)، ذکری الشیعه (۲/۳۷)، وسائل الشیعه (۲/۸۸۵). [مُصحح]

۳- تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ح (۴۶۱/۱)، ح (۱۴۸)، «وسائل الشیعه»، ح (۳۴۲۶). [مُصحح]

۴- المحاسن، اثر أحمد بن محمد البرقی (وفات ۲۷۴ یا ۲۸۰هـ)، (ط ۲، قم، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱هـ)، (۲/۶۱۲)، ح (۳۳). «من لا یحضره الفقیه» اثر شیخ صدوق، (۱/۱۸۹)، ح (۵۷۹)، و شیخ طوسی در «تهذیب الأحکام»، (۱/۴۵۹)، ح (۱۴۲)، و حرعاملی فی «وسائل الشیعه»، ح (۶۶۱۷) آن را نقل کرده اند. [مُصحح]

وعن الصادق عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: «لا تَبْنُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلَا تُصَوِّرُوا سُقُوفَ الْأُبْيُوتِ»<sup>(۱)</sup>

حضرت صادق عليه السلام از رسول اکرم صلى الله عليه وآله روایت می‌کند که فرمود: «بنایی بر گورها نسازید و سقف خانه‌ها را تصویر نکنید»؛

۶- اسلام از عبادت و نماز بر قبور نهی فرمود، چنانکه در حدیث صحیح محقق و مسلم نزد جمیع اهل اسلام که به هیچ‌وجه شک در آن راه نمی‌یابد، رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود:

«لا تَتَّخِذُوا قَبْرِي قِبْلَةً وَلَا مَسْجِدًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَعَنَ الْيَهُودَ حِينَ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ»<sup>(۲)</sup>

«قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهید، خداوند یهود را لعنت کرد چون قبور پیغمبران خود را مساجد قرار دادند».

و نیز شهید در ذکری از حضرت صادق عليه السلام روایت می‌کند که فرمود:

«لا تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلَا تُصَلُّوا إِلَيْهَا»<sup>(۴)</sup>

«بر قبور منشینید و نماز به طرف قبر نخوانید».

۱- المحاسن، (۶۱۲/۲)، ح (۳۲)، «تهذیب الأحكام»، طوسی، (۴۶۱/۱)، ح (۱۵۰)، وسائل الشیعه، ح (۳۴۲۸)، مختلف الشیعه حلی (۳۱۵/۲). [مُصحح]

۲- من لا یحضره الفقیه، اثر شیخ صدوق، (۱۷۸/۱)، ح (۵۳۲). وسائل الشیعه، ح (۳۴۹۷)، (۲۳۵/۳)، منتهی المطلب اثر حلی (۴۶۸/۱)، وعلل الشرائع (۳۵۸/۲)، و مسند الشیعه (۴۳۵/۴) و مناہج الأحكام اثر میرزا قمی ص ۱۰۲. [مُصحح]

۳- مؤلف رحمته اینگونه ذکر کرده است، و این خطای ناآگاهانه ایشان است، برای آنکه آنچه در کتاب «الذکری» اثر شهید اول ذکر شده، نقل حدیث از رسول الله صلى الله عليه وآله می‌باشد، و از امام صادق نیست. جا دارد اشاره کنیم که شهید اول بیان کرده که این حدیث را از کتب حدیثی اهل سنت نقل کرده است. [مُصحح]

۴- «الذکری»، ص ۶۹، و منتهی المطلب (۴۶۸/۱)، و ذخیره المعاد سبزواری (۳۴۳/۱)، و در مصادر اهل سنت در صحیح مسلم، ح (۹۷۲)، و سنن ابو داود، ح (۳۲۳۱)، و سنن ترمذی (۱۰۵۰)، و سنن نسائی (۷۶۰)، و مسند أحمد (۱۳۵/۴) همه آنها با سند خودشان از اَبی مَرْثَدٍ الْغَنَوِيِّ به صورت مرفوع روایت کرده‌اند. [مُصحح]

وَعَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ وَبِنَاءِ الْمَسَاجِدِ فِيهَا، فَقَالَ: «أَمَّا زِيَارَةُ الْقُبُورِ فَلَا بَأْسَ بِهَا وَلَا تُبَنَى عِنْدَهَا الْمَسَاجِدُ»<sup>(۱)</sup>

سماعه می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از زیارت و بنای بر قبور. فرمود: «زیارت قبور باسی در آن نیست اما نباید بر قبر بنا کرد».

اجماع فقها نماز به سوی قبر و بر روی قبر را مکروه می‌دانند و ابن بابویه نماز بر روی قبر را حرام می‌داند. محقق ثانی در «جامع المقاصد» می‌گوید: شیخ مفید و شیخ طوسی مطلقاً نماز در قبور را مکروه می‌دانند، اگر چه قبر امام علیه السلام باشد<sup>(۲)</sup>.

### زیارت قبور مؤمنین

اخباری که ذکر شد برای سد راه بت‌پرستی است که مردم قبور را عبادت و پرستش نکنند، اما زیارت قبور مؤمنین در آن حرجی نیست، بلکه زائر نزد خداوند مأجور است، چنانکه احادیث بسیاری در فضیلت زیارت قبور وارد شده است، خصوصاً قبر پدر و مادر؛ در این زیارت دو فایده است:

**اول:** نفعی است که به میت و زائر می‌رسد، و آن این است که شخص زائر بر میت سلام کند و برای صاحب قبر از خداوند متعال طلب آمرزش و رفع درجه و منزلت را بخواهد، و این دعا و استغفار به منزله نماز بر جنازه میت می‌باشد، و زیارت شرعی این است:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود که هر وقت به زیارت قبور رفتید بگویید:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ دِيَارِ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ، وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ. يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ، نَسَأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلَكُمْ الْعَافِيَةَ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا

۱- کافی، (۲/۲۸۳)، ح (۲)، من لا يحضره الفقيه صدوق، (۱/۱۷۸)، ح (۵۳۱)، بحار الأنوار (۲۰/۷۹).

[مُصَحَّح]

۲- نکا: «جامع المقاصد فی شرح القواعد»، المحقق الکرکی (وفات ۹۴۰ هـ)، (قم، مؤسسة آل البيت عليهم

السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۸ هـ)، (۲/۱۳۵). [مُصَحَّح]

أَجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَا بَعْدَهُمْ»<sup>(۱)</sup>.

از رسول اکرم ﷺ روایت است که:

«هیچ شخصی بر قبر مؤمنی که او را در دنیا می‌شناخت سلام نمی‌کند، مگر اینکه روح مؤمن متوجه به بدنش می‌شود و سلام او را جواب می‌دهد»<sup>(۲)</sup>،  
و خداوند مؤمنی را که بر میت دعا کند اجر می‌دهد، چنانکه اجر می‌دهد هنگامی که نماز بر جنازه آن کند، و از این جهت است که خداوند زیارت قبر منافقین را نهی فرمود چنانکه می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ ۗ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ

۱- این روایت از امام صادق می‌باشد، همچنان که در کافی کلینی (۲۲۹/۳) و در «من لا یحضره الفقیه» شیخ صدوق، (۱/ ۱۷۸-۱۷۹)، ح رقم (۵۳۳). و لفظ آن: «وَسَأَلَ جِرَّاحُ الْمَدَائِنِيِّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع): كَيْفَ التَّسْلِيمُ عَلَىٰ أَهْلِ الْقُبُورِ؟ فَقَالَ: تَقِفُ وَتَقُولُ: السَّلَامُ عَلَىٰ أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، رَحِمَ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ. وقال الصدوق: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا مَرَّ عَلَى الْقُبُورِ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ مِنْ دِيَارِ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ». یعنی: «جراح المدائنی از ابو عبد الله سوال کرد: سلام کردن بر اهل قبور چگونه است؟ فرمودند: می‌ایستی و می‌گویی: سلام بر شما ای مومنین و مسلمینی که ساکن این سرزمین هستید. خداوند کسانی از ما را به جلو رفتند و کسانی که در آینده به آنها ملحق می‌شوند را مورد مرحمت خودش قرار دهد و ما هم این شاء الله به شما خواهیم پیوست». صدوق می‌گوید: هنگامی که رسول الله از قبرستان گذر می‌کردند می‌فرمودند: «سلام بر شما از سرزمین مسلمانان و ما این شاء الله به شما ملحق خواهیم شد».

ابن ماجه آن را در سنن خود و در ضمن دو حدیث شماره (۱۵۴۶) و (۱۵۴۷) که هر کدام قسمت‌هایی از جمله‌های ذکر شده را بیان می‌کنند و نه تمام آن را، آورده است. در هیچ کدام از آن دو جمله «يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ» وجود ندارد. و سنن ابو داود (۳۲۳۹)، و مسند أحمد (۷۱/۶ و ۱۱۱/۶) با سند خودش از عائشه از رسول الله ﷺ روایت کرده که ایشان هنگام زیارت اهل بقیع همانند آن فرمودند.  
[مُصَحَّح]

۲- حافظ ابن عبد البر قرطبی (۴۶۳هـ) در کتابش «الاستذکار» (۱/۱۸۵) [بیروت، دار الکتب العلمیه]، با سندش از ابن عباس و با الفاظ نزدیک به آن روایت کرده است، و حافظ ابن کثیر در تفسیرش (۳۲۵/۶) با همین لفظ ذکر کرده و آن را به حافظ ابن عبد البر نسبت داده و صحیحش دانسته است. [مُصَحَّح]

وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨٤﴾ [التوبة: ٨٤]

«هیچ وقت بر احدی از ایشان نماز نگذار و بر سر قبرشان نایست، ایشان کافر به خدا و رسول و مردمی فاسقند».

پس در زیارت قبور نباید از مردگان حاجت خواست و توسل نمود، بلکه باید طلب مغفرت و ترحیم بر آنان کرد که فیضی است از زایر بر صاحب قبر؛

**دوم:** از فواید زیارت قبور تذکر و پندی است برای زائر که مشاهده کند در این گورستان، جوانان زیبا، مردمان پرافتخار، مالداران ممسک، اشخاص ظالم، علما، فلاسفه و سلاطین مدفونند، که هر یک دعاوی ای داشته و آمال و آرزوهایی را به خاک بردند و غنی و فقیر و عالم و جاهل و شاه و گدا همه را خاک یکسان کرده، هنگامی که نظرش به مردگان افتاد و حال کنونی آنان را در نظر گرفت می یابد که دنیا به کسی وفا نکرده، و این عجز عروس هزار داماد است، هم و غمش کم می شود، خیالش راحت می گردد، و هوس هایش را فراموش می کند، روح سکینه و صبر در او ایجاد می گردد، و می گوید: ای برادر که نه محسود بماند نه حسود.

خواجه عبدالله می گوید:

«نظر کن به گورستان و غافل مباش چون مستان، تا ببینی چندین مقابر و مزار و خفته داران نازنینان گلعدار، صد هزار همه جهد کردند، و کوشیدند، و در آتش حرص و هوس جوشیدند، و کلاه از جواهر پوشیدند، مائدها پر نعیم کردند، و سبوها پر زر و سیم، سودها بردند، و حيلهها نمودند، تا نقدها ربودند، و عاقبت مردند، و حسرتها بردند، انبارخانهها انباشتند، و تخم محبت دنیا در زمین دل کاشتند، و آخر رفتند، و بگذاشتند ناگاه همه را به در مرگ کشانیدند، و شربت مرگ از دست ساقی اجل چشانیدند. ای عزیز، از موت بیندیش، عمل بردار از پیش، و گرنه وای بر تو، دوزخ بود مأوای تو، بدان که دوستان خاک دعای تو را جویانند، و به زبان حال جویانند که: ای جوانان غافل و پیران بی حاصل، مگر دیوانه اید که در نمی یابید که ما در خاک و خون خفته ایم، و چهره در نقاب کفن نهفته، و هر یک ماه،

دو هفته، و به هفته از یاد شما رفته‌ایم، ما نیز پیش از شما بر بساط دنیا و کامرانی بوده‌ایم، و نشاط و انبساط جهان فانی نموده‌ایم، و بر بستر راحت و استراحت نموده‌ایم، و بر فرش کمال به قدم مراد می‌پیموده‌ایم، عاقبت شربت ناگوار مرگ چشیدیم، و از دنیا و زندگانی دنیا وفا ندیدیم، تا خبردار شدیم خود را دیدیم، بر باد فنا داده و بر خاک محنت و عَنَا [مشقت] افتاده، نه از اهل و عیال دیدیم مرحمتی، و نه از مال و منال یافتیم منفعتی، هم قانعیم به این ندامت، اگر در پیش نبودی قیامت، اکنون ما را نه دور باشی نه فراشی، نه نقدی و نه قماشی، نه سامان خطاب و ندایی، و نه امکان صوت و صدایی، همه هستیم مثنی گدایی، حظ از دنیا حرمان است، و گوشت و پوست ما نصیب کرمان است. وقتی که ما را امکان بود، و گوهر مراد در دکان نکردیم تمیزی، و نجستیم چیزی عاقبت در پریشانی افتادیم، و در همان‌جا جان بدادیم، اگر ندارید جنون، در ما نگرید اکنون که ما هر یک می‌زاریم، و اشک حسرت از دیده می‌باریم، و ماتم خود می‌داریم، حال نابینایی‌هاست، و بر کرده پشیمانی‌هاست. ای عزیزان، روی آورید به راه، و در حال ما کنید نگاه، که نه از نام ماست خبری، و نه از اجسام ماست اثری، همه ابدان ما ریزیده، و اشخاص ما پوسیده، خانمان ما خراب، منزل و دکان ما بر روی آب، بر بستر ما دیگری نایب، و یتیمان ما غایب، رخساره ما را خاک خورده، و گل روی ما پژمرده، لبان ما گرد آمیخته، و در دندان‌های ما در لحد فرو ریخته، زبان ما فرو بسته، و دهان ما درهم شکسته، تمام اعضای ما برهم خورده، و آتش حرص ما افسرده، و مرغ روح ما از سر پریده، و سبزه حسرت از گل ما دمیده، ما در خاک تیره، و شما در خاک غفلت». **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ.**

خلاصه کلام اینکه زیارت قبور موعظه بزرگی است برای انسان:

قال رسول الله ﷺ: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ، إِلَّا فَرَّوْهَا فَإِنَّهَا تُدَكِّرُ



الْآخِرَةَ»<sup>(۱)</sup>.

پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «شما را از زیارت قبور منع می‌کردم، زیارت کنید قبور را به جهت اینکه مذكر آخرت است».

نهی اولی رسول اکرم ﷺ برای این بود که مردم را از قبرپرستی باز دارد و توحید را حفظ فرماید، هنگامی که مردم آگاه شدند که نباید از قبور حاجت خواست و آن را پرستش نمود و موحد کامل گردیدند، امر به زیارت فرمود و حکمتش را بیان نمود، که غرض از زیارت قبور، تذکر روز بازپسین است. ایشان فرمودند:

«زُورُوا الْقُبُورَ، فَإِنَّهَا تَذَكِّرُ الْمَوْتَ»<sup>(۲)</sup>

«زیارت کنید مردگان را که آن یادآور موت است».

### زیارت قبر رسول اکرم و ائمه هادین علیهم السلام

اخبار بسیار در فضیلت زیارت آنان در کتب فریقین از ائمه رسیده و پر از نفع دو جهان است و اسرار زیادی در آن می‌باشد، که این رساله گنجایش ذکر آن را ندارد و ما مختصری از آن را ذکر می‌کنیم.

چنانکه زیارت پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام در حال حیاتشان برای زائرین اجر جزیلی دربر داشت، همچنین زیارت آنان بعد از مرگشان متضمن ثواب فراوان خواهد بود، چنانکه بنا بر روایت از رسول اکرم ﷺ که فرمود:

«بر قبور مؤمنین سلام کنید و خداوند روح مؤمن را متوجه بدنش می‌گرداند و

۱- علل الشرائع، شیخ صدوق (۴۳۹/۲)، و وسائل الشیعه، حر عاملی، (۱۷۰/۱۴)، بدون جمله اخیر (فَإِنَّهَا تُذَكِّرُ الْآخِرَةَ)، بحار الأنوار (۴۹۸/۶۳) با جمله: «فزیارتها تذکره»، و المعبر اثر حلی (۳۳۹/۱)، والحدائق الناضرة، بحرانی (۲۱/۱۰). و در مصادر اهل سنت، مسلم همانند آن را در صحیحش ح (۱۹۷۷) روایت کرده است، و ترمذی در سنن خود ح (۱۰۵۴) و ابن ماجه در سنن خود ح (۱۵۷۱) و دیگران آن را آورده‌اند. [مُصحح]

۲- مسلم در کتاب صحیحش ح (۹۷۶) به صورت طولانی، و حاکم در «مستدرک»، (۳۷۵-۳۷۶) آن را روایت کرده‌اند. نکا: ذکری الشیعه (۶۲/۲). [مُصحح]

سلام شما را جواب می دهد»،

هنگامی که میت مؤمن سلام زائر را جواب می دهد، چگونه می شود تصور کرد زائر قبر پیغمبر و ائمه هادیین سلامشان بی جواب بماند؟ أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ سَلَامِي وَتَرُدُّ جَوَابِي.

دیگر آنکه بقاع متبرکه محل توجه حق تعالی و مکان نزول رحمت است و دعای داعی سریعاً به هدف اجابت می رسد خصوصاً قبر حضرت ابی عبدالله و إِبْرَاهِيمَ الدُّعَاءُ تَحْتَ قَبْرِهِ<sup>(۱)</sup>.

و از اسرار زیارت قبور پیغمبر ﷺ و ائمه هادیین عليهم السلام این است که هنگامی که انسان وارد بقاع متبرکه گردید یک سلسله فضایل و مکارم اخلاق بر دل وی می ریزد، چون شخص زائر با خود حدیث نفس می کند که این بزرگان چه فداکاری ها و خدمت ها به جامعه بشری نمودند، و در محاذات قبر یک دوره تاریخ روشن پر افتخاری را از صاحب قبر می آموزد، البته این تذکر و تدبر در سیره صاحب قبر یک روح اسوه ای به زائرش می دهد، و گویا به زائرش می گوید من کسی بودم موحد و

۱- اصل بر این است که خاصیت استجاب دعا را برای هیچ مکانی اثبات نکنیم مگر اینکه دلیل شرعی صحیحی داشته باشیم، چرا که این امر از امور توقیفی می باشد که بوسیله عقل نمی توان آن را اثبات کرد. دلایلی بر اینکه دعا در بعضی از اماکن و اوقات به استجاب نزدیکتر است اثبات گردیده است همانند: یک سوم آخر شب، ملتزم بین حجر الاسود و کعبه- و غیره، اما هیچ دلیل ثابتی از قرآن و سنت صحیح وجود ندارد که قبوری را به عنوان جایگاه استجاب دعا تعیین کند.

برای توضیح این امر می گوئیم: برخی اوقات، دعا نزد قبور نیکان و صالحین بدون قصد و نیت قبلی اتفاق می افتد، همانند کسی که قبر مسلمانی را زیارت می کند و بر او سلام می کند و برای خودش و میت دعا می کند، پس این جایز است، اما گاهی اوقات، شخص با قصد و هدف قبلی، تصمیم دارد پیش قبر معینی برود و نزد آن دعا کند و حاجاتش را از خداوند بخواهد، با این اعتقاد که آنجا مبارک بوده و دعا مستجاب می گردد؛ در این مورد هیچ نص شرعی و معتبری وارد نشده، بلکه از آن نهی نیز شده است، چرا که این امر ممکن است به عبادت صاحب قبر منجر شود، همچنانکه نوعی از قرار دادن قبور به عنوان مساجد به حساب می آید. و امروزه به سبب این نوع از زیارت ها و اعتقادات، پرستش قبور و درخواست حاجات از آنها رواج یافته است. [مُصَحَّح]

یکتاپرست جز حق تعالی را قاضی الحاجات و رافع الکربات ندانستم، و به کسی از بندگانش متوسل نشدم، دارای عفت و شجاعت و تقوی و فداکاری و حق‌گویی بودم از ملامت ملامت‌کننده نترسیدم، امر به معروف و نهی از منکر کردم، زیارت تو وقتی قبول است که به من تأسی کنی، و صاحب صفات کامل و ملکات فاضل گردی که اگر درست دقت شود که هر یک از بقاع متبرکه مدرسه تعلیم و تربیت است، و لب زیارت هم همین می‌باشد نه این‌طور که عامه مردم تصور می‌کنند.

خود هنگامی که مشرف به روضه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و موفق به زیارت آن عتبه عرش مرتبه گردیدم و خود را محاذی با ضریح مقدس دیدم، یک سلسله افکار به من هجوم آورد و عظمت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنان مرا گرفت، و کهربایی از قبر مقدس به قلب من خورد تو گویی دیدم حضرت رسول است با آن صورت زیبا و لحن شیرین تلاوت قرآن می‌کند، و یک دوره تاریخ زندگانی این شخص بزرگ مثل برق بر ذهنم، یاد آوردم آن روز بی‌کسی و تنهایی و ظلم و جسارت‌های آن مردم وحشی را، و آن حالت صبر و بردباری و بزرگواری حضرتش را چنان انقلاب به من دست داد و اعصابم متشنج گردید که هرچه خواستم بگویم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ السَّكِينَةِ» نتوانستم بگویم؛ زبانم بند آمده و قلبم شروع به ضربان کرد؛ حالی پیدا کردم که شرحش ممتنع است؛ دیدم آن شخصی که مأمور قبر شریف بود از حالم آگاه شد دستم گرفته به گوشه‌ای نشانید و گفت: «شیخنا تفضل».

خلاصه کلام، در زیارت قبور پیغمبر و ائمه خواصی هست که مردم کمی از آن واقفند.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، وَزِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَالْأَيِّمَةِ الطَّاهِرِينَ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

\*\*\*

## سبب پیدایش بت و پرستش آن

چنانکه بیان شد ابتدا معبد و پرستشگاه منحصر به مقابر بود و پس از آن بت پیدا شد، و آن در اصل مردهٔ تحنیط [مومیایی] شده‌ای بود. تحنیط این بود که احشا و امعای میت را درآورده شکمش را پر از ادویه‌ای مانند زیره، مشک، عنبر، کافور، قصب هندی، و صندل می‌کردند تا از کهنه‌شدن و پوسیدن محفوظ بماند، و نیز به جای چشم آنان سنگی درخشان مانند یاقوت می‌گذازند. چون دیدند که تحنیط کاملاً مرده را از پوسیده‌شدن محفوظ نمی‌دارد، بر آن شدند که مجسمهٔ مرده را از سنگ یا چوب تراشیده پرستش کنند، یا بر تابوت و قبر مرده صورت آن را نقش کرده عبادت کنند، و خداوند تبارک و تعالی در قرآن از این مسئله خبر می‌دهد:

﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿۲۳﴾﴾

[نوح: ۲۳]

«روحانیون و کاهنان بتکده به عوام و سفله گفتند دست بر مدارید از پرستش خدایان خود، و از دست مدهید ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را».

محققین سلف گفتند که اینها اسامی پنج مرد صالح بود پیش از نوح، و مردم به ایشان اعتقادی تمام داشتند، و بعد از مرگ آنان به صورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند، و آن را تعظیم می‌نمودند، به مرور زمان به پرستش آنها مشغول شدند<sup>(۱)</sup>. از این آیه مبارکه معلوم شد که مبدأ بت‌پرستی، مرده‌پرستی بوده است.

۱- نگا: علل الشرائع شیخ صدوق، (۳/۱ - ۴)، و تفسیر قمی اثر علی بن ابراهیم قمی، (۲ / ۳۸۷ - ۳۸۸)، «تفسیر مجمع البیان» شیخ طبرسی (۱۰/۱۳۷ - ۱۳۸). و در صحیح بخاری (۶/۱۶۰): از ابن عباس روایت شده که فرمودند: «... أَسْمَاءُ رَجَالٍ صَالِحِينَ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَلَمَّا هَلَكُوا أَوْحَى الشَّيْطَانُ إِلَى قَوْمِهِمْ، أَنْ انْصَبُوا إِلَى مَجَالِسِهِمُ الَّتِي كَانُوا يَجْلِسُونَ أَنْصَابًا وَسَمُّوْهَا بِأَسْمَائِهِمْ، فَفَعَلُوا، فَلَمْ تُعْبَدْ، حَتَّى إِذَا هَلَكَ أَوْلِيكَ وَتَنَسَّخَ الْعِلْمُ عِبَدَتَهُ». یعنی: «اینها نامهای مردان نیک و صالحی است که در میان قوم نوح بودند، هنگامی که از دنیا رفتند، شیطان به قوم آنها وسوسه کرد تا تمثالهایی را از آنها درست کرده و در جایگاهی که آنها حضور داشتند قرار دهند و این تمثالها را به نام همان بزرگان صدا بزنند. قوم نیز چنان کردند اما آنها را نپرستیدند تا اینکه از میان رفتند و آگاهی به این تمثالها نیز از بین رفت، پس تمثالها [توسط نسل‌های بعدی] مورد پرستش قرار گرفتند». [مصحح]

## سنگ پرستی

چون عقاید و آراء مردم وحشی بر اساس منطق و برهان نبود، هر خاطره‌ای که بر نفس ایشان خطور می‌کرد و بدان مدتی عمل می‌نمودند، جزو دین و عقیده آنان می‌گردید، و اگر خلاف و بطلان آن را هم مشاهده می‌کردند، به هیچ‌وجه نمی‌توانستند از آن منصرف گردند، و بعد زمان و تکرار در عمل، آن موهوم را جامهٔ قدس می‌پوشانید.

چنانکه بیان شد انسان وحشی، شخص میت را پرستش می‌کرد و طعام برایش پیشکش می‌نمود، و بسا که مرده را در خانهٔ خود دفن می‌کرد تا آن را پرستش کند، و چون قبر را با سنگ می‌پوشاند و خوردنی‌ها را بر روی آن می‌نهد، این عادت به تدریج سنگ را مقدس کرد، و بازماندگان میت خیال کردند که خصوصیتی در سنگ است، و ندانستند که سنگ به مجاورت مرده مقدس است؛ این تقدس را برای سنگ قائل شدند، و پرستش سنگ از اینجا پیدا شد، و منات و لات دو سنگ بود که عرب آن را می‌پرستید.

## درخت پرستی

اصل پرستش درختان عبادت قبور بود. چون انسان اولی به زراعت آشنا نبود، معاش او منحصر به صید ماهی و حیوانات بود، و نمی‌دانست که زراعت و درخت را بذری است، و از آن طرف چون معتقد بود که مرده در قبر گرسنه می‌شود، از میوه‌ها و حبوبات برایش غذا می‌گذارند، چون پس از مدتی این حبوبات سبز می‌شد و نمو می‌کرد، تعلیل می‌نمودند که روح مرده از او راضی شده و در عوض آن تجلیل، درخت و میوه به زندگان داده است، و بدین جهت تقدیس درخت و پرستش آن در بشر پیدا شد.

## برای حمایت توحید مجسمه‌سازی و نقاشی حرام گردید

از صنایعی که اسلام نهی فرمود، مجسمه‌سازی و نقاشی است و احادیثی که در فصل سابق ذکر شد شاهد بر این مدعی است از قبیل:

«... وَلَا تَمَثَلُوا إِلَّا ظَمَسْتَهُ»<sup>(۱)</sup>

و حدیث دیگر:

«مَنْ مَثَلَ مِثْلًا فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ»<sup>(۲)</sup>

و نیز مثل حدیث:

«أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوِّرُونَ»<sup>(۳)</sup>

«معذب‌ترین مردم فردای قیامت مصورانند»

و مثل حدیث:

«كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ»<sup>(۴)</sup>

«هر تصویرکننده‌ای در آتش است».

سبب نهی از این عمل این بود: چنانکه بیان کردیم مبدأ بت‌پرستی، پرستش مردگان بود، و مرده را تحنیط می‌کردند تا مدتی باقی بماند و آن را پرستش کنند. چون دیدند تحنیط مرده را همیشه نگاه نمی‌دارد آمدند به صورت آن مرده سنگی را

۱- بحار الأنوار، (۱۸/۷۹)، در صفحات گذشته تخریب آن به طور مفصل بیان شد. [مُصحح]

۲- معانی الأخبار اثر صدوق ۱۸۱، و مسائل الشیعه (۴۳۰/۱۶)، بحار الأنوار (۲۲۰/۶۹). [مُصحح]

۳- در مصادر حدیثی شیعه، حدیثی را با این لفظ نیافتیم. نزدیکترین حدیث به آن آنچیزی است که برقی در المحاسن (۶۱۶/۲) از ابوجعفر باقر روایت کرده که فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ هُمُ الْمُصَوِّرُونَ يَكْلَفُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفُخُوا فِيهَا الرُّوحَ». یعنی: «همانا کسانی خدا و رسول او را آزار و اذیت می‌رسانند که تصویر می‌کشند. آنها در روز قیامت وادار می‌شوند تا در این تصاویر روح بدمند». و حدیث در مصادر اهل سنت، مثل صحیح بخاری ح (۵۶۰۶) و صحیح مسلم ح (۲۱۰۹) و غیر از آن دو از عبد الله بن مسعود به صورت مرفوع روایت شده است. [مُصحح]

۴- بحار الأنوار (۲۴۵/۸۰). و در مصادر اهل سنت، صحیح مسلم (۱۶۷۰/۳)، ح (۲۱۱۰)، و مسند أحمد

(۲۳/۵)، ح (۲۸۰۹). [مُصحح]

تراشیدند، و یا صورت مرده را بر سنگ نقش کردند و پس از آن پرستش نمودند و به آن تبرک جستند، و چنانکه در عقاید صابئین ذکر شد که صوری برای روحانیون و ستارگان ساختند و آنها را عبادت کردند.

پیامبر اسلام ﷺ برای جلوگیری از بت‌پرستی و حمایت توحید و یکتاپرستی، مجسمه‌سازی و نقاشی را منع فرمود. پس حرمت این عمل ذاتی نیست و بلکه برای حمایت خداپرستی است.

عجب اینکه ما که ملت توحید هستیم تمامی اعمال بت‌پرستان را استقبال نموده، زحمات اسلام را منظور نداشتیم، و فطرت توحیدی را فراموش کردیم، افتخار کامل یکتاپرستی را برای خود نگذاشتیم، برای هر سنگ و چوبی قرب و منزلت قایل شدیم، و برای «نخل» که بتی است به صورت جنازه، و به شکل مهیبی ساخته شده، و «علامت» که به شکل صلیب نصاری است، نذر و قربانی کردیم، و به هر صورت جعلی که به بزرگان دین نسبت دادند، تعظیم و تجلیل کردیم، و بالتیجه بر حقایق اسلام پشت پا زدیم، در صورتی که به تصویر حضرت رسول ﷺ و شمایل بزرگان دین هم تعظیم و تبرک حرام است، و مقصود شارع در تحریم این دو، همین موارد بوده است.

ولی صد افسوس، بسیاری از مردمان به هر تصویر اختراعی که به یکی از بزرگان دین نسبت می‌دهند تبرک می‌جویند؛ حتی بعضی از مردم این تصاویر را در اطاق خود می‌آویزند، و نسبت به آن به ادبی تمام رفتار می‌کنند. علاوه بر آنکه این کار بت‌پرستی است، هیچ فایده‌ای هم بر آن مترتب نمی‌باشد، در صورتی که اگر به جای این عکس‌ها آیه‌ای چند از پندها و مواعظ قرآن، یا از گفته‌های پیشوایان اسلام در اطاق خویش آویزیم به مراتب بر آن تصاویر برتری دارد، و هر دم که بیننده را بر آن کلمات چشم افتد، یک پرده اخلاق از نظرش می‌گذرد.

پس ما با بت‌پرستان و نصرانیان چه فرقی داریم؟ بت‌پرستان به چوب و سنگ تبرک می‌جویند، ما هم به نخل و سنگ قدم‌گاه و امثال آن تبرک می‌جویم؛ نصاری

به صورت مسیح و مریم تبرک می‌جویند، ما به تصویرهای جعلی بزرگان دین تبرک می‌جوئیم.

افتضاح این است که صورت رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام را هر یک به خیال خویش گاهی به صورت جوان زیبا، گاهی به صورت قلندر، گاهی به صورت عرب بدوی، گاهی به صورت شیخ زاهد تصویر می‌کنند، و همچنین سایر بزرگان دین را. رسوایی دیگر که دلیل بر حماقت و نادانی ماست و رسوا کننده همه می‌باشد، ذوالفقاری که در دست علی علیه‌السلام تصویر می‌کنند به صورت شمشیری که سر آن دو شقه است، و نمی‌فهمند فایده شمشیر دو شقه چیست، آیا در جنگ اثری دارد؟ و دیگر آنکه چگونه این شمشیر در غلاف می‌رود؟ ذوالفقار شمشیر «عاص بن منبه» بود که در جنگ بدر کشته شد و آن شمشیر را پیغمبر تصرف فرمود و به امیرالمؤمنین داد؛ معنی ذوالفقار شمشیر دانه‌نشان [جواهرنشان] است.

پروردگارا، این مردم شمشیر علی را نشناختند؛ می‌خواهند تو را بشناسند و معرفت به حال پیغمبر و ائمه دین پیدا کرده به حقایق دین آشنا شوند؟ خداوندا، آیا روزی می‌آید که این مردم به قرآن و سنت رسول آشنا گردند؟ از مردمی که نه از توحید خبر دارند، نه پیغمبر و علی و ائمه را شناخته‌اند، نه قرآن را می‌فهمند، می‌شود دیگر منتظر اخلاق و آداب انسانیت شد؟

نتیجه کلام، پرده نقاشی یا مجسمه‌ای که برای ستایش و عبودیت به کار رود، پایه توحید را متزلزل گرداند و بشر را از راه خداپرستی دور نماید، حضرت ختمی مرتبت آن را نهی فرمود. **وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ.**



## توحید مبدأ فضایل است

قال الله تعالى [في الحديث القدسي]:

«كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»<sup>(۱)</sup>.

چون مسطورات این کتاب را به دقت مطالعه کردید، درمی یابید که حقیقت توحید و یکتاپرستی اعراض و دوری از غیر خداست، و ادراک می کنید که لب توحید حاجت نخواستن و قربانی و نحر و سجده و رکوع نمودن برای غیر خداست، و نیز می فهمید که مقصود از توحید این است که حتی برای ایام سعدی و نحسی قایل نباشید، و به هیچ وسیله ای جز علم و عمل صالح توسل نجوید و خلاصه کلام، توحید تفتن [با هشیاری فهمیدن] به حقیقت کلمه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است.

مسلمانان این زمان با مشرکین جاهلیت چندان فرقی ندارند، جز آنکه مشرکین عصر نبی اهل لسان بودند، و معنی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را می فهمیدند، اما مشرکین فارسی زبان چون واقف به لغت عربی نیستند معنی این کلمه را نمی فهمند، و دلیل آن این است که هنگامی که رسول اکرم ﷺ فرمود: «قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا» [بگوئید: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تا رستگار شوید] مردم آن زمان به شنیدن این کلمه دیدند اگر آن را تصدیق

۱- صدوق در اکثر تألیفات حدیثی خود همچون «الأمالی»: ص ۱۹۵، ح (۸)، و همچنین در کتاب «التوحید» و «معانی الأخبار» و «إكمال الدين» آن را ذکر کرده است. طوسی نیز در کتابش «الأمالی»، ص ۲۷۹، ح (۵۳۶) آن را روایت کرده است. در مصادر اهل سنت، متقی هندی در کنز العمال آن را ذکر کرده و آن را به ابن عساکر در «تاریخ دمشق» و ابن نجار در «تاریخ بغداد» با سند خودشان به علی رضی الله عنه نسبت داده اند. نگا: کنز العمال ح (۱۵۸) و (۲۳۵) و (۱۷۶۹). [مُصحح]

کنند باید غیر خدا را از خود دور کرده پیرامون بت‌ها نگردند، و ملائکه را نیز پرستش نکنند، عیسی را پسر خدا و قاضی‌الحاجات ندانند، و مریم را باب‌الحوائج نشمرند، و سعد و نحس کواکب را عقیده باطلی بدانند، بالاخره ملزم می‌شدند که بت‌ها را کنار گذارده سنگ‌هایی را که مردم در آنجا ذبح می‌کردند و مقدس می‌شمردند بشکنند و به دور افکنند، دیدند که باید درخت‌هایی را که برای آنها نذر و نحر می‌کردند بسوزانند، و احبار و رهبان را که تقرب به آنان را زلفی [نزدیکی] به خدا می‌دانستند پشت پای زند، و به طاغوت که کاهن و متولی بتکده بود کافر شوند. خلاصه، جز خالق جهان مؤثر دیگری قایل نشوند. مسلماً هر یک از این بت‌ها و سنگ‌ها متولیان داشت که از آن استفاده می‌کردند و از نذور و صدقات مردم امرار معاش می‌نمودند؛ عزت آنان بسته به بت‌ها بود، چه کنند؟ نانشان قطع می‌شد و اساس حیثیت و زندگانشان به هم می‌خورد و بیچاره می‌شدند. از این جهت گفتند:

«ما به گفتن کلمه توحید و تصدیق پیغمبر حاضر نیستیم». رسول اکرم ﷺ فرمود:

«من مأمورم که با شما مقاتله کنم تا قایل به کلمه لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ گردید».

در واقع تصدیق به این کلمه، سبب ریشه‌کن شدن خرافات و خراب شدن بتکده‌ها و برهم خوردن موهومات و عقاید شرکیه بود لذا مشرکین نتوانستند متحمل این معنی شوند گفتند:

﴿أَجْعَلُ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ [ص: ۵]

«آیا خدایان را یک خدا کرده است؟ این محققاً چیز عجیبی است».

مردم زمان جاهلیت دو دسته بودند: یک دسته عوام و توده‌ای که در هیچ زمانی رأی و اندیشه نداشته و «همج رعاع» [مردم پست و احمق] بودند. به هر بادی حرکت می‌کردند، و هر کاهن و شیادی در آن نفوذ کامل داشت.

دسته دیگر کاهنان و متولیان بتکده‌ها و علمای یهود و نصاری که همیشه و در هر دوره‌ای از وهم و نادانی مردم استفاده می‌کردند، و استرزاق آنان موکول به جهل و ضعف توده بود که به اشکال و اسامی گوناگون خون این بیچارگان را می‌مکیدند.

ابن رشد قرطبی، دسته‌ اخیر را جنات [جانیان] بر عقول نام نهاده، می‌گوید: مردم جنایتکاران را منحصر به دزدان و آدمکشان و سلاطین جابر می‌دانند؛ حال اینکه جنایت این گروه، بالنسبه به جنایت دسته‌ اول قلیل است. این گروه جنایت به اموال و ابدان مردم می‌کنند که منحصر به زمان خودشان می‌باشد، در صورتی که جنایت علمای سوء نسبت به عقول و ارواح مردم است، که عقاید و آراء سخیفه را به آنان تزریق کرده منحنط از عالم انسانیتشان می‌سازند. این جهل و نادانی و ححق و سرگردانی چون در آنان مستحکم گردید و ریشه دوانید به وراثت به اخلاف و اولاد آنان سرایت می‌کند، پس جنایت اینان منحصر به قرن خود نبوده، بلکه در قرون بعد هم ساید و حکمفرما خواهد بود.

این دسته کاهنان و متولیان بتکده‌ها مخالفت شدیدی با رسول اکرم ﷺ می‌کردند، حال اینکه مخالفت آنان از جهت عقیده و دین نبود، زیرا می‌دانستند که این بت‌ها قاضی‌الحاجات و رافع کربات نمی‌باشند، ولی چون حیثیت و نانشان بستگی به این بت‌ها و موهومات و خرافات داشت، لذا مخالفت با رسول اکرم ﷺ می‌نمودند، و جنگشان جنگ اقتصادی بود، نه جنگ دینی.

ابتدا رسول اکرم ﷺ متولیان بت و کاهنان را دعوت به توحید و یکتاپرستی فرمود، و حجت را بر آنان تمام نمود، چون می‌دانست مادامی که این گروه استفاده از عوام می‌برند هیچ‌گاه تصدیق پیغمبر را نخواهند کرد، زیرا در این صورت آنان خود سبب تکذیب خود، و برباد دادن زندگانی مادی و ریاست روحانشان می‌شدند، لذا به حمله و افترا نسبت به رسول اکرم ﷺ متوسل شدند. پیغمبر اکرم ﷺ چون دید کاهنان و متولیان بت را نمی‌تواند از مردم بگیرد متوجه تربیت توده شد، و در این راه کوشش فراوان نمود، و به خصوص جوانان را مورد عنایت خود قرار داد. رئیس جوانان امیرالمؤمنین علیؑ اولین مصدق [تصدیق‌کننده] رسول اکرم ﷺ بود؛ تدریجاً دعوت به توحید در توده مؤثر افتاد. رسول اکرم ﷺ بعد از مجاهدات زیاد آخرالامر پرچم توحید را بر بالای کعبه استوار نمود، بت‌ها را سرنگون ساخت و

بتکده‌ها را خراب نمود و تاج توحید را بر فرق مسلمین گذارده، پای موحد را بر فرق فرقدان فلک قرار داد:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱]

«بگو: آمد حق، و ناچیز شد باطل [یعنی شرک]، به درستی که باطل معدوم و ناچیز است». مردمی که پرستش بت می‌کردند، برای ایام سعد و نحس قائل بودند، از هر چه می‌ترسیدند، به هر چیزی متوسل می‌شدند، از آن حاجت می‌خواستند و متزلزل در زندگانی و در عین تزلزل به جان یکدیگر افتاده بودند، پس از تصدیق به کلمه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تمامی فضایل اخلاق در آنان تحقق پیدا کرد.

پس چگونه «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مبدأ فضایل نباشد؟ شخصی که غیر از خداوند رحمان و رحیم مؤثری دیگر قایل نباشد، مسلماً شجاع خواهد بود، زیرا متکای خود را جز خالق جهان موجودی نمی‌داند:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲]

«دوستان خدا ترس ندارند و اندوهی بر ایشان نیست»

از مرگ نمی‌هراسد بلکه بدان علاقه دارد، زیرا پس از مرگ به ملاقات خدایش نایل می‌گردد، و به سعادت کبری رسیده از رنج جهانی رهایی می‌یابد.

چگونه تصدیق به کلمه طیبه، مبدأ سخاوت در نفس نباشد؟ آنکه خداوند قادر را می‌پرستند، و او را توانای مطلق می‌داند، انفاق در راه او کرده و از فقر نمی‌ترسد:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ

وَفَضْلًا﴾ [البقرة: ۲۶۸]

«شیطان شما را به فقر و مسکنت وعده می‌دهد، و به فحشاء امر می‌کند، و خداوند متعال شما را وعده به آمرزش می‌دهد».

چگونه توحید مبدأ عفت نباشد و حال آنکه موحد خدای را دانا به هر پنهان و آشکاری، و هر جزیی و کلی می‌داند:

﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا﴾ [الأنعام: ۵۹]

«برگی از درخت نمی‌ریزد مگر آنکه خداوند به آن عالم است»

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«خداوند عالم است به آنچه بین آیدی و خلف مردم است».

پس موحد عقیف است و خدای را واقف بر ضمائر قلوب و اعمال جوارح و نزدیک‌تر از ریسمان گردن به خودش می‌داند، و او را حکیم و عادل می‌شناسد و تصدیق می‌کند که جزای اعمال نیک و بدش به دست اوست؛ بنا براین در این منتهای درجهٔ عفت و طهارت زیست کرده، تخطی از حدود اخلاق را به خود روا نمی‌دارد. چون عفت و شجاعت و سخاوت در نفس موحد جایگزین گردید، عقلش مستقیم گشته و نفسش متقی می‌گردد، و به مفاد:

﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ [الأنفال: ۲۹]

«اگر از الله بترسید برای شما راه نجات [و وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل] قرار

می‌دهد»

دیگر در تمیز حق و باطل معطل نمی‌ماند.

پس دانستیم که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چنانکه عقل را ترقی می‌دهد و درخت خرافات و موهومات را ریشه‌کن می‌گرداند، همچنین تمامی فضایل را در نفس متمرکز می‌سازد. کلمهٔ طیبه توحید اصل فلاح و رستگاری و مبدأ کتاب تعلیم و تربیت و مرقی انسان است، و بالعکس شرک مبدأ رذایل و منجلاب ضعف عقل و اراده و انحطاط از مرتبهٔ انسانیت است. مشرک پیوسته منقلب و مبتلی به وسواس است، به هر چیزی پناه می‌برد و از هر چیزی می‌ترسد. خلاصه، متکی به نقطهٔ معینی نیست؛ قاعدهٔ متقنی در دست نداشته، ملبس به لباس تقوی نگردیده است؛ لذا عقلش کج است، حرف حق را نمی‌تواند تصدیق کند، العوبه [بازیچه] حوادث و بازیچهٔ شیادان و دستخوش غولان می‌گردد؛ زیرا ملتجی [پناهجو] به رکن وثیق توحید و متمسک به عروة الوثقی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیست، به هر بادی حرکت می‌کند و از هر چیزی

می‌ترسد:

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي

مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱]

«هر کس به خدای جهان شرک آورد پس چنان ماند که از آسمان به زمین افتاد و هلاک گردید پس در می‌ریاید او را مرغان [مردارخوار از روی زمین، و اجزای او را پاره و متفرق می‌گرداند]، یا او را بادها می‌اندازد به جاهایی که دور [از فریادرس و دستگیر است].»

این کلمات از تشابهات مرکبه است، یعنی هر کسی از اوج توحید و یکتاپرستی به خضیض [پستی] شرک و پرستش غیر خدا افتد، هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند و بادهای ضلالت و وساوس شیطانی او را در وادی بدبختی و شقاوت و سرگردانی افکنده و نابودش سازد.

کسی که دائماً فکرش مشوش باشد مسلماً خوش عمل نخواهد بود، زیرا فکر مبدأ عمل است، و چون میزانی در اعمال ندارد، اعمال بدی از او سر می‌زند که اگر واقف بدان گردد و بخواهد کردار بد خود را اصلاح کند، راه را گم کرده و متوسل به اسبابی می‌شود که هیچ‌گاه مصلح عمل نخواهد بود؛ مثلاً فحشاء مرتکب می‌شود و مصلح آن را توسل به دامان مردگان می‌پندارد، قربانی برای بت و سجده غیر خدا می‌کند، مال مردم را می‌خورد و مصلح آن را دادن مقداری از آن مال به کاهن یا متولیان بت می‌پندارد، رباخواری می‌کند و برای اصلاح آن متوسل به مصالحه یک سیر نبات می‌شود، و به این طریق به خیال خود، خود را از معصیت پاک می‌کند.

اگر درست دقت کنیم می‌یابیم که علت خرابی مردم همین شرکی است که دارند. انحطاط اخلاق جامعه ما به واسطه توسل افراد آن است به غیر خدا. سبب رذایلی که در جامعه حکم فرماست، خداناناسی است.

خداوند می‌فرماید:

«كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»

«کلمه لا اله الا الله حصار و قلعه محکم من است، هر که داخل شود ایمن از

عذاب من خواهد بود».

خلاصه کلام، معتقد به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در ذات خود آداب بزرگی حس کرده و در نفسش اخلاق فاضله را می‌یابد، ولی با این همه اصطلاح فضیلت را نمی‌فهمد: شجاع، عقیف، حکیم، سخی، و عادل است، حال اینکه تعریف هیچ یک از این صفات را نمی‌داند.

حُرّیتی که آرزوی بشر است و فلسفه از آن دم می‌زنند، مختصّ شخص موحد است. موحد از شهوت و غضب آزاد است؛ چون بنده خداست و شهوت و غضب را بنده خود می‌داند، از موهومات آزاد است؛ چون درخت موهومات را به تیشه توحید ریشه‌کن کرده، بارِ گران خرافات و سعد و نحس ایام و پرستش سنگ و چوب را از دوش انداخته و بندگی بشری را نمی‌کند و به کسی سواری نمی‌دهد. خلاصه کلام، حُرّ [آزاد] است و خر نیست، و به اصطلاح فلاسفه، صاحب حکمت و حرّیت است.

جامعه‌ای که از این سنخ مردم موحد تشکیل شود یا اکثریت آن موحد باشد، همان مدینه فاضله‌ای است که انبیا مبعوث بر تشکیل آن شده و آرزوی فلاسفه جهان بوده است. واضح است که این جمعیت هیچ‌گاه روی بدبختی ندیده و پیوسته با شاهد سعادت هم‌آغوش می‌باشند.

ای مسلمانان، از خواب غفلت بیدار شوید؛ بار شرک و خرافات از دوش به دور افکنید؛ آزاد شوید تا رستگار گردید: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا».

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.





## در بیان سبب پیدایش شرک و خرافات در اسلام

چون اسلام با منطق صحیح و برهان محکم بر بیشترِ معموره [قسمت‌های آباد] عالم سلطنت کرد و امم بسیاری در تحت حکومت اسلام واقع شدند و سلطنت و عظمت آنها محو در عظمت اسلام گردید، مسلم است که بغض و دشمنی در دل بعضی از آنان پیدا شد، اینان همیشه منتظر فرصت بودند تا حمله‌ای به اسلام کنند، ولی با وجود قدرت و شوکت اسلام ممکن نبود که با شمشیر بجنگند. لذا به مکر و حيله متوسل شدند، یعنی در ظاهر علاقه به اسلام کردند و در باطن مشغول به تخریب آن شدند. به اصطلاح «حزب منافقین» تشکیل یافت. سرسلسله منافقین «عبدالله بن اُبی» است که در زمان پیغمبر ﷺ می‌زیست.

منافقین حيله و تدبیری کردند، و آن حيله این بود که مقالات [گفته‌ها] فاسده و خرافات و اباطیلی را که در مذاهب سابق بود و بعضی را خودشان می‌ساختند، داخل اسلام کردند، و به ساحت مقدس شارع آن را نسبت دادند.

این دسته منافق ثقافت [فرهنگ] اسلام را در دست گرفتند: جمعی به اسم راوی حدیث به کار پرداختند، مثل «کعب الحبر ابوالأحبار یهودی»، بعضی مفسر شدند، برخی واعظ، برخی عالم و گروهی مورخ، و همگی اینها مسلح به اسلحه علوم تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ شده و حمله شدیدی به اسلام کردند، سخن‌های زشت و نامعقول به آن نسبت دادند و آنچه نمی‌بایست بکنند کردند.

غرض مهم منافقین این بود که اسلام را به صورت منکر [زشت] و غیرمعقولی جلوه دهند، و تا اندازه‌ای هم موفق شدند و امتیازی را که اسلام از سایر دینان

داشت از میان برداشتند.

اسلام دین عقل و منطق و فطرت بود، دین توحید و یکتاپرستی و برانداختن بت‌ها بود، دین فضیلت و اخلاق بود، دین صبر و شجاعت بود، دین علم و عمل صالح بود، شریعت انسانیت بود، به بشر حریتِ نفس و علم و عقل داد، بشر را از رِقیت [بندگی] کاهنان نجات داد، قائل به واسطهٔ میان خلق و خالق نبود، قبرپرستی و سنگ‌پرستی و عبادت غیر خدا را ملغی کرد، وقتی که شخص مسلمان می‌شد و پناه به قرآن می‌آورد دیگر احتیاج به واسطهٔ میان خود و خدا نداشت، اسلام تقلید کورکورانه را حرام کرد و عمل به ظن را نهی فرمود.

مسلم است با این تعالیم عالیه، شیادانی که می‌بایست به اسم دین دکان باز کرده و استفاده کنند دکانشان بسته می‌شد، و از استفاده باز می‌ماندند ناچار برای اینکه پیشهٔ دیرین خود را ترک نکنند شروع به کار کردند، و در مقابل هر مقصد اسلام، حدیثی چند بر خلاف آن ساختند و منتشر در عالم اسلام کردند. یک دسته از مقالات یهود و نصاری و صابئین و مجوس وارد اسلام گردید که اگر بخواهیم تفصیل دهیم، خود کتاب مفصلی خواهد شد. چنان مقاصد اسلام و حقایق دین با مذاهب باطله مخلوط شد که امتیاز جوهری اسلام از میان رفت و آن دین پاک به صورت دیگری جلوه کرد.

اکنون اگر درست نگاه کنی، مسلمان در اعمال و عقاید با امم باطله فرقی ندارد: صابئین ستاره‌ها را مقدس می‌دانستند، و برای ایام، سعد و نحس قائل بودند. همچنین در مسلمانان این عقیده به طور آشد [شدیدترین حالت] جلوه کرده و هر سال چندین تقویم که تعیین سعد و نحس ایام می‌کند در میان مسلمانان منتشر می‌گردد که اگر دقت کنی رسالهٔ عملیهٔ فرقهٔ صابئین است؛ نصاری از مسیح و مریم علیها السلام حاجت می‌خواهند، مسلمانان هم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اولیا حاجت می‌خواهند؛ یهود و نصاری، آحبار و رهبان را رب گرفتند، مسلمان نیز ولی و مرشد را رب گرفته است؛ مشرکین برای غیر خدا قربانی می‌کردند، مسلمانان نیز برای

امامزاده قربانی می‌کنند؛ مشرکین درخت و سنگ را عبادت می‌کردند، مسلمانان نیز به درخت و سنگ تبرک می‌جویند.

دشمنی دیگر منافقین که باید خون گریست، این بود که کلمات سست و غیر معقول به پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه هادین علیهم السلام نسبت دادند، تا کسی را که اندک عقلی داشته باشد از دین اسلام خارج کنند. در این دشمنی کاری کردند و دین اسلام را به قدری خرافی و لغو جلوه دادند که اگر کسی رشد و تمیز داشته باشد، اسلام را در نخستین نظر حتماً رد می‌کند؛ مانند اینکه به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند که فرمود:

«من سید انبیا هستم، آب، سید مشروبات است و بادمجان سید سبزیجات است»،  
و در خصایص نبی در کتب نوشتند که:

«از مختصات [ویژگی‌ها] پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که به هر زنی که نظر می‌کرد و از آن زن خوشش می‌آمد، آن زن بر شوهرش حرام می‌شد»،  
و از معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشتند که:

«وقتی آن حضرت متولد شد تا هفت روز از پستان ابوطالب شیر خورد، و از این جهت میان او و علی اخوت است»،

و از کلمات پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشتند که فرمود:

«زمین بر روی شاخ گاو است، و آن گاو بر پشت ماهی است که در دریا حرکت می‌کند، و هر وقت گاو سر خود را تکان دهد زلزله اتفاق می‌افتد».

همچنین بر ائمه طاهرین افتراهایی زدند از قبیل اینکه حضرت صادق علیه السلام فرمود:  
«این قرمزِ آسمان در اول شب - که شفق می‌گویند - خون علی اصغر علیه السلام حسین علیه السلام است».

و از همه اینها مفتضح‌تر کتابی است موسوم به «ضیاء عیون الناظرین» که در عصر صفویه تألیف شده است. این کتاب را مدخل بعضی از قرآن‌های مطبوع تهران قرار داده‌اند و تمامی آن، کفر و مخالف تعلیمات قرآن و ضد با اصل اسلام است؛ محتویات آن خواص مَهر نبوت و نعل مبارک و آشکالی که از مجعولات یهود است،

و خواص عجیب و غریبی برای این اشکال از پیغمبر ﷺ و ائمه دین علیهم السلام نقل می‌کند که باعث آبروریزی اسلام و مسلمانی است؛ مثل اینکه در خاصیت نقشی می‌گوید از امیر المؤمنین منقول است:

«هر کس این نقش مکرم را یک بار ببیند گناهان هفتاد ساله او آمرزیده می‌شود، و اگر دو بار نگاه کند خداوند کریم عفو جرایم پدر و مادر او را فرماید، و به کرم خود بیامرزد، و کسی که سه بار ببیند از برکت این نقش، غفار بی‌نیاز همه امت حضرت رسالت پناه را بیامرزد.»

اگر درست توجه کنی می‌یابی که این حدیث را شخصی که دشمن دین و امیر المؤمنین بوده جعل کرده است، و هر کس مثقال ذره‌ای عقل داشته باشد به این حدیث می‌خندد. آخر چه مناسبت دارد شخصی سه مرتبه به نقشی نگاه کند و خداوند گناه امت مرحومه را بیامرزد؟

و نیز طلسم و نقشی دیگر دارد و در فضیلت آن از حضرت امیرالمؤمنین روایت می‌کنند:

«هر کس بعد از نماز صبح به این نقش مبارک نظر کند، چنان است که پنجاه حج گذارده باشد، مانند حج حضرت آدم، و هر کس بعد از نماز ظهر نظر کند چنان باشد که سیصد حج مانند حج ابراهیم ادا کرده باشد، و هر کس بعد از نماز عصر نظر کند چنان باشد که هفتصد حج مانند حج حضرت یونس کرده باشد، و هر کس بعد از نماز مغرب نظر کند چنان باشد که هزار حج مانند حضرت موسی به جا آورده باشد، و هر کس بعد از نماز عشاء نظر کند چنان باشد که هزار حج مانند حج حضرت ختمی مرتبت به جا آورده باشد.»

از این قبیل موهومات و کفریات در این کتاب بسیار است، آخر چه معنی دارد شخص جاهل فاسقی به نقشی نگاه کند و خداوند هزار برابر حج سید انبیا به آن اجر دهد.

از این قبیل اخبار موضوع و موهوم، که کاشف کفرِ راوی حدیث و دشمنی او با

اسلام است، به اندازه‌ای زیاد است که اگر بنویسم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود و انسان خجالت می‌کشد که نقل کند. مسلماً غرض اینان استهزای قرآن و شریعت سید المرسلین بوده است:

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [البقرة: ۱۵]

«خدا [است که] ریشخندشان می‌کند و آنان را در طغیانشان فرومی‌گذارد تا سرگردان شوند».

حال ملاحظه کنید به این اخبار موهومه و عقاید فاسده و اعمال رذیله؛ آیا عاقلی در دین اسلام می‌ماند؟

ای مسلمانان، چشم باز کنید و از خواب غفلت بیدار شوید. دین حقیقی اسلام را بشناسید و میان حق و باطل فرق دهید تا اسلام از میان نرود و به رونق نخستینش باز گردد.

چرا مردم خارج از دین نشوند؟ دینی که پر از موهومات و خرافات شده و از آن جز نامی بیش نمانده است؟ مردم از چه راه وارد حقیقت دین شوند؟ با این شیادان و راهزنانی که در اسلام هست و خود بزرگ‌ترین حامی و مروج خرافاتند، مردم به چه وسیله آشنا به حقایق دین و شریعت سید المرسلین گردند؟

راه نجات پناه بردن به کتاب خدا و سنت ختمی پیغمبر ﷺ است. اگر مسلمانان این دو مشعل نورانی را در دست بگیرند، در این بیابان ظلمانی طبیعت می‌توانند طی منازل کرده به سعادت برسند، و گرنه گرفتار غولان و شیادان خواهند شد و عاقبت هلاک خواهند گردید.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

و ختم می‌کنیم کتاب را به دعای شریف صحیفه ملکوتیه سجادیه:

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِحَوَاتِيمِ الْخَيْرِ:

«يَا مَنْ ذَكَرُهُ شَرَّفَ لِلذَّاكِرِينَ، وَيَا مَنْ شَكَرَهُ فَوَزَّ لِلشَّاكِرِينَ، وَيَا مَنْ طَاعْتُهُ نَجَاءٌ لِلْمُطِيعِينَ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَشْغَلَ قُلُوبَنَا بِذِكْرِكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ، وَالسَّنَنَاتُ بِشُكْرِكَ عَنْ كُلِّ شُكْرٍ، وَجَوَارِحَنَا بِطَاعَتِكَ عَنْ كُلِّ طَاعَةٍ. فَإِنْ قَدَّرْتَ لَنَا فَرَاغًا مِنْ شُغْلٍ فَاجْعَلْهُ فَرَاغَ سَلَامَةٍ لَا تُدْرِكُنَا فِيهِ تَبَعَةٌ، وَلَا تَلْحَقُنَا فِيهِ سَأْمَةٌ، حَتَّى يَنْصَرِفَ عَنَّا كِتَابُ السَّيِّئَاتِ بِصَحِيفَةٍ خَالِيَةٍ مِنْ ذِكْرِ سَيِّئَاتِنَا، وَيَتَوَلَّى كِتَابُ الْحَسَنَاتِ عَنَّا مَسْرُورِينَ بِمَا كَتَبُوا مِنْ حَسَنَاتِنَا. وَإِذَا انْقَضَتْ أَيَّامُ حَيَاتِنَا، وَتَصَرَّمَتْ مُدَدُ أَعْمَارِنَا، وَاسْتَحْضَرْتَنَا دَعْوَتُكَ الَّتِي لَا بُدَّ مِنْهَا وَمِنْ إِجَابَتِهَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ خِتَامَ مَا نُحْصِي عَلَيْهَا كِتَابَةً أَعْمَالِنَا تَوْبَةً مَقْبُولَةً لَا تُوقِفُنَا بَعْدَهَا عَلَى ذَنْبٍ اجْتَرَحْنَاهُ، وَلَا مَعْصِيَةٍ افْتَرَقْنَاهَا. وَلَا تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرًا سَرَّتَهُ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تَبْلُو أَخْبَارَ عِبَادِكَ. إِنَّكَ رَحِيمٌ بِمَنْ دَعَاكَ، وَمُسْتَجِيبٌ لِمَنْ نَادَاكَ»<sup>(۱)</sup>.

(۱) صحیفه‌ی سجادیه، ص ۶۲، دعای (۱۱).

«نیایش آن حضرت در طلب فرجام نیک: «ای که یادت یادکنندگان را شرف است، و شکرست شکرگزاران را کامروایی است، و ای که فرمانبرداریت برای فرمانبرداران نجات و رهایی است، بر محمد و خاندانش درود فرست؛ و با یاد خود، دل‌های ما را از هر یاد دیگری؛ و با سپاس خود، زبان‌های ما را از هر سپاس دیگر، و با فرمانبرداری خود، اعضای ما را از فرمانبرداری دیگران بازدار. اگر برای ما فراغتی مقرر کرده‌ای، آن را فراغتی بی‌گزند و سالم قرار ده که وبال نیابد و دل‌هایمان را نمیراند، تا فرشتگانی که گناهان ما را می‌نویسند، با کارنامه‌ای سفید و تهی از تیرگی‌های گناه از نزد ما برگردانند، و فرشتگانی که کارهای نیک ما را می‌نویسند، شادمان از آنچه در کارنامه‌ی ما نوشته‌اند، از نزد ما برگردند. چون روزهای زندگی ما سپری شود و مدت عمر ما به سر آید و فراخوان تو ما را فرا خواند - همان که از اجابت آن چاره و گریزی نیست - بر محمد و خاندانش درود فرست و چنان کن که آنچه فرشتگان نویسنده برای ما رقم می‌زنند، به توبه‌ای مقبول خاتمه یابد، تا پس از آن ما را به سبب گناهی که کرده‌ایم و نافرمانی‌ای که بدان آلوده گشته‌ایم، باز نداری. و در آن روز که از رازهای پنهان بندگان پرده بر می‌داری، پیش چشم همگان، پرده از گناهان ما بر نداری. تنها تویی که با هر کس تو را بخوند، مهر می‌ورزی، و به هر کس که تو را ندا دهد، جواب می‌گویی».

## مصادر در کتاب توحید عبادت

|                                    |  |
|------------------------------------|--|
| تفسیر کشف زمخشری                   | تفسیر روح البیان                           |
| تفسیر فخر رازی                     | تفسیر طبری                                 |
| تفسیر مجمع البیان                  | تفسیر آلوسی                                |
| تفسیر صافی                         | تفسیر ابوالفتوح رازی                       |
| تفسیر بیضاوی                       | تفسیر ملا حسین کاشفی                       |
| تفسیر شیخ محمد عبده                | تفسیر ابن کثیر                             |
| کافی کلینی                         | اتقان سیوطی                                |
| شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحدید    | وافی فیض کاشانی                            |
| وسایل الشیعة: شیخ حر عاملی         | شرح نهج البلاغه: ابن میثم                  |
| صحیح بخاری                         | جواهر کلام: شیخ محمد حسن                   |
| مفتاح دار السعادة: ابن قیم         | موطأ: مالک                                 |
| من لا یحضره الفقیه: ابن بابویه     | ذکری: شهید اول                             |
| مثنوی ملا محمد بلخی                | قاموس مقدس: مسترهاکس آمریکایی              |
| صحیفة سجادية                       | کلیات سعدی                                 |
| مقدمه تفسیر: فرید وجدی             | أسباب النزول: واحدی                        |
| بلوغ الأدب: ابن الآلوسی            | الصابئة قديماً وحديثاً: سید عبدالرزاق حسنی |
| طرائق الحقایق: نایب الصدر          | ملل ونحل: شهرستانی                         |
| شتاب: میرزای قمی                   | رجال: کشی                                  |
| سیره ابن هشام                      | فصل: ابن حزم                               |
| مفردات: راغب اصفهانی               | سیره: حلبی                                 |
| الفهرست: ابن ندیم                  | نهایه: ابن اثیر                            |
| احیاء علوم الدین: غزالی            | فرق الفرق: بغدادی                          |
| اعلام الموقعین: ابن قیم            | مدارج السالکین: ابن قیم                    |
| سبل السلام: محمد بن اسماعیل صنعانی | شرح مواقف: میر سید شریف                    |
| سنن: ابی داود                      | سنن: ابن ماجه                              |

مكاسب: شيخ مرتضى

عيون اخبار الرضا عليه السلام: صدوق

نشو فكرة الله: سلامه موسى

مناجات خواجه عبدالله انصارى

معتبر: محقق

جنات الخلود: آقا محمد رضا

فتح المجيد: شيخ عبدالرحمن

دائرة المعارف: فريد وجدى

تمدن قديم: فوستل دو كولانژ فرانسوى ترجمه نصر الله فلسفى



تصویر علامه شهیر و مصلح کبیر شریعت سنگلجی رحمۃ اللہ علیہ



آن فقید سعید در ذیل همین عکس خود رباعی مرقوم داشته‌اند:

چون عود نبود چوب بید آوردم      روی سیه و موی سپید آوردم  
تو خود گفتی که نا امیدی کفر است      بر قول تو رفتم و امید آوردم



## واژه‌نامه

|                                  |                                       |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| تَعْرِیض: به کنایه گفتن          | إِتْقَان: استواری                     |
| تَّعِیْن: جاه و مقام             | أَحْبَار: روحانیون                    |
| تَقْطَن: با هشیاری فهمیدن        | أَحْمَز: سخت‌تر، قوی‌تر               |
| تَقْرِیر نمودن: برقرار کردن      | إِسْتِلَام: لمس کردن                  |
| تَلْبِیْه: لبیک گفتن در حج       | إِسْقَاط: عقاب لغو کردن مجازات        |
| تَهْلِیل: گفتن «لا اله الا الله» | إِعْرَاض: رویگرداندن                  |
| تَقَافَت: فرهنگ                  | أَعْوَان: یاران                       |
| جُنَات: جانیان                   | إِفْرَاد: یگانه کردن                  |
| حُرّ: آزاد                       | أَقَالِیم: سرزمین‌ها                  |
| حصه: سهم                         | امتیاز: جداسدن                        |
| حَضِیض: پستی                     | إِمصار: شهرها                         |
| خَوَاتِیم: انگشترها              | إِنَابَت: توبه                        |
| دَعَوَات: دعاها                  | إِنْسِلَاح: بیرون آمدن                |
| رَحِی: اصلی و اساسی              | انقطاع: جدایی                         |
| رِقِیَّت: بندگی                  | ایصال: رساندن                         |
| رَهَبِت: ترس                     | تَحْلِیل و تَحْرِیم: حلال و حرام کردن |
| رَخَائِف: زیبایی‌های دنیا        | تَحْنِیْط: مومیایی                    |
| زُلْفِی: نزدیکی                  | تَحَفُّف: بی‌احترامی                  |
| سَدَاد: درست، راست               | تَدَلَّل: فروتنی                      |
| شَدَائِد: سختی‌ها                | تَسْبِیب: سبب ساختن                   |
| شَقِی: بدبخت                     | تَشَأْمُ: بدبختی                      |

|                              |   |
|------------------------------|---|
| مُشِيعِينَ: تشیع کنندگان     | ضَمَّ: پیوست                                |
| مُصَلِّي: نمازگزار           | ظَهيري: پشتیبان                             |
| مُطَاع: اطاعت شده            | عَنَا: مشقت                                 |
| مُطْعَم: طمعکار              | العوبه: بازیچه                              |
| مُعِدَّ: آماده کننده         | فَطِيح بسیار زشت                            |
| مُعْطَى: عطا کننده           | قِرْبَات: اسباب نزدیکی به خدا (جمع قِرْبَة) |
| مَعْمُورَه: قسمت های آباد    | قیوم: پاینده                                |
| مَقَالَات: گفته ها           | كشِفْ كَرْب: برطرف کردن غم و اندوه          |
| مَقْرُون: پیوسته، نزدیک      | لاهُوت: عالم غیب                            |
| مُلْتَجِي: پناهجو            | مَجْبُول: سرشته شده                         |
| مُنْصَم: پیوست، ضمیمه        | مَحَاذَات: مقابل، برابر                     |
| مُنْكَر: زشت                 | مُحْتَصَّات: ویژگی ها                       |
| وَتَوْق: اعتماد              | مَسَبب الْأَسْبَاب: سبب ساز                 |
| وَسَاوِس: وسوسه ها           | مُسْتَوَى: هموار                            |
| هَمِج رَعَاع مردم پست و احمق | مَشْفُوعٌ لَه: کسی که برایش شفاعت می شود    |



## سوانح ایام

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

زندگینامه‌ی خودنوشت مرحوم ابوالفضل برقی، از سردمداران مبارزه با خرافات و بدعت‌های شیعه در ایران معاصر است. کتاب حاضر از آن نظر حایز اهمیت است که تاریخ تحولات سیاسی - مذهبی ایران معاصر را در دوران حکومت پهلوی (رضا و محمدرضا شاه) پس از انقلاب ایران تا سال هفتاد شمسی روایت کرده و نقش و موضع‌گیری روحانیون شیعه را در قبال رویدادهای مختلف جامعه‌ی ایران شرح و تحلیل می‌کند و پرده از حقایق برمی‌دارد که برای بسیاری از خوانندگان، مجهول بوده‌اند. بنابراین، «سوانح ایام» علاوه بر اینکه شرح حال شخصی علامه برقی است، بیان ناگفته‌های تاریخی و پرده‌برداری از چهره‌ی حقیقی حکومت به ظاهر اسلامی ایران نیز می‌باشد. نویسنده پس از معرفی نسب و خاندان خود، شمه‌ای از دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و سپس آموزش‌های حوزوی خود را شرح می‌دهد. بیان فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او در دوران جوانی، معرفی اساتید حوزوی و متن اجازه‌های نقل حدیث از ایشان در ادامه‌ی کتاب آمده است. شرح ملاقات‌ها و صحبت‌های برقی با بسیاری از روحانیون سرشناس شیعه و نامه‌نگاری با بسیاری از آنها - از جمله خمینی و خامنه‌ای - بخش مهمی از کتاب است، که صفحات زیادی را به خود اختصاص داده است. فصل‌های پایانی کتاب، به نحوه‌ی برخورد حکومت ایران با او و شرح آزار و اذیت‌ها، حوادث زندان و ترور نافرجام وی اختصاص دارد.



## عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

پژوهشی جامع درباره‌ی احادیث «اصول کافی» و ذکر موارد مغایرت آن با قرآن، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و موازین عقل و منطق است. نویسنده، بسیاری از مندرجات اصول کافی را خلاف عقل و قرآن دانسته و در مقدمه‌ی نسبتاً مفصلی با بهره‌گیری از منابع دست اول شیعی، دلایل ارجحیت و حجیت قرآن را نسبت به سنت و روایات، به تفصیل بیان می‌کند. وی در ابتدا با بیانی موجز، شیوه‌ی تدوین احادیث شیعه را بیان داشته و علت و چگونگی ورود احادیث جعلی را به کتب و سپس تفکر شیعی شرح می‌دهد و انگیزه‌ها و عواملی را که به این نابسامانی دامن زده‌اند، بیان می‌کند. در ادامه، هر یک از ابواب اصول کافی را به تفکیک و در قالب ۱۸۲ فصل جداگانه بررسی نموده و احادیث جعلی آن را با ذکر دلایل قرآنی، سنت نبوی، روایات ائمه‌ی شیعه و بررسی سلسله روایات مشخص می‌سازد. این اثر، در کنار «صحیح کافی» محمد باقر بهبودی، یکی از مهم‌ترین آثار در پالایش و تنقیح اصول کافی کلینی است.



## تضاد مفاتیح الجنان با قرآن

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

به بررسی و تحلیل ادعیه‌ی «مفاتیح الجنان» شیخ عباس قمی و مقایسه‌ی آن با ارزش‌ها و حقایق اسلام اختصاص دارد. نویسنده، کتاب را با معرفی و تحلیل و نقدِ قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» و حدیث «مَنْ بَلَغَهُ...» و ردّ این حدیث آغاز می‌کند. سپس شرح حالی از شیخ عباس قمی ارائه داده و انگیزه‌های او را از تألیف مفاتیح الجنان برمی‌شمرد. وی یکایک ادعیه‌ی این کتاب را بررسی نموده و دعاهایی را که در تضاد با افکار و عقاید ناب اسلامی هستند، نقد می‌کند. او دعای کمیل، عشرات و سمات را با ارائه‌ی دلایل متعدد، دعاهایی می‌داند که دارای تعابیر صوفیانه و ناشر این مکتب هستند. در ادامه، به بحث دعاهای ناقص و معیوب می‌پردازد و از دعای مشلول، یستشیر، عدلیه، جوشن کبیر، جوشن صغیر و قاموس نام می‌برد. بررسی هشت شبهه‌ی مهم در توحید عبادت، بخش مفصل دیگری از کتاب را به خود اختصاص داده است. وی سپس دعای توسل، حرز امام زین‌العابدین و مناجات امیر المومنین را مورد مذاقّه قرار می‌دهد. ادامه‌ی کتاب نیز بررسی بخش‌های دیگری از مفاتیح الجنان است که در تعارض با قرآن کریم و آموزه‌های اصیل دینی هستند.



## بررسی علمی در اخبار مهدی

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

پژوهشی است در اخبار و احادیث منقول درباره‌ی مهدی - دوازدهمین امام شیعیان - و بررسی صحت و سقم آنها. نویسنده در این اثر می‌کوشد تا با بهره‌گیری از آیات قرآن، گزاره‌های تاریخی و روایات ائمه‌ی شیعه، اصالت وجود امام زمان را بررسی نماید. آغاز کتاب، مقاله‌ی مستقل کوتاهی است به قلم یکی از همفکران مؤلف (بدون ذکر نام) تا خواننده بدین صورت بتواند در مورد محتوای کتاب و جهت‌گیری آن، ذهنیتی کلی پیدا کند. نخستین فصل کتاب به بررسی روایات شیعی درباره‌ی مادر امام زمان و تولد و زندگی او اختصاص دارد. نویسنده، فصل بعد را به مسئله‌ی رجعت و کمّ و کیف آن و اتفاقاتی اختصاص داده است که شیعیان معتقدند پس از ظهور مهدی رخ خواهد داد. وی بلافاصله پس از نقل هر روایت، ضدیت آن را با موازین عقل و منطق و قرآن و روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت به اثبات می‌رساند. در فصل بعد، آیاتی از قرآن را شرح و تفسیر می‌کند که مدعیان وجود مهدی به وی نسبت می‌دهند و سپس روایاتی را که به پیشگویی حوادث پس از مرگ او اختصاص دارد نقل می‌کند. او در ادامه، به احادیث اهل سنت در مورد مهدی می‌پردازد. از آنجا که مهم‌ترین اخبار و روایات در مورد مهدی، در بحار الانوار مجلسی آمده است، نویسنده به تفصیل، سی و دو باب مختلف بحار را بررسی و تک تک روایات آن را موشکافی کرده و سقم و ضعف آنها را به اثبات می‌رساند.





## خرافات وفور در زیارات قبور

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

دیدگاه اسلام و قرآن را درباره‌ی زیارت قبور بررسی نموده و آن را با موازین عقلی می‌سنجد. کتاب با طرح پرسش‌هایی این چنین آغاز می‌شود که ارواح انبیا و اولیا پس از وفات کجا می‌روند و آیا آنان از زوآر خود مطلع می‌شوند. نویسنده ضمن پاسخگویی مستدل و منطقی به این پرسش‌ها، به موضوع شرعی بودن ساخت گنبد و بارگاه پرداخته و احادیث و روایاتی را که در این مورد از ائمه‌ی شیعه رسیده است، نقل می‌کند. در ادامه‌ی فصل‌های کتاب، روایاتی را که شیعیان درباره‌ی زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام، ائمه‌ی بقیع و حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده‌اند مطرح نموده و به پاسخگویی و احتجاج و استدلال علیه آنها می‌پردازد. سپس، زیاراتی را که از قول برخی بزرگان شیعه همچون شیخ مفید، صفوان، ابن طاووس، جابر جعفی، کفعمی، سید مرتضی و... نقل شده مورد مذاقه قرار داده و تناقض‌های آنها را با عقل و دین، برجسته می‌سازد. در پایان، مضرات و مفاسد دینی و اجتماعی‌ای را برمی‌شمارد که در نتیجه‌ی خرافه‌ی زیارت در جامعه‌ی شیعه شیوع یافته است.



## شاهراه اتحاد (بررسی نصوص امامت)

حیدر علی قلمداران

پژوهشی جامع است که به بررسی نصوص و متون معتبر دینی (قرآن، احادیث و روایات) درباره‌ی مسئله امامت و نقد و تحلیل آنها اختصاص دارد. این کتاب، که یکی از مهم‌ترین آثار فارسی در زمینه‌ی نقد و عیارسنجی مفهوم امامت است، آن دسته از آیات قرآن را که شیعه دالّ بر حقانیت سلسله‌ی امامت می‌داند، شرح و تفسیر کرده و یکایک احادیث و اخبار رسیده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، صحابه‌ی کرام و ائمه‌ی شیعه را از لحاظ سند و راوی حدیث، به دقت بررسی نموده و پس از جدا کردن اخبار شاذّ و دروغ (که بخش اعظم این روایات را تشکیل می‌دهد) مفهوم و مصداق هر یک را تبیین می‌کند. نویسنده پس از بیان علل و ریشه‌های اصلی اختلاف و جدایی امت اسلام از یکدیگر، ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده و مذاکرات و رویدادهای آن را مورد مذاقه قرار داده و ضمن شرح مآقع، کیفیت بیعت حضرت علی با ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و روایات شیعه را در این موضوع، نقل می‌کند. در بخش بعد، ماجرای غدیر خم و حقیقت آن مورد بحث قرار می‌گیرد. در این بخش، شرح واقعه‌ی غدیر، انگیزه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ایراد خطبه‌ی مشهور غدیر و نقد برداشت شیعه از آن، محور کلام است. نویسنده در فصل آتی، ماجرای سقیفه را به روایت کتاب «احتجاج» طبرسی نقل کرده و نشان می‌دهد که حبّ و بغض‌های مذهبی، چگونه حقیقت را واژگون و نادرست جلوه می‌دهند. نویسنده در ادامه، ده حدیث مهم شیعه را که در استدلال‌های خود در بحث امامت بدان استناد می‌کنند، به دقت تحلیل و بررسی می‌کند. بیان انگیزه‌های قیام سادات علوی در زمان امویان، گفتار صریح ائمه‌ی شیعه درباره‌ی خلافت و دلایل تاریخی‌ای که همگی حاکی از عدم وجود نصّ درباره‌ی امامت هستند، موضوع فصل بعدی کتاب است. او در پایان، فرقه‌های متعدد شیعه را که پس از هر یک از ائمه سر بر آوردند، معرفی کرده و اعتقاداتشان را شرح می‌دهد.





## خمس

حیدر علی قلمداران

تحقیق جامع و مبسوطی است که بنیان‌های شرعی و منطقی خمس را بررسی نموده و اصالت و صحت آن را در اندیشه‌ی اقتصادی اسلام مورد مذاقه و قضاوت قرار می‌دهد. این کتاب، که جامع‌ترین اثر مستقل در زمینه‌ی نقد خمس در جهان تشیع است، با هدف عیار سنجی مهم‌ترین روایات و مستندات شیعه درباره‌ی خمس به رشته تحریر درآمده است. هدف نویسنده از نگارش این اثر، پیرایش خمس از زوائدی است که برخی علمای شیعه بدان افزوده و به گفته‌ی وی «آن را ممری مطمئن برای روزی خود کرده‌اند». او در این اثر، ضمن بررسی دقیق و موشکافانه معنا و تفسیر آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال، که درباره‌ی خمس غنائم جنگی نازل شده است، سنت پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دیدگاه ائمه‌ی شیعه را در این باره به تفصیل شرح می‌دهد. نویسنده، کتاب را با بررسی سند خمس در قرآن آغاز می‌کند و ضمن بیان کاربردهای اصلی خمس در جامعه‌ی اسلامی، به روایاتی می‌پردازد که آن را محدود و منحصر به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت وی نموده‌اند. در ادامه، ضمن بیان موارد شمول خمس، احادیثی را که در وجوب خمس و کاربردهای آن آمده است، به لحاظ منطقی سنجیده و پس از مقایسه‌ی آن با قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، با دقت خاصی سند و سلسله روایت هر یک را بررسی می‌کند و در نهایت ثابت می‌کند که خمس فقط در غنائم جنگی و معادن می‌باشد. سپس، اخبار بخشش خمس به شیعیان را از جانب ائمه‌ی شیعه نقل و تحلیل و در پایان، موارد مصرف خمس و سهم امام را در زمان غیبت بررسی می‌کند. آنگاه، فتاوی

علمای طراز اول شیعه را در مورد تحلیل و اباحه‌ی خمس نقل می‌کند؛ کسانی همچون اسکافی، ابن جنید، شهید ثانی، محقق سبزواری، ابن عقیل، شیخ صدوق، شیخ طوسی، مقدس اردبیلی، محقق ثانی، قطیفی، ملا حسن فیض کاشانی، شیخ حر عاملی، شیخ یوسف بحرانی، شمس‌الدین عاملی، شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) و دیگران که همگی به اجماع، قائل به إسقاط خمس ارباح مکاسب از شیعیان در زمان غیبت هستند. بدین منظور، تمام اقوال و دیدگاه‌های آنان را در این مورد، در آثارشان به تفکیک بیان می‌کند. بخش پایانی کتاب، مجموعه پاسخ‌های نویسنده به رديه‌هایی است که ناصر مکارم شیرازی، رضا استادی اصفهانی و سید حسن امامی اصفهانی بر کتاب خمس نوشته‌اند و در ویراست جدید به آن اضافه شده است.



## جواب یک دهاتی به آقای محلاتی

حیدر علی قلمداران

این اثر، استدلال‌ها و مدعیات ذبیح الله محلاتی را در کتاب «جواب مناقشات بر خطبه‌ی غدیر و وجوب خمس ارباح مکاسب و مسئله‌ی شفاعت» بررسی کرده و به آنها پاسخ می‌دهد. محلاتی، کتاب مذکور را در جواب مقاله‌ای نوشته است که سید ابوالفضل برقی با عنوان «رد بر خطبه‌ی غدیر» در مجله‌ی رنگین کمان منتشر کرده بود. از آنجا که محلاتی کتاب خود را به صورت پرسش و پاسخ فرضی با برقی نوشته است، نویسنده در این اثر نیز روش مشابهی اتخاذ کرده و پاسخ‌های خود را به سؤالات و ایرادات محلاتی تبیین می‌دهد. وی در آغاز، داستان غدیر و آنچه را که در آنجا رخ داد بیان و دلایلی را مطرح می‌کند که بنابر آنها نمی‌توان از خطبه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله برداشت خلافت و جانشینی علی رضی الله عنه را نمود. این دلایل، به چهار دسته‌ی عقلی، نقلی، وجدانی و تاریخی تقسیم می‌شوند. در ادامه و در بحثی مبسوط با عنوان «سند رسوای غدیر» به بررسی سلسله رواة غدیر پرداخته و با استناد به منابع مهم رجال شیعه، وثاقت و اعتبار آنها را زیر سؤال برده و در نتیجه، جعلی بودن بسیاری از بخش‌های آن را به اثبات می‌رساند و بر نتایج و مفاهیمی که از آن استنتاج می‌شود، خط بطلان می‌کشد.



## تابشی از قرآن

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

ترجمه و تفسیر قرآن کریم به زبان فارسی است. هدف نویسنده در چهار جلد کتاب مذکور، بیان مفاهیم آیات قرآن و شرح پیام هدایت بخش آن، به دور از تعصبات مذهبی و جهت گیری های فرقه ای است. وی در جلد نخست کتاب و در مقدمه ای مبسوط که نیمی از حجم این جلد را در بر گرفته، اطلاعات جامعی درباره ی مهم ترین مباحث علوم قرآن ارائه می دهد تا به این صورت خواننده ی نا آشنا نسبت به مفاهیم تخصصی و اصطلاحات قرآنی، شناختی نسبی پیدا کند؛ از جمله مباحثی همچون: شیوه ی کتابت قرآن، قرائت های مختلف، انگیزه و چگونگی تدوین قرآن در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه، تحریف در قرآن، محکم و متشابه، اعجاز قرآن و انواع آن، ویژگی های منحصر به فرد نصّ قرآن و غیره. شیوه ی وی در تفسیر، به گونه ای است که از پرداختن به اصطلاحات ثقیل و فنی تفسیری اجتناب کرده و در نتیجه، خواننده با متنی روان و ساده روبه رو است. او پس از ارائه ی ترجمه ای روان از آیه، معنا و تفسیر واژگان خاصی از آن را که دارای وجوه و نظایر چندگانه است و یا نیازمند تعریف می باشد بیان کرده و خواننده را یاری می رساند تا پیام اصلی هر آیه را به درستی دریابد. جلد نخست کتاب، تفسیر سوره های فاتحه تا نساء، جلد دوم، سوره های مائده تا یوسف، جلد سوم، ادامه ی یوسف تا فاطر و جلد چهارم، به تفسیر سوره ی یس تا ناس اختصاص دارد.



## نقد مراجعات

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

نقد و بررسی مدعیات سید عبدالحسین شرفالدین در کتاب «المراجعات» است. کتاب مذکور با هدف نقد و به چالش کشیدن دیدگاه‌های اهل سنت تألیف شده و برقی در این اثر می‌کوشد تا با استناد به آیات قرآن، احادیث نبوی و روایات ائمه‌ی شیعه، به اظهارات شرفالدین پاسخ گوید. کتاب با طرح مفهوم سنت و تشیع آغاز می‌شود و در ادامه، رویکرد مذهبی کلینی را، به عنوان یکی از مهم‌ترین محدثین شیعه، در قبال حدیث و تدوین آن بازگو می‌نماید. آنگاه نگرش باطنیه را در تفسیر قرآن شرح داده و تأثیر این نگرش را در برداشت مفاهیم حدیثی بررسی می‌کند. وی سپس به بحث پیرامون علم غیب ائمه می‌پردازد و با استناد و اشاره به روایات شیعی، نادرستی این مفهوم را در تفکر شیعه ثابت می‌کند. شأن نزول و تفسیر آیات تطهیر، مباحله و مودت در اندیشه‌ی ائمه و مفسران شیعه، موضوعی است که در پایان به آن پرداخته شده است.





## چگونه هدایت یافتیم؟ تولدی دوباره و انتخابی نو

حجت الاسلام والمسلمین مرتضی رادمهر

زندگی‌نامه‌ی خود نوشت مرتضی رادمهر - از روحانیون شیعی معاصر - و شرح علل گرایش وی به اهل سنت و مصائب و مشکلاتی است که از این راه برای وی پیش آمده است. نویسنده‌ی کتاب، که از طلاب برجسته‌ی حوزه علمیه‌ی قم بوده است، انگیزه‌هایی که وی را از اندیشه‌های شیعی خرافی جدا کرده و به سوی اهل سنت سوق داده، شرح می‌دهد و از این راه، خوانندگان را نیز با مبانی فکری اهل سنت و نقاط اختلاف آنان با شیعیان آشنا می‌سازد. مجموعه رویدادهای پیش آمده در زندگی وی، به عنوان یک طلبه و شرح مناظرات و محاجّه‌هایش با علمای سنی، پاسخگوی بسیاری از پرسش‌ها و شبهات شیعیان درباره‌ی اهل سنت است؛ لذا این اثر، نه یک زندگی‌نامه‌ی صرف، بلکه درسنامه‌ای عقیدتی از تفکرات اهل سنت است. وی در آغاز، مختصری از وضعیت خانوادگی و دوران کودکی و سپس چرایی و چگونگی حضورش در حوزه‌ی علمیه و دانشگاه را شرح می‌دهد. در فصل بعد، از سفرش به بلوچستان و آشنایی با مولانا (رهبر معنوی و عقیدتی اهل سنت منطقه) سخن می‌گوید و ملاقاتش با وی و مذاکراتشان با او را شرح می‌دهد. سفر حج و بازدید از سلیمانیه‌ی عراق و سوریه و تأثیراتی که این سفرها بر وی گذاشتند، مطالبی است که در ادامه‌ی کتاب آمده است. فصل پایانی، شرح تحولات درونی عمیق نویسنده، دستگیری‌های مکرر و برخوردهای وزارت اطلاعات با وی می‌باشد که شکنجه‌های شدید و وحشتناکی در زندان را برایش به همراه داشته است. بخش پایانی کتاب، که شرح واپسین روزهای زندگی رادمهر است، به قلم شخص دیگری است؛ زیرا نویسنده‌ی کتاب، در اثر عوارض جسمی ناشی از شکنجه توسط مأموران اطلاعات، در گذشته است.



## کلید فهم قرآن شریعت سنگلجی

بیان شیوه‌های تدبیر در قرآن و چگونگی فهم و استخراج پیام آیات آن است. نویسنده‌ی کتاب با اشاره به همگانی بودن پیام اسلام و درس‌های آن، قرآن کریم را کتابی می‌داند که مخاطب عام دارد و فهم معنا و پیام آن، منحصر و محدود به گروه خاصی نیست و می‌کوشد تا با زبانی ساده، اصول فهم قرآن را بیان نماید. بدین منظور، در ابتدا مفاهیم کلیدی‌ای را که برای درک آیات قرآن ضروری است معرفی کرده و توضیح مختصری درباره‌ی هر یک ارائه می‌دهد؛ از جمله: ظاهر و باطن، محکم و متشابه، تفسیر به رأی جایز و ممنوع، ضروریات و ناسخ و منسوخ. در ادامه‌ی فصل‌های کتاب، به انواع سوگندهای قرآن و مفاهیم آن پرداخته و سپس در مورد فواتح سُور و امثال قرآن توضیح می‌دهد. کتاب با بحث پیرامون شیوه‌های استدلال قرآن و ماهیت و کیفیت وحی ادامه می‌یابد. رویکرد فرقه‌ها و نحله‌های فکری‌ای همچون سوفسطائیان، حسیون، تجربیون و صوفیه در فهم و تفسیر قرآن، موضوعی است که در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. بحث پیرامون نبوت، قیامت و معاد از دیدگاه قرآن، از جمله دیگر مباحث کتاب است.



## دعا

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

بررسی مفهوم دعا در اسلام و بیان شرایط دعاهای توحیدی و چگونگی تمیز آنها از دعاهای شرک آلود و نادرست است. در این اثر، نویسنده برخی از مهم‌ترین کتب ادعیه‌ی شیعی را بررسی کرده و علت انحرافی بودن مطالب آنها را بیان می‌کند. او می‌کوشد تا با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث موثق، نشان دهد که دعاهای خود ساخته و گمراه‌کننده، چه مضراتی برای فرد و جامعه در پی خواهند داشت. وی برخی از شبهات و سؤالات رایج در مورد دعا و توسل را مطرح می‌کند و مستنداً به آنها پاسخ می‌گوید.



## رهنمود سنت در رد اهل بدعت

مؤلف: شیخ الاسلام ابن تیمیه

مترجم: آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

این اثر، برگردان فارسی کتاب «المنتقى» تألیف محمد بن عثمان ذهبی است. کتاب مذکور، برگزیده و فشرده‌ی کتابی است به نام «منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية» که شیخ الاسلام، احمد بن تیمیه دمشقی، آن را در رد افکار و عقاید باطل تشیع، به رشته‌ی تحریر درآورده است. شیوه‌ی نویسنده در این اثر، ابتدا نقل عقاید شیعه درباره‌ی امامت و خلافت و سپس، پاسخگویی به آنها با استناد به آیات قرآن کریم، سخنان پیامبر گرامی اسلام ﷺ و منطق و عقل سلیم است. وی استدلال‌های علامه حلی را در مورد لزوم زعامت علی عليه السلام پس از رحلت پیامبر ﷺ، سزاوارتر بودن علی عليه السلام برای خلافت و اثبات امامت او در قرآن ذکر کرده و در هر مورد، به تفصیل به آنها پاسخ گفته و نادرستی و ضعف هر یک را نشان می‌دهد.



## تأملی در آیه‌ی تطهیر

آیت الله العظمی نعمت الله صالحی نجف آبادی

شرح و تفسیر آیه‌ی تطهیر و بررسی دیدگاه شیعیان در مورد مصادیق این آیه و پاسخگویی به آنهاست. یکی از مهم‌ترین آیاتی که در عقاید شیعی برای عصمت اهل بیت و ائمه بدان استناد می‌گردد، آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب می‌باشد که به «آیه‌ی تطهیر» مشهور است. مؤلف این اثر، تلاش دارد تا وقایعی را که منجر به نزول این آیه شد، بازگو نماید. وی برای اثبات گفته‌های خود، آیات صدر و ذیل آیه‌ی فوق را به دقت بررسی می‌کند و با دقت و ظرافت خاصی، ارتباط و یکدستی آیات را در بیان پیام واحد آنها برای خواننده متبلور می‌سازد و با استدلال‌هایی موجز و منطقی، بر مدعای شیعیان در این باره، خط بطلان می‌کشد.



## تضاد در عقیده

محمد باقر سجودی

بررسی تاریخی وقایع پس از رحلت پیامبر ﷺ و رویدادهایی است که منجر به خلافت سه خلیفه‌ی اول مسلمین ﷺ شد. هدف نویسنده از نگارش این اثر، نه اهانت به عقاید شیعیان، بلکه کمک به آنان در درک حقایق صحابه و شناخت صحیح آنان است. وی در آغاز، دلایلی را برمی‌شمارد که به خاطر آنها رسول اکرم ﷺ از انتخاب جانشین اجتناب کرد. در ادامه، به طرح و تفسیر آیاتی از قرآن می‌پردازد که به قدردانی و ستایش صحابه پیامبر ﷺ اختصاص دارد. او ویژگی‌هایی را که خداوند در توصیف یاران حقیقی پیامبرش بیان کرده است، در ۱۳ گروه دسته‌بندی کرده و به تفکیک شرح می‌دهد. در فصل بعد، منافقین را معرفی و صفاتشان را با بهره‌گیری از آیات قرآن کریم بازگو می‌نماید. بررسی دلایل اختلاف بین صحابه، دوستان اهل بیت پیامبر و ویژگی‌های آنان، تحلیل واقعه‌ی اُفک و رفتار پیامبر ﷺ در قبال دخترانش، از دیگر موضوعاتی است که در ادامه به آنها پرداخته شده است.



## توحید عبادت شریعت سنگجی

بیان موازین و معیارهای توحید در اسلام و شرح و معرفی عقاید خرافی و شرک‌آلود است. نویسنده، کتاب را با طرح اصل توحید و معنا و مصادیق آن آغاز می‌کند. سپس به بیان مفهوم عبودیت و شرایط تحقق آن پرداخته و عبودیت عام و خاص را شرح می‌دهد. در ادامه، ضمن تبیین معنای شرک، اعمال و اندیشه‌های شرک‌آمیزی را که در آداب و مناسک مسلمانان، به ویژه شیعیان، راه یافته است، برمی‌شمرد. وی شرک را به دو گروه اکبر و اصغر تقسیم می‌کند و مصادیق هر یک را نام می‌برد. بحث تبرک، ذبح قربانی برای غیر خدا، توسل به غیر خدا، ریا و شفاعت، از جمله دیگر مباحثی است که در این بخش مطرح می‌گردد. در بخش بعد، به معنی و حقیقت سببیت پرداخته و اشتباه عوام را در این مورد شرح می‌دهد و سپس، زیارت قبور بزرگان دینی، پیامبر ﷺ و ائمه را به عنوان نمونه‌های شرک‌آمیز این سوء برداشت، تحلیل می‌کند. بخش پایانی کتاب، به دلایل تاریخی و اجتماعی پیدایش بت‌پرستی و اسباب شیوع شرک و خرافه در اسلام، اختصاص دارد.



## خلافت و امامت

حیدر علی قلمداران

طرح پرسش‌های بنیادین درباره‌ی اعتقادات شیعه درباره‌ی امامت ائمه و خلافت صحابه‌ی بزرگوار پیامبر اسلام است. نویسنده در این اثر، با استعانت از آیات نورانی قرآن کریم، سخنان گهربار پیامبر گرامی اسلام ﷺ، صحابه و تابعین ارجمند ایشان، مسایل مهمی را درباره‌ی امر خلافت و امامت مطرح کرده و شیعیان را به تفکر و انصاف در مورد آن دعوت می‌کند. وی در آغاز کتاب، به بحث درباره‌ی رویکرد حضرت علی علیه السلام به مسئله‌ی انتخاب خلفای قبل از خود پرداخته و خطبه‌ها، نامه‌ها و روایات رسیده از وی را درباره‌ی رضایت از این امر، نقل می‌کند. در ادامه، به موضوع ذکر نام ائمه‌ی شیعه در قرآن می‌پردازد و ضمن تفسیر آیه‌های مورد ادعای شیعیان، نادرستی برداشت آنان از این آیات را به اثبات می‌رساند. بخش پایانی کتاب، به عصمت و بی‌خطایی ائمه‌ی شیعه می‌پردازد. در این بخش، نویسنده پس از استدلال‌های متعدد قرآنی، روایات متعددی از خود ائمه درباره‌ی عدم مصونیت‌شان در برابر خطا و لغزش نقل می‌کند.





## عقیده اسلامی

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

بیان عقاید اصیل و ناب اسلامی بر پایه‌ی آیات نورانی قرآن کریم و سنت حسنه‌ی پیامبر رحمت و مغفرت - محمد مصطفی صلی الله علیه و آله - است. مترجم در خلال مقدمه‌ی کتاب، به دشمنی کورکورانه و جاهلانه شیعیان - به ویژه در ایران - با یکتاپرستان عربستان اشاره می‌کند، که در ایران با نام وهابی شناخته می‌شوند. انگیزه‌ی اصلی وی از ترجمه فارسی این کتاب، معرفی مشرب فکری و عقیدتی آنان و شرح عقاید و آموزه‌های محمد بن عبدالوهاب - مصلح دینی حجاز در قرن ۱۲ هجری - است. این اثر، مرامنامه‌ی توحیدی و ایمانی مسلمان آزاده‌ای است که کتاب خدا و سنت رسول پاکش را برای هدایت و نیل به سعادت ابدی، کافی و وافی می‌داند و به دور از هرگونه تعصب و جانبداری، تعالیم راستین اسلام را بازگو می‌کند. کتاب حاضر، مشتمل بر سه رساله از شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب است: در رساله‌ی نخست، مبانی توحید و خداشناسی، چگونگی شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله، کارکرد و تأثیرات دین در جامعه و وظایف مؤمنان در قبال خداوند و رسولش، بیان شده است. نویسنده در رساله‌ی دوم، ملاک‌های تمییز حق از باطل را در پیروی از دین حنیف شرح داده و در رساله‌ی سوم، شبهاتی را که مغرضین و مشرکین بر اسلام و اندیشه‌های توحیدی آن وارد نموده‌اند، مطرح کرده و به آنها پاسخ‌های مستدلی می‌دهد.